

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب دیوان حضرت آیت الله العظمی (رهبر)		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره قفسه ۴۰۸۰	۶۲۹۰۲


کتاب فهرست شده  
۴۰۸۰



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲




کتابخانه مجلس شورای ملی			
کتاب دیوان عربی (پهلوی)			شماره ثبت کتاب
مؤلف	موضوع		۶۲۹۰۲
شماره قفسه ۴۰۸۰			

نظری و فهرست شده  
۴۰۸۰

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی			
کتاب دیوان حضرت آئینی (پاکستان)			شماره ثبت کتاب
مؤلف	موضوع		۶۲۹۰۲
شماره قفسه ۴۰۸۰			

شکلی فهرست شده  
۴۰۸۰





دباجه بهارستان

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ بیفاس نیاز بارگاه خدای بی نیاز و درود ناخود  
 ۲ بر جیب ساز معبود احد محمود علیه صلوات الله الملك  
 ۳ الودود و ثنای بحد بر خلیفه احد مختار و ولی این دادر  
 ۴ جدر کر و اولاد طیبین آن بزرگوار علیهم سلام الله  
 ۵ الواحد القهار و بعد از بنده فانی محمد علی بن عبد الوهاب  
 ۶ المصاحی الثانی در غفوان جوانی که شوری در سر و  
 ۷ ذوق در خاطر داشتم کاهی از عشق غزالا فرمیل دل  
 ۸ بغزل سرائی کشیدی سرار معانی را با بیانات بیست در لبها  
 ۹ حرف و صورت در آوردی و نقاب از صورتش شاهد صفی  
 ۱۰ بر کشادی و زمائی از خلوص عفت و عشق و ارادت نیند  
 ۱۱ به اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین  
 ۱۲ طبع به انشاد فضیله مایل شدی مدح آنان که هر های ناسقه  
 ۱۳ برشته نظم کشیدی ولی از نام ساعدی دور کار بگرد  
 ۱۴ آوردن آن سخنان پراکنده موفق نباشد تا اینکه در ماه  
 ۱۵ رمضان بسنه هزار و سیصد و سی و یک بجای مباحث  
 ۱۶ کرده اقبال ره نمونف کشیده بقبض حضور حضرت خدو

۱ کشیده بخی و به قلمت ده بار در کفتم یا که بر دشت مهر ز دست ما  
 ۲ آینه ماریت با عشق عالم نوزاد بر کز از شمع صبا نهم جان را  
 ۳ نیت چون نیت محرم اسرار مرا تا برید از تو فک اسیرت چالاک را  
 ۴ زان هر که سخن از بر کز قلمت را سیرین پیش بیکان بلا ابراهیم جان را  
 ۵ محبت نبود اگر ز کفر لغت راه ایام تا خیال دینت است در اندیشه ما  
 ۶ بعد خویش ندیدیم پادشاه را خواهر اگر زین بر هر خدمت ناز را  
 ۷ پرده حسن میدرد ماه من آقا را خط کشین لب نوشین رخ زیارت تو را

حرف الباء

۱ ما رویا بر بخت غرض نقاب  
 ۲ پی پرده مهر سده در خانه ام شب  
 ۳ نوزد از دهر رخت آفتاب  
 ۴ جدا از دور او تا صبح هر شب

حرف التاء

۱ مرا چه در نظر آن شوخ جوهر که میشت  
 ۲ دلم از دیدن آن بت زودت برون  
 ۳ کام و لولیا کتب از آن سینه خواهم گرفت  
 ۴ هر کس می دزدان بعد قیج نوش کشیده  
 ۵ گیرم که دست شد کمر اندر میان دست  
 ۶ صبر کردن در وقت شکر است  
 ۷ در کت نبود نقص که است این است  
 ۸ آنرا که هر از عشق تو دیوانه ام رخت  
 ۹ رشکم آید مهر ز پرین است



فهرست

ص

۱ ناظر بر آنکه دیدار تو نور بصیرت \* در زبان در زلف تو بهر مدافعت  
۲ یار اگر جلوه کند جان جهان زینمیت \* آن صنوبر قد که جایش در صبر است  
۳ از این هر شیدا نیست که خبر نیست \* دلم اگر طره آن فتنه با رزاد است  
۴ لیکر و حرامان که زما میکند نیست \* در هر یک یکس را غیر دهر راه است  
۵ طاقی تو بخوای و در این هیچ شک نیست \* با آفتاب رود تو نه را جان نیست  
۶ بر چرخ خورشید یارب ما نیست \* جراحت هر ریشم بود چه حجت است  
۷ در محفل عشق تما و سبک نیست \* هر که از خدیوایان چون تو دلبر است  
۸ که که در پی غیر ملک ایران است \* شده است محراب این جهان در است  
۹ در روز تو در دلم بوس میر باغ نیست \* گویند موی آه و ساد است حرام است  
۱۰ فروغ شمع از هر خانه بزواج است \* هر آن است نه تنها از این است  
۱۱ که بتو گویم که عشق در هر دیوانه است \* شیوه خوشش منظران جور و حاکم است  
۱۲ تا نقش شد بلوغ هر من خجل است \* دلم راه هر ماطه جانانه است  
۱۳ و ز این است که زیر دیک بود است \* هر که کاندن خون عشق باز کا است  
۱۴ نه تمام مراد در محال نقصان نیست \* پله دلارام زمانه بدل اگر اعم نیست  
۱۵ ساقی تب آدینه گرفت از سر خم نیست \* این نه زلف سیه و طره مشک لیکن است  
۱۶ من و او هر یک و جام خراب نیست \* اگر که سینه خسته ز تر لکاهه نیست  
۱۷ کفتم زنده رفعت نقد سرو جان نیست \* ب لکاهان ره عشق خانه لازم نیست  
۱۸ در زلف آن جای مرا فروز نیست \* آنرا همه عمر چه حاجت بشراب است

فهرست

ص

۱ طره خم درخت صفت دوان است \* گویند که آه سحر بر لب از نیست  
۲ عکس رخ ز جودشم تر نیست \* حریفان  
۳ در عطف جان میکند از لب جانان حید \* بجز و لب مجوهره زان متاع داشت  
۴ بشه همدک مرا بجزرستان باشد \* در سیکده هرگز نشود حادثه حادث  
۵ مر است از نرغ و غنچه بی به ترنج \* در داده مشک چین خمر طره است فواج  
۶ نمود عشق تو ملک هر مرا تا راج \* عکین شو که آستان تا پند چند را تو کج  
۷ جزو است و صد تو بخوایم زنده ایچ  
۸ حرف الخاء  
۹ راج جان بخش بود قوت در حیرت ارج \* کار غم را نمیکند صلاح  
۱۰ زهر میکه به بشنیدم این بوقت صباح \* مرا بگویش هر این که گفت پیر صرح  
۱۱ مرا که در بجه قلی بود زبان فصیح  
۱۲ حرف الخاء  
۱۳ کند که لاله ز رخ بر دمید و کمر ز رخ \* مرا ز باهم ده تو به زینهار ریشخ  
۱۴ دید اگر هر مرد می زین مردم دیوانه \* کار دلم ز عشق بد یوان کشید  
۱۵ فلک که باز با علم زهر و ماه کند \* در کور تو نه این پیش قامت نعلان کرد



صفت

۱ باده نوشان که قدم در ره میخانه زدند \* که که بندگی شیخ فاخته گشت  
۲ چو که دبا که پیمان هر نشیند و جیزد \* عاشق ز کیش عشق از کفر و دین بگریزد  
۳ که در تیر پیر قصد مهر و جان بچند \* هر کس که چه تو تمنع داشته باشد  
۴ کج شود باز مار اگر بگذارد \* که در حلقه زلف تو که قمار نشد  
۵ که ز لب یار نشانت دهند \* اگر تو از کز عاشقان نبی ز آرند  
۶ و دل در حلقه یار سز زلف باز گرد \* کج مقصود اگر در مهر ویرانه نبود  
۷ که زلف تو دام مهر دیوانه نمیشد \* و لم ز حلقه زلفش بدر عمر آید  
۸ هر که بر یادیت باده خورد و نوش باد \* چشت بر تر غمزه دلم رانشانه کرد  
۹ که رنجی و دامن اگر ز پرده در آید \* هر که از خاطر زلف تو پروان زدود  
۱۰ سحر گویند آه و ناله عاشق از تزلزل \* از نیستن حقیقت چه مرا یا دل پی  
۱۱ بد و رلا که قح پر شراب باید کرد \* آنرا که همای سر گویت بر افند  
۱۲ عقاب بکندم نا صبح و غمبید اند \* ترک نیهای ما آمد و صبر از مهر برد  
۱۳ جلوه کرد در همه جلالت زیبات نمیند \* خانه مهر جز تو خانه خواه که آمد  
۱۴ چو زلفت نافه در چین نباشد \* اگر کوه مرا یا ورنه نباشد  
۱۵ در راه عشق مار خوف از خط نباشد \* نو بهار آمد و کمر خیمه بکشد از کشید  
۱۶ چه پیشانی دما ز ابرشک خند \* یا طلب کن که هر که یار ندارد  
۱۷ ز پیسته کلین یار من شکر ریزد \* که چه دامنم که وصل تو میسر نشود  
۱۸ سرو با قامت موزون تو عمر نشود \* تن ناقابم تا با بعضا جان نشود

صفت

۱ تا خط بده ازین پس جانم خواهم کشید \* یار و حلقه زلفش چو که رفت دم کرد  
۲ یار درستی از اسرار خبر دارم کرد \* بوی راخانه مهر عشق جانان فاخته رز  
۳ چه جانان زلف کلین را بدوش از تان ببرد \* و لم شب سحر از ریش چون پروانه میوزد  
۴ در شش حلقه در میان از مهر یار انداختند \* تا میسکده و خانه آباد توان کرد  
۵ می چو جور ما که از شرق غم بر نمکند \* مهر که سز زلفش در شکش کرد  
۶ شوریده سر بوسه بشیرین دشمن د \* بر که آتش عشق شراره در جان زد  
۷ چو بار حقه بکیمر غمبختان زد \* بعد لب شیرین دهن مشرب باشد  
۸ مفر اندیشه قدش از مهر برود \* هر که با بهار بر کمر تو از سر بگذرد  
۹ سرا عاقبت اندر سر مغرور شد \* تا دو رخ جوهرم از آن ماه پاره کرد  
۱۰ سرت چو که از نظم یار بگذرد \* پی پرده یار چون بنظر جلوه کرد  
۱۱ آنان که از محبت جانانه دم زنند \* خطت دمید و بد و تو کس نیانند  
۱۲ سرو جام اگر از عشق تو بر بال رود \* زین بین که بر دلم ز تو سید آمد بود  
۱۳ زلف صبر سس که دن باشد \* چون نقش برج زلف تو ام و نظر آید  
۱۴ چون ناله زارم ز مهر تنک بر آمد \* این مدعیان در طلبت بوالهوس شدند  
۱۵ که که نیت زانده عشق او خوشنود \* از رخ او بر ده قین پرده کشات نمیند  
۱۶ که آن که ز بشت رنج از درم بدر آید \* مهر داد و زد و جور تو از نفس افکند  
۱۷ مهر دیوانه مالایق ز بخیر نبود \* هر که یک بوسه ز لعل لب جانان گیرد  
۱۸ چو خوش بخت است محو که چون تو مانع دارد \* هر که رحمت از نیچ دنان باید دارد



صفحه ۱۳۲

فهرست

سفر

۱ اگر بمن نظر آن سر و سیم تن دارد \* یا اگر نظر چشم ز جانیان پند  
۲ خوش رند که جادو کوشه میخیزد \* ز ابدان معکف که که نجات پند  
۳ چنین جلوه کلام زار هر که در آید \* هیچ مسمی که که بهر عشق او چون میکند  
۴ کاش میسر مردم همه از دیده ما روت پند \* که در هر در سر زلفش کز دیگر افتد  
۵ بگو عشق که قد علم تواند کرد \* در و صر که چنین ز تو بر ما جفا رود  
۶ که بکشتیم ابرو را داشت کرد \* کمان کن که ز دست تو هر کجا است کرد  
۷ زلف چون سداست جبین و هر نشد \* سبک نام طلب و صر تو از ما میکند  
۸ مشغول که فریفته سیم و زار شود \* هر که در و ز کور تو اقامت دارد  
۹ با شباه که برش کلاه و قمار \* غیر از غم دلدار مرا یار نباشد  
۱۰ بجهان ناکه ز مشروطت آن خواهد بود

حرف اللام

۱۱ با شد لب و زبان تو زین نیر لید \* بخواهم از بنویسم به آن پسر کاغذ  
۱۲ شربت ز دست غیر که اینقدر لذت \* تو به پذیر و عطر مرا پناه و ملاذ

حرف الزاء

۱۳ است مشروطه باز آید به ایران عم مجوز \* آخر عمر از حرم خست کشیدم بدیر  
۱۴ هر کس که دید طره همچون کشت یار \* هر که چون آفتاب تو ستمکار  
۱۵ آرزو ده که شود دهر من از جفا یار \* دلم ره ماطره دلدار شد آخر  
۱۶ هر کس که گشت از مهر و جان پارسند یار \* هر که به پیرانه سر از حرم آمد بدیر

فهرست

صفحه ۱۳۹

صفحه ۱۳۸

۱ میزد باد بهار خوشن لطف جویبار \* من از غزال غزلخوان اگر که باشم پیر  
۲ طایر جان که در این دایره لاله لیر \* ای صیاب بوی از آن لطف برین آید  
۳ ریخت می ساقی کچره چه در جام بلور \* ز عشق زلفش کارم بر سواد کشته آخر  
۴ غیر از غم عشق تو ندارم غم دیگر

حرف النوا

۵ کجاست سپه روس فتنه تبریز \* چون خواستم که دهم شرح کوشش تبریز  
۶ روزگار که بر سر من گذرد بنار \* مغر نبود باز در که وجده باز  
۷ بر آستان تو هر کس نهاد در و سباز \* ناز با ما میکند آن لبست طراز باز  
۸ هر در از اندیشه آن غنچه دانست هنوز \* در سبب ترین شراب غنچه شور از میز ریز  
۹ مرا که نامه سیاه است روز رستاخیز \* دیدم که بر پر دیم و دیوانه شدم باز  
۱۰

حرف الباء

۱۱ جلوه کرد در طور مهر خست جانیان \* ز لب سخن ز طره جانیان است و بس  
۱۲ مرا جاکو شمع دیر میخان بس \* دارم از آن لب شکرین بودم چون

حرف الشین

۱۳ عزیز مصر ملکت نزد خریدارش \* ز پیشش ما نبود تا بدست کامی پیش  
۱۴ در دهر اگر دارم آسوده در زبان \* هر که ملکت است عهد جانیان پیش  
۱۵ که چشم تو هر کس و لبست بر دوش \* با ناله غم و شعله پیش تو خورش  
۱۶ هر کس که گشت کور دلارام نمرش \* منبجه از در میخانه شش



ص ۱۲

۱۵۵۲  
۱۵۵۲

۱ مرافق بوده بود از بار و درش  
۲ تا در گشتم از رخ چون ماه یارش  
۳ لب لعل یون شود و رخ و چاش  
۴ منم لعل نبرد دهر ز جودش  
۵ لب تو با هر بخت ساش

چگونه بخت نباشد حیات بر جانش  
ای دل برو مقیم در خاتاه باش  
صفا در طبر حال پرخان باش  
از دست بفرین تو ای به جوش  
ز بس لطیف بود از نین من بش

صفا ۱۵۴  
سنت ۱۱  
صفا ۱۵۵  
سنت ۱۱  
صفا ۱۵۶  
سنت ۱۱  
صفا ۱۵۷  
سنت ۱۱  
صفا ۱۵۸  
سنت ۱۱  
صفا ۱۵۹  
سنت ۱۱  
صفا ۱۶۰  
سنت ۱۱

حرف الصاد

نیست در ملک عشق تو قانون قصاص <sup>۱۶۱</sup> ز بند عشق که زور و کینه کشد <sup>۱۶۲</sup> خلاص  
بند زلف تو نیست <sup>۱۶۳</sup> به خلاص <sup>۱۶۴</sup>

حَرْفُ الْقَنَادِ

شیر میز لردمان تو شکر گرفته قرض ۱۵۳ ۲ ۱۵۲ ۱۵۱  
در خوشی ز پرتو میخانه کرده قرض ۱۵۰  
مجنون چون از این هر بخون نغمه قرض ۱۴۹ ۱۴۸ ۱۴۷ ۱۴۶ ۱۴۵ ۱۴۴ ۱۴۳ ۱۴۲ ۱۴۱ ۱۴۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

حرف الطاء

۱۶۵ تا سر دراز جلالت یمن عذار ۲ خط ۱۶۵  
۱۶۶ آں منه مهر در خوش فاقه در غلط ۱۱  
۱۶۷ هر دم غم نور سدم زین کهن رباط ۳ خط ۱۶۶  
۱۶۸ طلی شد زمان غمته و آمد نه نش ط ۱۱

حرف الظاء

نظربان تدو قامت کند اگر وعظ <sup>۱۶۷</sup> پارسو سفر بود خدا <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup>

حَرْفُ الْعَيْنِ

9

۱۳

فهرست

سفر

چشمه بردزدانیا در آن غیر صداع  
بفتیه را مضطرب جان گوش استماع

حَرْفُ الْغَيْنِ

کشد ز چرخ کمر صبا نقیب باغ <sup>۱۷۱</sup> ریزد باد ساقه عشق در باغ <sup>۱۷۲</sup>  
خوش میوزد امر و زخم سحر باغ <sup>۱۷۳</sup>

حرف الفاء

هستند که کعبه خلق در طواف کعبه را از رضا خلق نمایند طواف  
عفت است ذات عشق و در راه کعبه گرفت

حرف الفاف

قدس تو بستمه سرور و نفی نموده است که را موقت تو فوق  
کن عجب و کبر نگاه در محذور مدار صبر تو رفع زعشق صلاح  
در آمل از دم کن سرو قد سبک ق آزادان دله که بود پارس بند عشق  
پروان بود ز خدیایان دستان عشق

حرف الكاف

باد ناله نداده است غصه مار خاک <sup>۱۶۹</sup> نمود تا بد با جلوه زان سبب در خاک <sup>۱۷۰</sup>  
 بعد از وفات رقص کنان بر بزم فزاک <sup>۱۷۱</sup> صد باغ و دروید سر دیوانه اگر شک <sup>۱۷۲</sup>  
 خدارا سطر با بودین چه آهنگ <sup>۱۷۳</sup> از نت تار و غم باغ و خورشید <sup>۱۷۴</sup>

حرف اللام

حرف اللام



چنانکه در پی دیوانه پیروند اطفال  
 که چه دلم در کس را بنود با تو وصل  
 هر کس که تو را دید بدین کشت و شایر  
 پرکت از به عشقت ایام  
 بیایر یار و کاش نه هر  
 مرا در مهر بود این عقد  
 و کعبه شد از بارم عشق مرا مهر

حرف المیم

در قدم تو خویش اس صفت بستم  
 که تو را نه بستم تا که بران از دلم  
 زنگ جلد ز آینه مهر زده ایم  
 بریده افک از دلم تو دست امیدم  
 مکنده پیش میگرد در صد جام شرابم  
 متقن با من هست و دلم درم  
 شب بیکدیگر بسته سنجاب بجم  
 هر روز تو نه ای که من دشته جو نم  
 بعد از این دختل در می خوشم  
 یار اگر ساقه لباشد می خوشم  
 چنان از به عشق تو بستم  
 جز تو در دمان تو بر هیچ ندارم  
 هر که شد و دی خفا نکرده ندارم  
 اگر چه جاک ده غمور و بستم  
 از که با بر عشق از راه بستم باز نام  
 اگر چه تیر میزد در کز از مقام  
 بر بستان بزد چون خرم و یارست ندیم  
 من همان روز که از ملک بزام  
 بر غیر تا بخانه خوار و بستم  
 با هر مطلب بساقه لباشد بزم  
 ما بنوشیم مرو حکم با حق بستم  
 با قسین شورت میگرد در فتم حبیب  
 که چه از هم بشنایان میرند بر دم بستم  
 سکه بدو چشم تو مست و خراب شو بستم  
 بناد چه بر رخسار بولید فرد بستم  
 و فاکر د بید آن کفار و بستم

من چه با قات و خست تو با شرم  
 برو عشق پر بسم ادب از یاد م  
 شب وصل زلف تو عقده باز کنم  
 که تو کز صحن را بکنی قهر عام  
 در سیم و لغز و غیر خوش خرام  
 زان عقده و خوش عقده زان بستم  
 اول قدم چه از سر گویت بستم  
 زان خاک هستن تو را در بصر بستم  
 نیت با قات از ثور قات خرم  
 چه نام آن لب شیرین بر آید از دلم  
 بستم یار و دوست و باشت در اولام  
 کرم در دو دفتر تو که دهر بستم  
 تا جان بره از است مشروطه نهادم  
 از این لغات نرجات شرم میدم  
 در آید از دلم آناه در کف جام  
 نظرمش که زان و بر در او میدم  
 زاده از صومعه در سیکه کردیم بستم  
 آتش زده در جام عشق رخ جام  
 چه رفت از بر دلا را نام چون رفت از دلم

حرف النون

بصورت ادر بر فقر تو از مقابرم  
 حریفه جوان بود جز لب جان  
 نیل و صلب لعل تو است در دلم  
 دار و سر و صد او هر  
 بنیاد و جود او در دلم کن در بزم  
 بچه خواهر که از کز باز بزم  
 هست مرا از زده با تو در آینه بزم  
 با تو مرا از دست زده با حق  
 تار کش شمع شد چهره بر او حق  
 فلا از حق جانان بچشم بزم  
 باز پای ترک از دست بزم

حرف الواو

بود در آخرین نفس در دلم آرزو تو <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
نخین شده است که چه دلم از خجالت تو <sup>صفت</sup>  
ماند منت عاشق و لکون خسته کو <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
بر نیز تا نجس شود سر نهیم رو <sup>صفت</sup>  
رهزن دین و دلت سلسله مهر تو <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
کعبه صاحب دلان نیست بجز کوی تو <sup>صفت</sup>  
چو رویت که بود خوشید رخسار <sup>صفت</sup>

حرف افعاله

سحر که مطر پی زد دین تراند <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
صبا ز حلقه آزلطف آید ار که <sup>صفت</sup>  
تاکست آزلطف شب آسحاب ماه <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
ایدل کشد کار خود از آستان مجاه <sup>صفت</sup>  
پرده از عارض خود تا که براندخته <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
کنا ه میگنم و دانهم بقصد آ که <sup>صفت</sup>  
خفت دیده بامهر بان شد رایا <sup>صفت</sup>

حرف افعاله

از رفت گس زیت اسرار بر جان <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
بجا بر خیزد از دلت که با منظور مشینی <sup>صفت</sup>  
مکن از روشن پروا چو با منظور مشینی <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
نیت هر چند بود صد تو مرادت رشت <sup>صفت</sup>  
که خواهر که شود مملکت ظهوری <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
میکنم با در در جرات سر بر انداختی <sup>صفت</sup>  
ندارم من سر میساق هستی <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
رخنه که در ویش اسرار نامه شکیب کردی <sup>صفت</sup>  
را کن از منفر قصه <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
بمن امروز تو فردا قیامت بنام <sup>صفت</sup>  
که فتم کند بعد لب تو ماند می <sup>صفت</sup>  
باشد ز قیامت تو قیامت کنیتی <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
آید کن دین اگر طوفان کفاری <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
کدشت عمر و ندارم جز این تمنای <sup>صفت</sup>  
چون همیشه هر شفته است شید اله <sup>صفت</sup> <sup>صفت</sup>  
باریک میامیت تو را در کرازموی <sup>صفت</sup>

غرض نفسی است که ما با زمانه

که هستی را نمی بینم بفات

حین سمن





هَذَا  
مِنْ  
مِنْ  
مِنْ  
مِنْ

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقي  
 زینت بر نامه نمود عارف دانا \* هست بنام خدای ستم توانا  
 بار خدای که بر دجوب و جودش \* سگند مکنات گشته جسم آوا  
 هستی صرفه ز چون و چند منزله \* ذات بسیطی ز کم و کیف مبرا  
 آخر او را آید ندیده نهایت \* اول او را ازل نیافتم جدا  
 رفت که بر کنه ذات او ببرد پی \* دست حق بازگشت عقل حق پا  
 شد به آثار قدرتش همه گیتی \* محبت اثباتش همه اشیا  
 کیسه پر لعل است بر کمر گوهر \* کاسه پر در نهاده در کف دریا  
 گل پر آرد ز خار و نه شکر ز خاک \* لاله پر آرد ز سنگ و لعل ز غار  
 بار خدایا ز راه بسته نوازی \* رحمت خود را مکن مضایقه از ما  
 رفت خطای ز دست ما اگر امروز \* در گذر از دی بفضل خویش تو فردا  
 عبرت از آنجا که راجی است بفضلت \* جرمی اگر یکند بفضلت بخت

عزیز

ص

پایه مقدس خدا محمد را \* هزار جان مقدس فدای محمد را  
 ز نور خویش چه او را پایا فرید خدا \* جدا بدان تو دمی از خدا محمد را  
 چه نورش که از دی جدا نکرد \* خدا ز خود نماید جدا محمد را  
 که تا ز نور وی ایجاد کائنات کند \* میفرید خدا است جدا محمد را  
 مؤخر است و معنی مقدم از آدم \* خبر بخوان و بدان مبتدا محمد را  
 نجات دینی و عقی اگر بهی خواهی \* بکار با نفاقت جدا محمد را  
 بیا پیش که کند افتد اقبال عیسی \* بخویش هر که کند خدا محمد را  
 بدست باید قدرت خدای عزوجل \* ز کبر یا دجلالت جدا محمد را  
 شرفان سزد که شرم گدای در عورت  
 بر آستین چه شرم کند محمد را  
 اگر کشیده خواهی تو شایه از لای \* بکن شایه با چشم بر حالش را  
 بدان ز نور وجود حق عالی اعلا \* بزرگ مایه ایجاد قادر از لای را  
 برای جوده خود خوست حق محمد را \* بود آینه خود غافله را  
 چه ذات بار خدا لا ینال باید شاید \* که در کار بد و داده فرم یزید را  
 چه عرصه داد جلایا با سوا ی خود ایزد \* که بجز حق و آل او گفت بد را  
 اگر که فتره از مراد بچرخ بست بد \* بدل بعبه نماید کجاست زعیر را  
 برسم پیش آورد بر صبح از کجاست \* برای بنده دشمن کجاست عیسی را  
 ز خلق در زجه که در مزاج او تنفر \* ندارد که عدویش طبیعت جبار را

شما بجزرت از ان شمر شده است که او

شست و مع غایب تیغ و آل است را

زنده راه مخالف چه کوفیان بلا **۱** ز عاشقان حسینی بلند گشت نور  
نواهی شور حسینی چه رست شد برای **۲** در پرده عشق قراکوب و بلا  
در انیس ز پند گشت نکت غیر حقین **۳** بباشتن چه بدرود بلا زنده صلا  
فرا رست آن عاشق که در مشوق **۴** نمود استر خود را ز روی صدق فنا  
نخورد آب بخوار شد که ز چشمه تیغ **۵** کرد خواب بر جفت کو پشت بلا  
کمال بند که او بدان مقام رسید **۶** که گشت خاک در شمعده کاه شاه و کدرا  
نمود بند که در تبه خدای یافت **۷** جزا حسن عهد بین و بند که خدا  
بیار زیاده و خار که خلد حورالت **۸** ز نو زن مرده خار شد در آورند ز پا  
سوز ز رو تن و جان زاده قدر آن بجزرت

که تا بپای ملک کور او گنیم خدا

خدا بجزرت خود آفرید انسان را **۹** که آتش را کند ستر کز پنهان را  
ز حبس امانت ملک هم جز ماند **۱۰** خدای عز و جل اندر پند انسان را  
کجا بظنست برود کون دل بند **۱۱** که آکهی بود از ترنم سلطان را  
تو باد صاب قرینی کجا خبر داری **۱۲** که من چگونه کنم صبح شام بجران را  
پیش دیده ای که هست طالب دوست **۱۳** تفاوت بود از حرم کلب را  
هرای کندم خاک تو حور پرون بود **۱۴** ز دوست آدم خاک ریاض ضوان را

فقیه شهر که پانز می شکست **۱** دادم **۲** کزن بکوش پیانه بسته بیان را  
تو از کانه دلنای عاشقان بر جوش **۳** چگونه میکش این زلف غیر آن را  
شوق عشق لبست که کفین خاتم مهر **۴** به نیم جو نخم ملک سلیمان را  
هن ز زلف و لب لعل او معین شد **۵** که جای در خطا قوت آب جویان را  
شهان شده که ای درم چه بکزیم **۶** که آتش در شانه شمشیر آن را  
امام ثامن خاسن مع که بکزیده است **۷** ز ممکن که مشر بجزت سخندان را

و چشم سست توی ترک خون دلها را

چنان خوردند که پیانه خون میسار

بیاریک چه سه فیاضی چه سالد مرا **۸** که تا صبح کنم نه سپهر میسار را  
باش با همه افسردگی ز غن این **۹** که آفتاب سست خار را  
بیار جام سیم تا بگویم ساقی **۱۰** حکایت جم و احوال ملک دلدار را  
شده است در غم بجزرت یعقوب **۱۱** تنوع از رخ پرفروغ بود ز لیم را  
ولم ز قطره خون بیشتر نبود و لیه **۱۲** سرکش دیده من بود آب درید را  
صلیب زلف تو از دست بردویش نام **۱۳** که دیدم از سر و جان قوت سیم را  
روم بیک حقیقت زشت بهر مجاز **۱۴** ز راه کعبه زیارت کنم کلب را  
جود آستان امام زمان چه بجزرت نیست

ز کز دور زمان سینه و کرا را

جمع کن بر رخ خود طره مشک افشا را **۱۵** تا پیشان کز این مهر سحر کردان را



۱. خوابی اسباب پیشانی جامع شود • کفن آشفته بر رخ طره مشک فشان را  
 ۲. با غم عشق تو دل میبردش دی نمکند • طالب درد گفت نمکند در مان را  
 ۳. رسته کرد لب جان خط ریکیان پین • کندیدی لب آب بقا ریکیان را  
 ۴. صاحب نظر از آنکه از شر کباب • این طاحت که بود لب جان را  
 ۵. هیچ برخنده میکرد چه فدا لب باز • غنچه میدید اگر آن دهن خندان را  
 ۶. خار این باغ وفا دار تر از کبر باشد • که چه گوشت را می نمکند و امان را  
 ۷. دیکه کوئی که تو را از چه سر و سامانیست • ترک سر بر که بگوید بکشد سامان را  
 ۸. عبرت از بر سر کور می افتد کدوم  
 ۹. بسلامان در او بسیارم جالت را  
 ۱۰. قاصد آرد برین که خبر جانان را • میسپارم بره قاصد جانان را  
 ۱۱. رخت آری بقا را بهویش بر خاک • خضر میدید اگر لب جانان را  
 ۱۲. دیه تا سیرت خط بر لبش چو گفت • خضر کشته است لب آری ریکیان را  
 ۱۳. زلف او را خبر از درد و لم نیست پی • که بود اگر از صدمه کوچکان را  
 ۱۴. که در آشفته بر رخ زلف تو را بوسا • تا که آشفته کند این سرگردان را  
 ۱۵. که تو پیمان به پیمان از آن کر نیست • پیر پیمان شکن میشکند پیمان را  
 ۱۶. از من در شک رود آن دست تو را بکن • آتش را بکن تا که غم پنهان را  
 ۱۷. ناله و آه سحر بپا اثر نیست و یی • سحر نیست ز دهنال شب بجران را  
 ۱۸. عبرت از هر چه شد بشنیده گشت فوج • هر که نشست در او غم خورد طوفان را

۱. آن آب که نماند بهت نشان کس پیش را • بر آب تبا که توان زدشش را  
 ۲. آن آب حیات که کند برشش مرد • در خاک در یکده جستم پیش را  
 ۳. شک نیست که بجا صلیش حاصل نیست • در راه تو هر کس نهد حاصلش را  
 ۴. دور از تو شد آنکس مرا از تو جدا کرد • صد شک که او دینهای عملش را  
 ۵. که در وجه از غرق زلف تو مقارن • که چون کند ایثار تو تو در جملش را  
 ۶. در خنجر یک نمره مست نه بخشند • صد شیخ ریا کار و خط و دملش را  
 ۷. تا دوم مردن نکردا چهره مشوق • خواب ز خدا عاشق صادق و جلش را  
 ۸. عبرت ز لعل و قهر کنان به چه از توفیق  
 ۹. خواهد اگر آن طرفه نزال این غلش را  
 ۱۰. بر باد زدی داد و دام من خاک نمک نامها • شایه بیایم که ز به آن آب آتش فام را  
 ۱۱. مارا چه حاصل از یکدیگر که بود و گنج و سکه • با دست این فغانها از آلوده بکن جام را  
 ۱۲. از جو بار دیده ام صد جوی خون کرده درون • هر که بجزرت بگویم آن سر و سیم اندام را  
 ۱۳. بگذرد و دارد در فلک من بگذرد نامشان • با یاد روی دوی ادا و قاتل صبح شام را  
 ۱۴. و نام که بیرون چهره پیمان کار از دست کن • آن زلف کافر کیش او سرشته اسلام را  
 ۱۵. از تو بختی قحند که کام که یار تنه خو • آنکه هست که شهیدش مشیرین غایم کام را  
 ۱۶. چون میروم نمیدرون از کوی آن ز پانجم • کن بر طرف پیرانم گسترده دار و دام را  
 ۱۷. در کعبه دل ره ده عبرت کسی را جز تو  
 ۱۸. که گفته از طاق حرم زارم خدا آسمان را

غزل

ص

زده طرب عشق ره جامه دران را \* شوری دگر آنگه بسره جامه دران را  
 شد نمره زمان مبر و مگر جامه دران را \* مطرب تو زن نیزه جامه دران را  
 دل سخت گران جان شده از سستی غصه \* ای یار سبک روح بده و طغر گران را  
 آمان که نظر در رخ منظر رنارند \* ناخوشش گذرانند جهان گذران را  
 آنچیز و شیرین دهنان چند پسندی \* تخ این همه کام هر شوریده سران را  
 دیدی که ندیدیم رخت را و نهادیم \* در راه طلب چشم بجزرت گران را  
 در طور دل ایویتی جان موهده باش \* کوباله پرستی بنزدین مشت خزان را  
 که نقش دامن تو به پسنند بماند \* دلکش تجریدان نقش گران را  
 عبرت نظر از روی علی باز پیشان  
 منظر جزا نیست چو صاحب نظران را  
 آیدش شد عاشقت خار گشتن تو را \* تا کرد از پند او تو کرد و دامن تو را  
 دارم دید اینک دل از نینه چند چهره است \* زانروی محمدن بکشم از نینه بچکان تو را  
 روزی تیرم که زلف و طبع است ابرو جان \* در دیده خود دیدم جایتی مشکان تو را  
 بر عهد و پیمان تو ما دیکه نمی بندیم هر \* ای شکت عهد سخت دل دیدم پیمان تو را  
 تا مبر و بگویم سراغ از این مهر شیدا که \* چون شانه خواهم چکنی در زلف پیش تو را  
 از این نیز نسیم که تو خون مراری و بی \* ترسم که خونم ناکه کرد و گریه تو را  
 که روی پرده آمدن از چاه بود و کج \* یکبار ریخت دیدی از چاه ز نخدان تو را  
 گفتم بهای بوسه است جان میدم که میدی \* گفت که قدر اینقدر باشد با جان تو را

غزل

ص

عبرت تو در دیوان خود نام عشق گشت  
 تمام او رونق دید دیوان شاعر تو را

اینخت آینه صنع خداوند خدا را \* پرده بردار که در روی تو بنیم خدا را  
 که چه در راه تو خاکند گویان زمانه \* حیف باشد که نه بر رخ آن کعبه را  
 حکم تو بر سر ما که چه روانست و لیکن \* جور از حد براید دست که حدیث بخارا  
 چشمه مهر اگر نیست جمل تو بر از چه \* خط بزن تو به خاصیت مهر کی را  
 خضر اگر به لب لعل روان بخش تو بردی \* نخریدر بکفی خاک دگر آب بقا را  
 مانده ایم در اوصاف کمالات تو حق \* بجز این گفته که نشانه مهر و فدا را  
 میتوان دفع بلا را به عاقد و لیکن \* چون بلا آن قدر بالاست اثر نیست دعا را  
 مانده ایم بغیر از سر کور تو سقا می \* که در او فرق باشد ز شمشاد کدرا را  
 و بخیان دل دیوانه جمعیت پریشان \* بوده در زلف تو که با کدو بر باد صبارا  
 زاهد از دور بر با عبرت اگر که دانا  
 ما که دیدیم کنی هر که دید بوسه را  
 بکشی بکنده لب ز شعله در \* تا بشکند دامن تو باز از قفسه را  
 آب حیات و نظامت از نهدیه \* آن زلف بین و آن دهن تو خند را  
 در سینه کو بیا دل شیدا ای من بین \* بر کس ندیده است بر آتش سپند را  
 ای سر و خوشترام بهستان خرام تا \* کوته کنی حکایت سرو بسند را  
 از شربت لوزان لب نوشین چه میشود \* دران کنی اگر تو دل در دمسند را



۱. بکشت که ز صفت کیو خدای را \* آردا کن لطف اسیران بند را  
 ۲. مکن که جان پسند جناب وی اوقد \* من میشناسم آن بیت مکن بسند را  
 ۳. آنان که کشته اند که فانی عشق \* مکن که از کینه بپذیرند پسند را  
 ۴. عبرت ز چند و چون ببردست دم نون  
 ۵. زیرا که راه نیست در او چون چند را  
 ۶. خورشید می کند چه تحت بجام ما \* جمشید کجاست تا که نباشد غلام ما  
 ۷. ما را ز یاد افکند از یک پایله یار \* زین دست اگر که باده بریزد بجام ما  
 ۸. اول قدم کعبه مقصود میرسیم \* اقد بدست قاضی عشق از زمام ما  
 ۹. جائه که جبرئیل خرد را بنود بار \* از هر هی عشق شد اینجا مقام ما  
 ۱۰. روزیکه بر درت بگذازم قدم زدیم \* ز در و ز کار فویتش ای بجام ما  
 ۱۱. ما را نمود انداخته است از خوشی \* دیدی که کشت عاقبت این دانه دام ما  
 ۱۲. سرو چمن نرود که نشیند بجای خوشی \* کرد جهان چو شاخه طوبه خرام ما  
 ۱۳. مشبه با دردی هر افروزار بود \* پنهان هزار صبح سعادت بشام ما  
 ۱۴. عبرت چه کشته ایم شاکی رضی  
 ۱۵. گردیده است که دوش که چون بجام ما  
 ۱۶. اقد چه عکس طلعت ساقی بجام ما \* ذوقی در دهم می لکون بجام ما  
 ۱۷. با ما دم از حلال و حرام اینقدر نزن \* هستی نیستی است حلال و حرام ما  
 ۱۸. شوری بخت بین که بکشد عاقبت \* شیرین به بوسه زده ان تو کام ما

۱. با نریشم روز شب از بهر اینکه هست \* خوش با خیال زلف خست صبح شام ما  
 ۲. تا آخر مشروط فرخنده میکنیم \* اقد اگر که قوه صلت ببنام ما  
 ۳. آهات و صلابت تو در دست افتاد \* دولت غلام باشد و اقبال نام ما  
 ۴. در زیر چرخ کس بر بر دستی تو نیست \* هم خود کو خود بکشد انتقام ما  
 ۵. از باده دلای علی جام ما پرست \* یارب تویی سب و از این باده جام ما  
 ۶. عبرت صفت دمی که خدام می شدیم  
 ۷. گردیده است پادشاه از جان غلام ما  
 ۸. دید تا یوسف دل چاه ز نخلدان تو را \* ساخت مشکین رستی زلف پشین تو را  
 ۹. قصه از یوسف و چاه درین آنکه کنند \* گویند رخ و زلف و ز نخلدان تو را  
 ۱۰. تا سر زلف تو بر پیش چو گمان شده است \* هر صاحب نظران گو شده چو گمان تو را  
 ۱۱. سالها شیوه افتاد که آموخته ام \* تا بگویم چو سر زلف تو دامن تو را  
 ۱۲. ترسم آشفته شوی در نه بیان میگویم \* با تو که روز حدیث شب هجران تو را  
 ۱۳. آسمان کرد در صبح بخورشید فراز \* دید تا مطلع خورشید چاک کربان تو را  
 ۱۴. تا به خون شده ام بر کمر رویت نکرد \* کشم از سینه خود خنجر پیکان تو را  
 ۱۵. که زنده چشم گماند تو ام از مرده تیر \* جای در دیده و هم ندانم مرگان تو را  
 ۱۶. سر نه عبرت اگر بر خط فرمان می  
 ۱۷. سر نه خیر می یک خط فرمان تو را  
 ۱۸. که بدست آوردم آن زلف پشین تو را \* سر نه شرح و هم قصه هجران تو را

رفت رشته حقیقت ز دست چون \* هر که آورد کف زلف پیشان تو را  
 هر که آسب غم عشق تو چاشمه است \* به شود اگر سبب ز رخسار تو را  
 چون سز زلف تو در بار تو افتد روزی \* تا کرم که از جور تو دامن تو را  
 دم بیکان تو بر خون دل تشنه و دهر \* هست از آن تشنه تر آب دم بیکان تو را  
 به خون حکم میدهرایش \* که غیر از این نیست در عالمه خوان تو را  
 عمر ماطی شد و راه تو پایان نرسید \* نیست قدر که یکجبه سبب با تو را  
 پیش خاک در سلطان خراسان بخنجر \* آید و نه بود چشمه حیران تو را  
 جان به دره دره سلطان خراسان عیبت  
 تا دشر زنده جاوید کند جان تو را  
 تو را چه نیست سر برک درستان یارا \* بکش که پل تو حرام است زندگه مارا  
 شود بیک تخت نمده زنده جاوید \* نموده زنده بخت معجز مسیحا را  
 بتر غمزه هلاک در احوالست کن \* مدار رنج عیبت باز دی تواندا  
 بلای دین و دهر خلق کرده است ندای \* سبزان سیه چشم سرو بالا را  
 بین که قوه تاثیر عشق تا چند است \* که که دلزیس پیر جوان ز لیخارا  
 که آله در شاه در سیرم کردد \* که که کس نغم تخت و تاج دارا را  
 کجای جود و محبت که م تقی جواد \* که داده دست دلش مایه کان و دریا را  
 طبع نقد وصالش کند هر عیبت  
 چه صوره که کند قصه سید غفارا

فلک به ماه مینا زد بکیر از رخ قهترا \* که در چشمش نمده چو پند آفتاب را  
 پریشانست دایم چون دل ماطه بند \* که دیده است روزی قوه پرچ و تاب را  
 اگر دلت بخشش بر روی پیدایش ابدل \* که این جا و نمده بافتن و جودت را  
 مخونم زلف جانست دست آذر ایستقا \* بخت چون سیه از بصیرت نمی گت را  
 حجاب جان و جان دین تن فاکتست \* به به بر باد اگر شاق جان حجاب را  
 سخن زاری با یکش ن انجیر کتر که \* کس اینجا بر نیدارد عشقی خاک آبت را  
 اگر خواهی بخت و رخ صافین آله \* بشبها بخند چون صبح روشن کن حایت را  
 خیال آب روان از راه عشقت باز میارد \* ز یک دیده بخت بکر کنان و آبت را  
 به پند ناکه و جهالت بقدر ایست  
 برانخن یا امیر المومنین از رخ قهترا  
 بزین از آب آتش بر تن خاک \* تا که بر باد رود در صدف غم که  
 جان افکند که ازنده صبر و عمر است \* هست از آب و صلف زنده تن خاک که  
 شرح حال دل خود از چه گویم که هست \* اضطراب هر و رنگ رخ ماه که  
 کفتم ای ترک چه چکنیز مرز این به خون \* کفتم چکنیز نموده است لبها که  
 گفتش خون و لعل لب خندان تو خود \* کفتم شیرین و نر نیست لبها که  
 گفتش مری از دست بچالاک هر \* کفتم که دهر امروز بچک لاک که  
 تو بین دامن آلوده مارا ویشنج \* که می تاک که ابر و دهر از پا که  
 ز آب چمان که انجیر ناکه برود \* آید ز آب حیره تو می تاک که



شعر در مجلس با یکدیگر در جرت  
تا که آتش شده زنده در دلیلی

۱ کشتی افسان چنین ساخته و در آنرا زان چو چرخ کشتی هر سوی ویرانه مرا  
۲ کشت چون بسجده چنان جنون طره یار بت زنجیر پی می هر دیو اند مرا  
۳ شدم آسوده زاده شد چکانه خویش کامشانی تو کرد از همه بیکانه مرا  
۴ چشم و ابرو در تو این بود شد آن قدما تا ز محراب کشت بخت بیخیا مرا  
۵ کوم برشته زلف تو که به کشتای کشت دی نشد از بسجده صدانه مرا  
۶ کوم که درش چشم تو کند کشت و خوب کشت کوم سر از کوش پیانه مرا  
۷ با سر زلف تو کشت تنگ چشم مجروح که پیشان نشود مهر سحر از شد مرا  
۸ غوطه در قهرم خون خود دیش هر کشت تا که آتش کف آن کوهر یکدانه مرا  
۹ کوهر جو کوم حیدر صفر که کشت  
۱۰ کافر رزق شد از نعمت مرزانه مرا

۱۱ در جام ریخت ساقه مجلس شراب را ز در لال یک شیشه که در آفتاب را  
۱۲ آب حیات در خلعت از دیده بگردون ختم سفالین شراب را  
۱۳ با میکش آن کو سخن از آب زندگی که آب دیده در لبش سد شراب را  
۱۴ درده می چه خون سیاهش که چرخ کرد پیانه کاسه سرافرا سیاب را  
۱۵ بر کشت نقاب دختر در از رخ که باد برداشت از رخ کمر سوز نقاب را  
۱۶ که شمع پیکتاب نبود از چه رد کرد نصیر چادرین کت پیکتاب را

۱ حادث عشق را ز خرابایان بر سر کاین حال نیست زاده عالجیاب را  
۲ کردم شمار شاعران از آنکه تا کشم مدح می شنیده مالک قباب را

بر تو کن جلال چو خواجه شریکوار  
شاه بکن ز دیده عبرت رکاب را

۳ پشت کرد از کین هشتاد صواب را که از چه ریخت خون هر شیخ و شایر را  
۴ که کشته خون مرا ریخت که بریز ترکست و از کین هفتاد صواب را  
۵ خسار یار را عرق آلوده کو بین هر کس زنده بر ورق کمر کلاب را  
۶ هیچ است با وجود دمان تو آب خضر من آن نیم کتاب ندانم سراب را  
۷ کشت مرا نقاب خست پرده تا فلک بندد بر رخ در بچ صبح آفتاب را  
۸ بیند اگر چهل تو را در ز آفتاب بر رخ فرو برد ز خجالت نقاب را  
۹ شمع از دراز شب بجز از خیم شود گوشت کند حکایت روز خباب را  
۱۰ صاحب دلال ز صدق دلدادت زده زهر آبخان خورد که مستحق آب را  
۱۱ عبرت صفت ز راه نظر شد که کرد  
۱۲ کمر بفر غبار در دلو تراب را

۱۳ از دو دو آه تیره کنم رودر ماه را چون بگویم بر در تو زلف سیاه را  
۱۴ اندر خضر عین غمت جا گرفته است چنانکه راه آمد و شد نیست آه را  
۱۵ تا روشن شود که ندارد درش فروغ با درو او کجا که هر دو ماه را  
۱۶ میکان خطا حاضر دلداری کو بیند هر کس ندیده بر سر آتش کباب را

۱ باز رنگ بشکند از زلف عنبرین • که ماه من بر افکند از سر کلاه را  
 ۲ رفیق ما ز دست خدا که می برد • از حالت که خبر یادش را  
 ۳ عشق چنان خوشتر مرا کرده بخیر • که در فوق می ندسم خالق را  
 ۴ بر کس نبیند و در هر تو می خورد • در روز حشر عذر گوید کت را  
 ۵ محبت ز کید چرخ گشت باید اینیز • بر کوشا خسرو انجم سپاه را  
 ۶ مهندس نام مهر که فخرش قداو  
 ۷ بر تر زنده فلک زده خراگاه را

۸ چشم وفا از تو نداریم ما • عمر بدم نمایم وفا  
 ۹ خضر که از آب بقا زنده شد • از نعمت زنده شد آب بقا  
 ۱۰ هر که شود فتنه بسالای تو • با حشر نیست بغیر از بلا  
 ۱۱ سر ز لحد بر کنم از شوق اگر • بوی تو بر تر بستم آرد صبا  
 ۱۲ هر که بد امان تو دستش رسید • می کند تا بقیامت را  
 ۱۳ که نمائند من آن روز خوب • میدمست جان ز پله روانا  
 ۱۴ جلوه کنان رفیق و پیاره مهر • از پله تو رفت و منشر از فنا  
 ۱۵ پارچه بکشد ز حرمت از آن • پیش قدت سر و بخت ز جا  
 ۱۶ از مهر سنگ از اثر ناله ام • نیست عجب که بر آید صدرا  
 ۱۷ باز ده آن دل که ز من برده • یا بنام کام دلم را  
 ۱۸ در نه ز دست تو چه عبرت بوم • شکوه بسلطان خراسان رضا

۱ کشیده تیغ و بستم گشت ده بازورا • بی که داده بخون آب تیغ ابرورا  
 ۲ فدا ده است یزید زلف او فداشتر • چونست دلی که یزید لاف آهورا  
 ۳ بغیر حال که کرد است چاکچ لبش • کن چشیده کوثر که دیده همدورا  
 ۴ بر آمد از مهر دیوانگان فغان و غرض • چو تاب داد بهم حلقه های کیورا  
 ۵ بر در اوج ز ملک خا و نافه چین • و دیدار که زلف عنبرین بود را  
 ۶ کن که سجده و سجود کند انکار • ندیده آن لب جان بخش چشم دورا  
 ۷ عدت هر دیوانگان حلقه عشق • که کند ندیده است آن پرورد را

۸ که که کرد و چه عبرت مکان بجز  
 ۹ در کس نکند سیر این میورا  
 ۱۰ گفتن بیا که بردمست هر ز دست ما • گفتا برو که نیست دلت پادشاه  
 ۱۱ گفتن که جان ز دست تو منکر بدون بزم • گفتا که نروده بدون جان ز دست ما  
 ۱۲ گفتن چو جان فتنه پهل تر غزه است • گفتا که است جان جان فتنه شاه  
 ۱۳ گفتن زلف خوشتر چه امید هم نکست • گفتا در دست کار تو شد زین نکست  
 ۱۴ گفتن ز حیثیت حال خوابات بیان خراب • گفتا ز چشم فتنه که می پرست  
 ۱۵ گفتن کفاف که در این باده ما بمن • گفتا خراب میکند چشم مست  
 ۱۶ گفتن بود نشیمنت ای دست در بجا  
 ۱۷ گفتا که است در مهر حیرت مست  
 ۱۸ تا چه سازد نیست با من عشق عالم سوز را • حالیا که شب نیدام ز دستش در دند را



غزل

ص ۳

۱ بچو نه خیزد نواز از بند بندم در غمت \* باورت کرخت بشنوا که جان تو را  
۲ گفته بود دریا تو کیش خیشیم ساقی \* ماند لیم ای صم این طالع خیز را  
۳ چون کشد زاب و گمان چشمت بقصد عاشقا \* کو بزن بر سینه مانا وک دلا و ز را  
۴ پرده از عا خیز را کن تا شود روشن که نیست \* بیش رویت تا بشی مهر جهان افروز را  
۵ سرنه چیم از کمدت در شهر بندم بیای \* که بود از دام حشمت مرغ دست آموز را  
۶ روز بنما ارم وصال عید ابر که کرد \* فو ققت بر ما محرم عشرت تو روز را  
۷ کج عشق و حرمت در رویش و ملک ضیا \* نیست مکن عاقدان ملک جاه افروز را  
عبرت آن زیبا صم امروز مکن  
کاش فردا نیاید در زلف امروز را  
۸ بر کز لیم صبا غم جان را \* که ز او شنود بوز زلف جان را  
۹ نمود یا رسید تر ز روز شام مرا \* کشد تا که بر رخ زلف غیر نشان را  
۱۰ نواز منظره کن ز سبزه تر \* طراز شده جواد که در بخت را  
۱۱ ز دست خویش کند بر پا چشمت خضر \* ز حرمت زینش بخت آب جوان را  
۱۲ ز ناله سحر نوم می شود مهر یار \* وای امید کج نیست شام بخت را  
۱۳ سرکش و آه من از یاد ابر عالم برد \* حدیث آتش فرو دد آب طوفان را  
۱۴ قصور باشد که با وجود در تو خلق \* بر بند حرمت دیدار حور و خلعت را  
۱۵ ز لاج حسن تو خواندیم در کس عشق و خون \* بر در و مور تو دیدیم کفره ایمان را  
۱۶ رسید عبرت از آئین دهر تا که بدست \* گرفت دامن مهر مع عمرا را

غزل

ص ۴

دیر دایره بود قلب چرخ وجود  
که نیست جز برادرش مدار جزا

۱ نیست چون غیر صبا محم اسرار مرا \* بود آيا که رساند خبر از یار مرا  
۲ هست تا در زلف زلف بچشم نبود \* سرکش خلق و ناف تا تا ر مرا  
۳ گفته بودم زوم از پی خوبان چکنم \* میزد راه هر آن طره طرار مرا  
۴ گویدم شش که انگار ز رخسار داری \* بخدا که بود انگار در زلف این کار مرا  
۵ یار در حلقه شود از دکانم چون دید \* اندران سلسله بنود سپهر ارم مرا  
۶ روز کارم همه شد صرف پریشان حال \* تا که افکند زلف تو سر و کار مرا  
۷ تا صلیب سر زلف تو مرا بر دوز راه \* شد بدل سحر صد دانه بر تار مرا  
۸ که گزینش تر از شیر آزار دلم \* که ز جورت شو آزرده مهر زار مرا  
۹ خواهد کون و مکان کرد بگو تر شود \* حالت بند که حیدر کردار مرا  
درد یار بلاغت که دم قد کشید  
عبرت ابر سخن که در زلف مرا  
۱۰ تا برید از تو ملک ابرست چاک مرا \* گشت از دست غمت جا جهان چاک مرا  
۱۱ هر شب از نش پیمان چشمت تا روز \* میرسد نغمه مست نه بر افکد مرا  
۱۲ که ده یاد تو چنان فارغم از غیر نیست \* غیر یا تو در آئینه ادراک مرا  
۱۳ جا گرفته است بدل درد تو چند آنکه در \* جا زلفان بنو در هر غنک مرا  
۱۴ من در آن چاک که پان تو اول دیدم \* که که پان تو در آخر غمت چاک مرا

۱ بدو ایشاد پیکر بک بن باده کزیت در هر از زاده پیکر دگر پاک مرا  
 ۲ مردم دیده پاکم چه خدا پسر کرد چه غم از سر زشت مردم ناپاک مرا  
 ۳ میخورد خون مهر عارف می مرزاه تو بچون سید در خون حشر پاک مرا  
 ۴ جبرست اندیشه اندام دگر از فقر کرد  
 ۵ شش تن بند که خواهد لولاک مرا

۶ زان هر که خنجر از در گرفته سنگ خارا امید مهر با نه باشد چگونه مارا  
 ۷ از یک کرشمه افکند از کعبه خرت در بر آن شوق پارس خوشیخان پارس مارا  
 ۸ زان رود فرشته انگیز آن قاتل بلیغ پاهای شیت پاکر دافتنه و بلار مارا  
 ۹ تا با خود در خدارا در خوشی تن چنر از خوشی تن بردن تو در خود بهین خدارا  
 ۱۰ سلاطین را راجای زندان در کسرا مطرب بزن نواز عشاق پی نو مارا  
 ۱۱ پیر این صبور بر لب قبا نماید رنگ آیدش چه بر کمر افکند ز صبارا  
 ۱۲ شاید که خواجگان فرزند که در آید ز کس که گشت بنده سلطان اولی مارا  
 ۱۳ عجزت بهر نذر و جود و مهر او بود  
 ۱۴ و نذر حضور سلطان نبود در کمر او

۱۵ چو کزین چنان بدایا بر دهانت را که بر چنان که برید پیکر جان مارا  
 ۱۶ چو آید از کفن ناز او بر سینه تیر از سر برایشین زده بهو جایی پیکر مارا  
 ۱۷ نفعان دانه هر در زلف او در زلف او شد از اندر در شب آواخت مارا  
 ۱۸ فرو کرد رسالت که در شریکانه را از کف که پاشد هار از کوه شریکانه در کف مارا

۱ بر چشم در ستر نیت زین بیان شکن مردم به جای که با پیانه بر سینه می بیان را  
 ۲ شراب حق بر هر ده رازند که بخشد سکندر زان نبود که کجاست آجریان را  
 ۳ بنور نفس و بان جوی سارتم چو آدم بدار کنده می گذارم از کف باغ رضوان را  
 ۴ نمی آید سر از برین فراموش فلک جبرست نهادم سر خط حکم تاش و خراسان را  
 ۵ رضا که غنچه محشر بر آن فرمان کشد صفا  
 ۶ قصه بنهار چشم رضا گشت اذعان را

۷ عجب نبود اگر ز کفر زلفت راه ایازا که تا جبهت آدم شیوه این بوده شیطانی را  
 ۸ بوی دانه خالت بجا که افکند از غلام برار کنده می از دست ادم باغ رضوان را  
 ۹ سکندر را بر آسب جویان بود خافزون که پیش خاک کویت نیت قدر آسب جویان را  
 ۱۰ مرا خود حسرت تیر کفایت یکشد آخر چرا آلوده بخوابم بر تو دست و دامن را  
 ۱۱ که چنان تو در از سر کعبه خوش شادمان چنین که پیشان میوین آن چاک که بیان را  
 ۱۲ اگر چه مردی نموده با هر قطر لیکن کند دارد خدا از چشم بد آن چشم حقان را  
 ۱۳ ندیدم ریشیم که فرزندش از خط به بین اندر فرزند قدش آن ریشم ندان را  
 ۱۴ بن خط غلامی داد جبرست خسر و انجم چو خط بند که دارم قدر عرضش ایوان را  
 ۱۵ ای اهل زمین کایز دهنه دشمن گفت کاف

۱۶ در از دست که در نظام چهار کمان را  
 ۱۷ تا خیال نیست نیت در اندیشه ۱ غیرترین سخن نیت و کز پیشه ۱۸  
 ۱۹ تا سر زلف تو شد مسو صبان جزون غیر سودای جزون نیت در اندیشه ۲۰



غزلت

من

اگر چه چون شیشه تنک حوصله کا نیم دلی \* نیت از باده عشق تو تھی شیشه  
کرده اگر تیشہ ز باد اثر در هر سنگ \* در هر سیران کرده اثر تیشہ  
دیدم آنکه با عشق جفا پیشہ چه کرد \* کند از تیشہ پیدا زین ریشہ  
بزم ما جگر مولات دراد شیر اند \* شیر کردن بادی بگذرد از پیشہ  
رزق ماکشت بخانه حوالهت عبرت  
ہست از ان باده کش شویہ تیشہ  
بعد خوشتر ندیدم پادشا را \* کہ بے نیاز کند از کرم کہ لہ را  
ملوک را بنود طاعتی از این بہتر \* کہ بر نوازش مند بے نوا را  
سیاحت ہند آقا فراموش دلم \* ز کمر یکدہ خوشتر ندید جا را  
منابع دہر زو باین کہ در سر آت \* ز خوشتر رنجہ کنز قلب کشنہ را  
چہ درد مند شد از طبیب دار و خواہ \* کہ دست فاصیتر خاطر بر دوائے را  
در پیغ و در دہ کہ در راہ عشق عمر عزیز \* ز دست رفت و ندیدیم رہنما را  
کہ اگر کو رہت رہت رہت رہت  
کہ دست در بند و بچ پادشا را  
خواہم اگر ز میان زلف بہر فکرت از را \* سخت ہست کار از زمین زندان شاہ از را  
بخواست چون بہر طبع پرستہ در خان ملک \* آگاہ کہ خون روز آفرین آن غمخوار  
من مرغ پیکستہ ام کہ فتنہ شستہ ام \* بستہ است حیل از دستم برین رہ پرواز را  
دل از درون پردہ راختہ با من موبہ \* آردی ز اہر کہ چہاں نہ ارد از را

غزلت

من

چون پردہ بیکر در رخ پاتاسم کرد و بھر \* تا در ہر ایاں بگویم آن پرتاسر ناز را  
در چہ شایہین عشق افند مرغ ہر مرا \* بچارہ کجاست کہ او در چہر افند باز را  
پے مطرب می تاج باید نمودن عمر طلی \* ساتھ بیا آن جام را مطرب زان زرا  
زین بن کہ باز ازین سردہت اندر دوا \* افسردہ نماید چہ سان طبع سخن پرداز را  
عبرت ازین طبع روان بیکر کہ شہر  
ناید اگر دعو کہ کند سخن اجماز را  
پردہ ز حسن میدرد ماہ من آفتاب را \* روز را کہ بر افکند از رخ خود آفتاب را  
عکس جہاں باراد قبح شراب بین \* در شفق در ندیدہ پرتو آفتاب را  
دش شوق شد ز در ہر طے قرار من \* خیز و فروشان زہر ز آب ز آفتاب را  
ہمچو عشق کہ گفتم میباید آب زند کے \* فوق ز آب میدہند اہر نظر شراب را  
من ز نگاہ کہم از دست غرات خوشم \* ساتھ بزم کویدہ بر دکان شراب را  
صید دلم کہ چہاں یاد کہ باز صوہ را \* خون مرا خور دجیان دست کہ نشہ آب را  
بر دہ دمان نوش او خوش سرتوان تن \* ساختہ چشم ست او کار ہر خواب را  
کہ ز خیال بیدر خواب و کہ بیدہ رہ \* بر کہ خواب چند آن ز کس نیم خواب را  
کہ یہ کہم چہ بگذرد خندہ زان ز پیش من \* زانکہ بکہ آرد و خندہ کہ سحاب را  
آندہ داد و بدیش صبر و شکیب بر دلم \* رفت و بہر درختش از تن خستہ تاب را  
کو رخ یاد را کہ غرق غرق ز تاب خود \* بر کہ ندیدہ دیدہ شریک در کلاب را  
شانہ صفت شہر زین چنگ تبار زلف او \* تا شنود ز ہر دلی ز غمہ رہا ب را

ایک بکاری بود در قح تو خون من \* نوش که تا یارت از مهر خود کباب را  
 عبرت از آن شاد خود ساخت بهشت شاعر  
 تا که کند زبان دول محبت تو را ب را  
 خط کشین لب نوشین رخ زیباست تو را \* مایه دلبر و ناز و هیات تو را  
 سر دشت که مزار تو از خط و هنوز \* دیده ابر نظر کم تا ثبات تو را  
 مهر از مهر ده بر که خفا جو باشد \* با همه جور و جفا در هر جا است تو را  
 شورش افکنده بهر ابر است شیرین حرکت \* آینه محبت که در آن لعل شگفت تو را  
 با همه بر سر آرد و با بر سر کین \* این چه بهر رو کین است که با است تو را  
 هر بار مرا بر خدا در مان \* ایکه در لعل لب ابر ز میحبت تو را  
 سبک کبستم و ز تار بستم بیان \* تا که دیدم رخ آن زلف حبیب است تو را  
 این هر شفته آشفته دهر که داشت \* تا که آشفته رخ زلف من داشت تو را  
 ست از بزم خضر و کران سر ز شراب \* چه جبهت که با سر غوغاست تو را  
 پرده بر ز شراب و لب ز بیابان خوش \* ایکه در کسوت دیان زیباست تو را  
 بر لب از لب لعل تو بجان مشتبه ایم \* لب بنه بر لب من که سر کوه است تو را  
 داشتیم جان و آسهم بود که دم نسیم \* پیش از این از من سکین چنین است تو را  
 نه بهین آرد در دهر تو من دردم کوه \* نشسته چون من به اندر لب دریا است تو را  
 نه بهین تو سر پا بر تو جبرست شمع بخت  
 هر کرای گویم محو سر پا است تو را

ماه رویا بر کن از رخ نقاب \* تا ز شرت رخ پر شد آفتاب  
 نقش شد تا در هر من عشق بهشت \* پند ناصح اندر افکش بر آب  
 هر که پند یک نظر آزدی خوب \* چشم او دیگر نه پند روی خواب  
 شاد بود و دلبری بر جا رود \* میروندش در عین و در کاب  
 آنچه من دیدم از او هرگز ندید \* غم من از آتش نصب از او تباب  
 از غم روی بهشتی صور رقی \* روز کاری شد که بستم در عهد آب  
 تا بنا کای کسر از جانت بگذرد \* که شود از دهر جانان کامیاب  
 دور کرد و زانیا شد در نیک \* ساقی در دادن می کن شتاب  
 آرد عبرت از خود هر بج  
 از زبانتان بر آب  
 سحر ز زمره مرغ و صحبت صحاب \* شکفت غنچه و برداشت لاله از نخل  
 غم از جهان سپری گشت ساقی بر خیز \* بریز باده لب غریب دی اهاب  
 دگر باده مرا تو بشیخ غافل از آن \* که قصه کمر نوزان کرد ترک باده ناب  
 می است آتش و دافنه دین به عجب است \* که تشنه شود از آتش روان سیراب  
 دگر باده عشق آب خضر را ترجیح \* کسی که می ندید فرق کبر از سراب  
 خدایر ابد این بگفته میدان گفتن \* که خورده باده لب یا رجویم اویت خراب  
 بطرف عارض آناه روی خلک سیاه \* چه بپند و نیست که عریان نشسته در مهتاب



## غزلستان

ص ۳۰

۱ دوباره بند قبار که زندگس سرخ ز چهره که کشتای میان بلخ نقاب  
۲ میان حضرت جانان دجان جانیست شده است مستی موموم در میان حجاب  
۳ دله که مست در او مهرش دین عبرت اگر کجاست بر بند زبول رود حساب  
۴ مع حال اعد که به محبت او  
۵ شود بدل کند جمل کارها صواب

۶ پی پرده مهر آمده در خانه ام آتش طالع شده خورشید بکاشانده ام آتش  
۷ پروانه صفت نرخت سراپا سر هجوم از شد شمع رخ جانانده ام آتش  
۸ از من مطلب رسم ادب هیچ که از جگر عشق صغیر ساخته بیکانده ام آتش  
۹ آشفته از آنم که پر دیده ام امروز زان نجرم از خوشتر که دیده ام آتش  
۱۰ در حلقه کیسوی تو کلب کرده جزو غم زان خون لب لعل تو را ندیده ام آتش  
۱۱ نوشین دنت برده بخت ز سرم برتر حاجت بود هیچ بینانده ام آتش  
۱۲ چشم تر چنان کرده خوام که شود که کوشش کلف از غمزه مستانده ام آتش  
۱۳ اگر شمع میارید بزم که دیده است خورشیدی از مشرق بیانده ام آتش  
۱۴ البته نه که شد آید چه محبت  
۱۵ از کج غمت این مهر در اندام آتش

۱۶ کنون که لا ز رخسار کشیده نقاب بنوش داده گلگون بایک چکند باب  
۱۷ زرد و زخم زده زده بر کن ساق که نو عروس کمر از چهره کشیده نقاب  
۱۸ خنده بر اندر ساق که کردید است زباده میکه آبا و ما زخمه خراب

## غزلستان

ص ۳۱

۱ زرد و رحمت ای نا خدا برای خدا برادر کشتی مارا ازین که داب  
۲ بهمان نفس که زنده آخرین و شریک شد که که ذوق غلوشه یافت بوجواب  
۳ قسم بجان عزیزان و دوستان قدیم که سخت تر بود از مرک فرقت احباب  
۴ بجز سراب نباشد جهان دهر چه در آید عجب زنده در این خاکدان که جوی آب  
۵ کس که زده جهان مهر روی حید را گزیده اند خطوبه لعل و حسن تاب  
۶ اید تراب که از بند کشتی غمت را  
۷ نواز عشق ز پای کشته زشت ترا

۸ نرنگه اردو چو رخت آفتاب ذوق بخشد چو دانت شراب  
۹ که چه تو بر جگر از ما فطرس ما ز خیال تو نداریم خواب  
۱۰ دیده روان که در پس بیدار آه که شد خانه مردم خراب  
۱۱ آه که در دانه اشکم نکلند راز درون را چو صدف در آب  
۱۲ است شیرین منار در ترش سر که فروش کن ایشده ناب  
۱۳ پی سهر از سر ما پا مکش پی جگر از در ما رخ تاب  
۱۴ چشم تو پی جرم خطا دیده است کشتن صاحب نظر از صواب  
۱۵ شود کندان تو شیرین دان در سرم افتاد و لم شد کباب  
۱۶ جور جبروت کن از آن ترس کن تو بر دوشکوه بر بوتراب  
۱۷ شیر خداوند که از پیم او  
۱۸ آب شود زهره شیران غاب

صبح شد ای کهستان برآوردن خوب • من خمار از غم شبنم به جام شراب  
 پانصیان را بر از نصاب حسن بخش • لیک بگذشت است حسرت از نصاب  
 بخت بر خود گذارد و هر که بخود از خوش • طالع پیدا کرد و هر که دید او را خوب  
 که تو اتم پاکشیدن از سر کیش که او • بست از بر آرد و هر که در هر صواب  
 آن بت سرست با یکانه تا ما نکشید • آشنایا را شد از غم مرغ در بکباب  
 بگذرد برین که آن تا است قیامت روز جزا • عذرت اید شد ز فراق دور در برین  
 گوهر است خطا پیر بت از دور رسد • در نه از مردن نپایا شد مرا بهیچ شراب  
 منت از ساقچه عیبت زین سپهر میگذشت  
 از شراب غمی حید هر که شد دست در خراب

۱۱ جدا از دور او صبح هر شب • بکوه نیرب غم نو که یارب  
 بکوه مور اویم شام تا صبح • بکوه روبر اویم روز تا شب  
 اگر آب بقاشد شراب خضر • مرا باشد دمان یا مرثب  
 ۱۲ تلخ سبب پادم جان شیرین • جدا از این دمان و در رازان لب  
 ۱۳ مرا چهرت پامور تو بر آب • مرا چهرت پامور تو در آب  
 ۱۴ جدا از ماه رخسار تو تا صبح • همه شب بپیشمار دیده کوکب  
 ۱۵ دور از بحر یار گشت یا دهر • جز این شربت در مانای مجرب  
 مرا حیرت ز آفات زمانه  
 نپایا شد بحر میخانه مهر ب

## حرفه نشاء

۱۰ مرا چه در نظر آتش جوهر که میشت • پاشیده پاتا سرم بهر میشت  
 ۱۱ اگر تبرت من میگذشت ز سر برک • روان رفته ز شوقش بجم میشت  
 ۱۲ اگر که مدعی در چشم من تو را میدید • چه من از عشق بدیوانه میشت  
 ۱۳ بنور او بخت که زوادی عشق • گرم نه جذب به شوق تو را هر میشت  
 ۱۴ تو جاسر دشتی اندر درون جان دلم • بجزجوی تو یکسر در در میشت  
 ۱۵ کند مردم عالم حذر ز فتنه و دهر • همیشه در پان چشم فتنه میشت  
 ۱۶ بجد خوارستم از غمی تر عشق جان • نهفته دارم و هر روز فاش میشت  
 ۱۷ یکا در آینه و یکا ش روی خود میدید • که تا ز حالت عشاق با خبر میشت  
 ۱۸ اگر که در سر بر دین شور شیرین بود • چگونه پیده پر این شکر میشت  
 ۱۹ نظر در رخ ز عیبت نینمود و کیفاش • شمی که از نظرش خاک راه میشت

یکانه که هر بحر گرم جان  
 که ننگ از نظرش کمر میشت

۲۰ صبر کردن در فراق کفر است • بجز صورت زنده که پیا صبر است  
 ۲۱ هر بیگانه و بیخان شمع شد • که همه عالم بکف غافری است  
 ۲۲ هر چه چند پشتر چشم تو را • پشتر هر رجاالت با میر است  
 ۲۳ پیش قدت سردا که از جازفت • چون کند پچاره پایش در ملک است  
 ۲۴ تا نظریع اگر مجنون نشد • هست مجنون هر که گوید حق است



غزلیات

مرح

چو بخت انجمن و شیرین دمان / شدم اندر کام زهر قاتر است  
دور از آن آرام جان شب تا صبح / بدم اندیشه های باطل است  
یا که گویم که جان بدش گنم / باز می بینم که جان ناکه بد است  
هر که در راه می از جان گذشت / طالعش معرور و بختش مقبر است  
در ازل آن کز می عشقش چشید / همچو عبرت تا ابد لا یقتر است  
هر که زان می خورد و بدستی نکرد  
الحق او در دی گشته در یاد است  
دلم ز دیدن آن بت زدت پروغرت / زدت رفت و بخت پرست پروغرت  
زدت بردم دلم را بجنده و بنش / دلم هیچ در آخر زدت پروغرت  
اما که هستی از غیر بود در عجبم / که از چه یار در ادناشت پروغرت  
دلم ز کوی تو رفت غم گرفت اورا / که رفتی است که کز بخت پروغرت  
بها در از آن خوش گذشت ز کس / که نت آمد و از باغ منت پروغرت  
ز هر چه بخت بجزوت در کفر که بدست / که رسید که از هر چه بخت پروغرت  
که بگوشه راه یافت چون بخت  
که از عالم بالا بخت پروغرت  
ای راه عشق تو اید دست باز در ارادت / بجا بر این نادیم سر زمان و لاوت  
ای آستین عالم سران که من سر طاعت / بر آستان تو نهاده ام در روی ارادت  
بخت بجز تو مار و زنده کرد و حالت / فراق و وصد تو باشد دلیر و مرادت

غزلیات

مرح

بیر غزه که می نرنگ تو سهم ندارم / که تیر غزه دل در تو هست سهم عداوت  
بدرد که در هر سینه خدای / که برش تو پائنه شبی برسم عداوت  
هزار جلد بگویم که در رسم تو لیکن / چو بخت یار باشد و چه سود عداوت  
امید هر بخت چگونه باشم از تو / که بر جفا و ستم که ده بخت طبع تو عداوت  
خدا را چه دانت سستی پرستش / نوزاد از آن که بشود شرط مزد عداوت  
بجا و بد بداند بشود تو عداوت  
چو بخت بدین طبع شر عداوت  
کام هر یک از آن سیر خواهم گرفت / وقت میر عشقها زیر از سر خواهم گرفت  
یا بخوان آن پو فارا مهربان خود هم نود / یا هر خور در از آن پیدا خواهم گرفت  
یا بختی جان شیرین بر لبم خواهد رسید / یا که کام از آن لب بچون شکر خواهم گرفت  
که برین بخت با من مهربی خواهد نمود / مشا بد مشق و در آخر خواهم گرفت  
تا خبر از خویش دارم از آن کجاست / بجز از خود چه شستم ز خبر خواهم گرفت  
سخت که بخت پر از آتش پیدا داد / باز از تیر کجا شرم خواهم گرفت  
بر رخ تو مرا که افتد کجا هم زیر تیغ / خون بهار خویش را از یک نظر خواهم گرفت  
تا شود در کشتن که بخت پرستش آتش / پرده از آن عارض بچون قر خواهم گرفت  
بجو عبرت سر خط آزاد از نار حیم  
از عیان آن پادشاه بجز در خواهم گرفت  
در حالت بود قصه که بخت این است / که هر سخت تو ای سخت و ناسکین سهم

عزیزک

صورت

عزیزک

صورت

سرکش خواندم اگرچه تو را سرو بند \* بچم از چشم مردم کوه پنهان است \* آنکس که در شمع شبستان دلم کرد \* او نیز مریشیوه پروانه آفرخت  
خود گفتم که بود سرو زربلای تو \* که در چون تو بنا گوش و برش سپین است \* مردانه گذشتند زبان اهریما بابت \* بابت از این طایفه مردان آفرخت  
وصف چند آنکه از آن شکوه و شایه کردم \* باز دیدم که صفات تو هر حد چندین است \* عجزت نبود باریک حرفی که او را \* سودا تو از غیر تو بچای آفرخت  
تند خوله که جهان از شکش پرور است \* غم میگوید و مانند شکو شیرین است \* جرات تو از غیر تو بچای آفرخت  
شبی که آنکه در مرتبه عرفان را \* کافرم من که در این کار زرد درین است \* کوزیره که بوسه زخم برده آن است \* شد یک ضعیف من از لاغر و بوی  
نکت کفر بعبرت مده این اید شهر \* زانکه دیدار آن است ببا اید شهر  
هر کس می از آن لعل قیوم نوش کشید \* مستی است که دست از غرور و شر کشید \* ترسم که نام او که در زبان است \* پیش چش شکوه نمی آردم از قریب  
در سر از اسرار حقیقت شده واقف \* زانکه که قیوم زان دهن نوش کشید \* درم آرد و دهن چنان که باز چندم \* دشمن ندانست حد که کبر و گمان است  
پای بر سر می زند آن که سرو با \* که دست تو جام می سر جوش کشید \* که میگذر بقره که میگذر مهر \* عجزت ز چشم پوشد بکای  
باریکت غم عشق که هر کس کشد آنرا \* باره جواز اید بر سرش کشید  
تأحسن تو آوازده در انداخت که نیست \* کادیزه عشق تو نه در گوش کشید  
زبان لعل می آید و آن چشم خارین \* پدید است که چنان قوی که کشید  
هر از گفتم آگاه که دار بوده است \* باز سرم آن سرو با پیش کشید  
ز ابرو و کج آن ترک که کشن مهر \* ز ابرو و کج آن ترک که کشن مهر  
پیراسته گمان تا به بنا گوش کشید \* پیراسته گمان تا به بنا گوش کشید  
آزاد که هر از عشق تو دیدار آفرخت \* دیگر نوزان شیره فرزان آفرخت  
هر دید که کین تو دیوانه پسند است \* در کتب عشق آمده دیوان آفرخت  
کار و بار هر نکسته در دست \* نشد الا زلف پر شکفت



حرفه

عزیزت

عزیزت

حرفه

۱ درخیزم بجز خیال تو نیست • ای که از یاد رفته نام نشت  
۲ دلم از طره است نیکه خالص • اندر افتاد در چاه وقت

۱ رخ او آتش و خفا و دپ و غوغا گزند • نقطه غلب در انبیا چه سپند افکند  
۲ پشم بر ده که در مجرحت چه سپند • نقطه مرز به دفع گزند افکند

بیت التاج بر عورت

پند عورت مده در انبیا چه سپند

تا زمانه ز قضا نشت

ز کنگه کار مهر و دیوانه ز پند افکند

۱ ناظریر که نه دیدار تو نور بر است • نوزان گفت که از مردم صاحب  
۲ با چنین صورت معمر که تو دار بر است • لاکه نه چنان کند در تو نظر چه بر است  
۳ آرد می که بر سر گندم خاک تو نشت • اخفت باشم اگر اخفت بوالبکر  
۴ گوید چندی که سبب ز کندان تو را • تا گویند که سر و سر به شمر است  
۵ هر که کشته من در طلب خاک در است • سالها رفت که چون باد صبا در بر است  
۶ کام پر بر سر پیر من در ره غمت • با خبر باشم که در هر ترش حد خط  
۷ هر که از خوشتر بدخت بهیمن در کن • الحق انصاف تو انداد که صاحب  
۸ باده با نغمه غوغا تو نش که زنده کشته است • استزاج مردی الفت شیر و شکر است

عبرت از پیچیدان جو خیر از غل  
لکه اندر ره او وادان جان این نیست

۱ آن حسد برده که جایش در هر است • سر و شیر و شمش پا در هر است  
۲ که در زلف تو دیدانه سپند افکند • غوطه در دریا در حجت تا کجا  
۳ است چون آید روح که به بند افکند • شد جان سپردن پیش حجت  
۴ دست من گوید و قد تو به بند افکند • ای که بچو و غافران سکه ال  
۵ مو چندی است که در مدون قضا افکند • که گوید اندر سر کویت و قوف  
۶ به توقف عمر حاجی افکند

۱ صورت پشیا تجاگاه اوست \* شیخ از این معنی که غافل است  
۲ تیردانش کن در راه عشق \* کاغذ را اینجا حقیر که لا یقدر است  
۳ بنده آن شهر یارم که غلو \* بر خداوندیش خاله قائم است  
۴ مهره رویان ندارد و ذره  
۵ تا به عجزت بهر شرم است

۶ از این بهر شیدا مرست که خبر مرست \* دانم که زلف تو بهم آشفته تر مرست  
۷ بیکشت سحرگاه به وقت تو آیم \* پنداشت شب دشت که از سحر مرست  
۸ دناش شب جو سحر نیست و گنه \* در آه سحرگاه مستم اثر مرست  
۹ میخواست مراد ز نفس آزاد نماید \* صفا و کمان که در مایه و پست  
۱۰ مریضه از اطراف لبش زده چمن \* ایدل بکام که در اینجا سحر مرست  
۱۱ در آنکه کفر عیب من از عشق کویان \* در هر که بهتر از این بهر مرست  
۱۲ هر کس بخوابت رود پیچر آید \* تا خلق ندانند که اینجا خبر مرست  
۱۳ عجزت به ایثار ره بسته مولی \* که سیم و زر نیست مرا جان مرست  
۱۴ داند که بجز و جید که ز عجزش  
۱۵ برون بندد که بجز و جید که ز عجزش

۱۶ دام اگر طره آن فتنه بار را اوست \* سرو را هم توان گفت و کار اوست  
۱۷ نه عمر دین خورشید خورش را لکار \* چنگ که کند کاغذ را ز اوست  
۱۸ که شود مملکت عشق ستم سس را \* تا ستم نشود که بزمش و شاد اوست

۱ اشت اگر صومعه ویران چه غم از ترست \* کوشه میکده و دیر خنان آباد است  
۲ دلم از سیر جهان چون نشود سیر کاو \* دیر کاویت در این دیر کن آباد است  
۳ چه غم از سود و زیان رند خرابه را \* با ده مش آرد که نیا د جهان بر آباد است  
۴ پیش بالا بلند تو ز کوه نظارت  
۵ چشم عجزت گمان که بقدر شاد است

۶ ایدر و خرابان که زما میگذر نیست \* بشد ار که در بگذرت خسته نیست  
۷ با و سحر از آن زلف که کیر \* هر عقده که بشود بیار هر نیست  
۸ تا جو که گذارد بهرم پا ز رحمت \* عجزت که چون خاک بر شمرده نیست  
۹ بکشت دل را و ندانست که دیگر \* پیوند خرد بهم آن شیش که نیست  
۱۰ بار غم بکزان تو بالین همه سختی \* سهرت که است و جد تو نیست  
۱۱ چشم تو نم آنم چه در سخت کجاست \* که تر کجاست و در دشت نیست  
۱۲ بنشستی و از پهنه در تو برخواست \* برخواستی و در دل ما داغ تو نیست  
۱۳ عجزت هر من رشته الفت و حال  
۱۴ بکشت و بهر حال و آل به پیرت

۱۵ در شمس و چکس را غیر دیر راه نیست \* که در دارم و با او که آگاه نیست  
۱۶ شام بجز از در و از افق دامن و نه هیچ \* دست ما از دامن آه سحر که ناه نیست  
۱۷ بیدار بودم در راه مشتاق حرم \* هست لقا که بود و ناکار نیست  
۱۸ تا به آنکه حکم قانون بر ساری جاریست \* در شام بیرون از آن در و بر باد نیست



۱ کرده اند سینه ام از بس غم عشق تو جای راه آه شده که بر جان و آه نیست  
 ۲ خاک ز امیر ساد بخت دلائی عشق اندر آن جاله که جیر مر این را راه نیست  
 ۳ به سره پایان افسیم فت و فقر را کز زوخت و تاج و خیمه و خگاه نیست  
 ۴ بر نیاید عاشقی از ناز پروردان عشق عشق با ندر کار و دیشیت کار شاه نیست  
 ۵ عاشقا نرا از دهر عالم به نیاز داده عشق بهیچان در سر سوار ملک و حصن نیست  
 ۶ کرم سیر در پناه است در میخانه مهر آه که از دهر سپهر و سیر مهر و ماه نیست  
 ۷ بانصیر از من بوجرت که شرک آورده بنده خاص خدا باشد مع انک نیست  
 ۸ طاق تو بخوچه و در این هیچ شایسته زیرا که بحسن تو در آفاق کج نیست  
 ۹ تنه اند بهین در شرت نیست لطیفی کاین دلیبر عیو به کر در ملک نیست  
 ۱۰ آن آب حیای که کند بر شش سرد در لعل لب تو است و در این هیچ شایسته نیست  
 ۱۱ روشن بود از نور خشت دیده مردم به ره تو در دیده کس مر دیا نیست  
 ۱۲ جان زنده بجانان و از او بجز آری از آب و ز ما بختش آه که کجا نیست  
 ۱۳ به پر تو می نورند اراده و خورشید به که دش پناه مدد لعل نیست  
 ۱۴ ز ابر به تسخیر هر عام به شمشیر جز سجد و سجده تحت المک نیست  
 ۱۵ بجران محاک عاشق حلق بود آری بهر زو خالص به از آتش محاک نیست  
 ۱۶ آنرا که مع نیست و ناپا نیست بهر  
 ۱۷ محتاج به عیبت بر پناه و کج نیست

۱ با آفتاب دور تو مرا جلال نیست در باغ دلیبر جودت یک نهال نیست  
 ۲ کفتم که شاک تو را بکرم بچشم روح مجزور تو بخت شاک نیست  
 ۳ هر چیز را نهایت و قدر بود به لیه قدر جلال بار مرا در ملک نیست  
 ۴ در طاق آسمان سر بر ماه دیده ایم چون بخت ابر در تو کجا را پند نیست  
 ۵ چون خواب ره دیده بیدار من بود زیرا که جابر خواب در او از خیل نیست  
 ۶ خاله بود ز خال و خط آن دهر و پذیر خورشید را بهر چه خط و خال نیست  
 ۷ نیست بهر و دست نیاید قد تو را هر که درخت سر و بدین اعتدال نیست  
 ۸ ختم کسب که در کویت بود مقیم کاینجا مقام محنت و جابر مال نیست  
 ۹ عیبت کداری در که سلطان اولیاست در بند جابه نصب ملک و ملک نیست  
 ۱۰ بر چرخ خورشید یارب مات این به تو نوار بر لب مات  
 ۱۱ که آب بقانت شرب خضر شیرین دهن تو شرب مات  
 ۱۲ از چشمه خضر چشم بستیم تا آن لب لعل لب مات  
 ۱۳ شب رفت و نیامد آن سر لذر در داک چه به شش اشب مات  
 ۱۴ ما عاشق در غم می پرستیم این قت کیش و ذنب مات  
 ۱۵ تا که کداری ملک عشقیم شات بر تو کون نصب مات  
 ۱۶ ما طلب داده ایم و ساد این هر چه مراد و مطلب مات  
 ۱۷ ما کوخته انتریم عبرت وان خلک سیاه کرب مات

غزلینک

ص ۵۵

۱. اگر حجت هر ششم بود چه حجت است \* خوشا و مر که رسد بدلم هر حجت است  
۲. شود بر نفس تازه تر حجت هر \* زین ملک که نشاند بر او طاعت است  
۳. چه حجت است که درم زنجیر با کم نیست \* که زنجیر بدین میست هر حجت است  
۴. ندارد این هر کشته هیچ مقصودی \* ز سیر نفس و آفاق خبر سیاحت است  
۵. صلاح خلق را آفتاب روشن نیست \* صلاح اهل نظر روشن از صحبت است  
۶. شود دل به چنگد کرم بدین حالت \* اگر چه هست بر از حال ناحت است  
خوشم به رخ اگر یار خوش بود حجت  
کفایت رحمت من اندر آن حجت است  
۷. در ملک عشق سعادتی نیست \* هر دو در دوزخ و در رخت نیست  
آن جنت موعود که فرمود خداوند \* آن عالم عشق است و در این هیچ نیست  
مخصوص بود در تبه عشق بان \* شایسته این رتبه و احوال نیست  
چو لا محاله آن عالم عشق است محبت \* میدان جهان جای که تا زود نیست  
آن قوم که گویند ز عشق خبر دار \* زین سنده آگاه از آنجده نیست  
باشد غم و محنت ملک تو می عشق \* بصیرت عشق از این بهر معنی نیست  
ایزاده دیدار ز سر مایه تقوی \* جز بسجده صدانه و سختی نیست  
اشهریه سران غیر و فان نمیکند \* دانند که در خوان طاعت نیست  
آز آن چو عبرت غم جان نیست عالم  
حاجت و کرامت پناه و کائنات

غزلینک

ص ۵۶

۱. هر که از خیب کوپان چون تو دلبر گرفت \* دیگر از خوبان عالم بایش هر گرفت  
۲. آستین بردم که تا زین کیم پاک کشتیم \* ز آتشین آه دلمم دستینم در گرفت  
۳. مرغ هر که از روایت با لب به نشاند \* آفر از ترنگا هست باز با لب گرفت  
۴. رند و زاهد هر دو از عشق تو در تابند \* این چه آتش بود که از جان کشت گرفت  
۵. شور شیرین بود اگر اندر سر خسر و چرا \* پاکشید از کور شیرین غم گرفت  
۶. هر که را تیرگی هست کشت لعل لعل گمان \* بر سرش چون پائند در زندگانی گرفت  
۷. باید از آه سحر و زنده با زار شب \* داد و پاوش سپرد و داد از آخر گرفت  
۸. تیرگی بر که آن درون پر در گمان حق با ز \* سخت از در استند و از تر قهر گرفت  
سرخ از آذر از قید غم و بند گمان  
عبرت از آه بخف سلطان مجبور گرفت  
۹. کسی که در پیر ملک ایر نیست \* همیشه خانه اش از دست غم ویر نیست  
۱۰. ندر است تبریز یان پاک دلم \* که کارشان بهد غیر ملک ایر نیست  
۱۱. عراق و شوش و خرمین و فارس باهمان \* برفت از پیر تریز و وقت طهر نیست  
۱۲. نگاهدار شری و طاعت بے \* دلم که فتنش از پادشاه آساست  
۱۳. نشان که به جمع دلم عاشقان وطن \* همیشه چون سزاف تبان پیش نیست  
۱۴. متاع عدل که جنس کانیهاست بے \* بنقد جان اگرش میدهند از نیست  
۱۵. ندامت عالم از آدمی که در آنجا \* حقوق ستم و درویش بر کین نیست  
۱۶. کو قبت ایران می کند مددی \* و که نه بره ایشان ز عدل حرانست



به دستی وطن کو شربت زهر و جان  
که در سختی وطن خود و لید ای کائنات

۱ شده است محراب پارس چنان در است  
۲ مستم است که بار سر کران بود بر تن  
۳ که کوشش این همه اندر علاج درد دلم  
۴ زیاده بر ترقع دار از مهر من  
۵ غمزد و آرزو خاک آستان حبيب  
۶ اگر چشمه چشم قدم نه رشت  
۷ دار از مهر عجزت امید صبر و شکيب  
۸ شعله است که هر چه چشم تو شیر کیر از آن

امام شمس خراسانی که در آن  
قد در غم چکان هم او چون کویت

۱۳ دور از تو در دلم بوسه نیت  
۱۴ سرور ز سستای چه قوت بستان  
۱۵ دور از هر که کن فراموشی نیت  
۱۶ بر جا که بگویم تو در آن چشم من  
۱۷ چون روز روشن است شب آن که در دلتان  
۱۸ اندر دماغ زاهد کشف است با دیگر

کز باغ پا تو صحرای غم و داغ نیت  
ماند روز خوب تو یکس باغ نیت  
لیکن زیاده در تو پیش فراموش نیت  
چون کبر است سر آن که جاسر باغ نیت  
جواد آفتاب جالت چراغ نیت  
زبان از شراب عشق تان تو داغ نیت

در جادوی شده بر جای خدایب \* در من باغ و طرف چمن غم و داغ نیت  
جوت بخشید سدر بر آنکه او \* ز ابلغ دم زنده بخش غم و داغ نیت  
مشوق کائنات که ستار عشق را

غیر از محبت او در داغ نیت

۱ گویند موسایه دات حرمیت \* چیز که در این شهر حدیث که است  
۲ خون مهر لایم بقدر تو ایشیخ \* در شرح حدیثت و له سلام است  
۳ انسته که در سینه سده است \* بر دلم تو مار ای سحر و دام است  
۴ تپه تخته که در بن بر سر ز قافون \* کاکم سر دهره ز شعله است  
۵ هر روز خدیق بسلام در مجلس \* آید تو که که درش باب سلام است  
۶ خامان در و فارسی بخت همه کرم \* در خطه جزیره پیاوشش عام است  
۷ بر دلم هر که مشروطه قانون \* احوار و وطن را کج کار کلام است

ما از مشروطه خراب چه عجزت

زاده زمر که در ریاست و امام است

۱۳ فروغ شمس از هر خوانه برخواست  
۱۴ حدیث عشق جز در سر نبوده است  
۱۵ چه آید بود ساقه در قنجر ریخت  
۱۶ بکوش آه می اندر هر غم  
۱۷ چنان در پارس غم مستم که تا شتر

پرافتن که داده پروانه برخواست  
از آن رنر این همه آفتاب برخواست  
که آتش از دهن بیاض برخواست  
خروش از مردم بخانه برخواست  
و کنه انم از تخانه برخواست

۱ هر از دست عرفان برداشته \* برادر قصر چون مستانه برخواست  
 ۲ نیازم عاشق را که سر جان \* بر پرتغ او مردانه برخواست  
 ۳ بر آن عاقل که در کفر تو بنشست \* نسب افم چو دیوانه برخواست  
 ۴ کند یار شانه با تو بخت  
 ۵ دمی که خوت بکشد نه بخت  
 ۶ هر آن بت نه تنها آئین است \* که هر حسین بر پیرا هر چنین است  
 ۷ کمان ابرو بر دارم که تیرش \* ز غلط از نیز دل نشین است  
 ۸ اگر زلفش را بجزا و عجب نیست \* که کافر هنر مردان دین است  
 ۹ مرا جان در سر آن لب شد آری \* مگر را آفت جان انگین است  
 ۱۰ شب بجز تو دارم از خانه نیست \* و که بهمت روز و آیین است  
 ۱۱ زن بلا بقتل آستین را \* که خون کن تو را در آستین است  
 ۱۲ لب لعلت کین خاتم حسن \* خط سبز تو نقش آن کین است  
 ۱۳ در جان تشنه بخت با وجودی \* که در لعلت او معین است  
 ۱۴ مکن زان لب تو رخ برسان  
 ۱۵ که تاج ایراکم نیست  
 ۱۶ که تو که بگویم که غنی در هر دیوانه است \* هیچ تعجب کن کنج بویانه است  
 ۱۷ هر چه بگویم که غنی با طرد پیوده است \* هر چه بگویم که غنی سر بر دانه است  
 ۱۸ آب جاده که غنی زنده جاوید از آفت \* هیچ سخن نیست که در لب جانانه است

۱ دمه فدای شمع است بکوش چو باد \* مگر بخت بدست گرفته نماند است  
 ۲ در حبس باغی تو راه ندارد که \* باغم تو آتش را ز بهر یکانه است  
 ۳ حشا که در کف من در کف تو داده ام \* خوب که در کفان که هر یکانه است  
 ۴ در غم زلفت دلم بگفتن آلوده است \* کاه بدست صبا که بدست نه است  
 ۵ بجز که در دم به در سر سودا زده \* عشق صبر کرد است عاقل و فزانه است  
 ۶ عبرت اگر عشق او بایه فزانه است  
 ۷ صرغ بر آید او عاشق و دیوانه  
 ۸ شیوه خوش نظران چو رو چاکر دست \* پیشه دلداد کان مرد و فاکر دست  
 ۹ عادت شیرین جان تیغ سخن گفتن است \* روی ترش دشمن شور بیا که دست  
 ۱۰ ترک خطا که نکند ترک خفا چه پاک \* رسم خفا زادگان کار خطا که دست  
 ۱۱ کار سوز زلف تو بند بیا بستن است \* شغریاب لعل تو در دودا که دست  
 ۱۲ قیمت با قوت تو قوت روان داد \* چه به مر جات تو جان خدا که دست  
 ۱۳ فایده ها شقی دست ز جان شستن \* قاعده زاهدی روی پاکر دست  
 ۱۴ سیرت ابر صفا بیج بر کس کند دست \* نظرت مرد خدا ترک برادر دست  
 ۱۵ سعادت پادشاه جو رک ابر دست \* مساحت بند کان رو بیکر دست  
 ۱۶ قسطنطنیه از خون دهر خون بگو دست \* حاصم از غمت یار شردن که دست  
 ۱۷ آتشکده و نور در زنده روز شب \* پیشه بخت به عجب و شاکر دست  
 ۱۸ شاه خطا پرش و حیدر صخره عی \* کش بگو ایان ز جود کار خطا که دست



۱ تا نقش شد بوج هرین خیل است \* اندر نظر نیامد آه چاه است  
 ۲ شد ملک هر خراب پا نودم از فراخ \* آباد باد خانه خیر خیل است  
 ۳ ایدل بعیش گوش که طی شد زمان بجز \* با حسب رساند پیام وصل است  
 ۴ تا از کجا و صورت آن یا رسنی \* سر از کجا و قامت با اقبال است  
 ۵ خلق از کجا و معرفت است از کجا \* این عقده را قصه در کمال است  
 ۶ هر جا در پیر است ز اغیار پاک کن \* کما به که دشمن است نباشد جلال است  
 ۷ بر آدم صفر که پیش جبار در پشت \* کردید دام و دانه زلف و خل است  
 ۸ بودم ز قید که چمن آزاد چون لعل \* از بار بخت قرم بچو دال است  
 ۹ عبرت اگر چه پی پود باجم ما و یک  
 ۱۰ پروانه مات از دود و دال است  
 ۱۱ دام راه هر با طره جانانه مات \* خوب زنجیر با هر دیوانه مات  
 ۱۲ آب جوان که کمان همه در برون است \* خست و خست یقین در لب جانانه مات  
 ۱۳ تا که پروانه شمع رخ خشان تو ارم \* شمس خشنده برین که پروانه مات  
 ۱۴ س لعل طربش که در جهان می گشتم \* زان خبر دار نمیدوم که در خانه مات  
 ۱۵ عشق اگر نیست عمارت که در غراب \* ز چه آواز اولین مهر پروانه مات  
 ۱۶ صنی را که بخون جگر شری در دیم \* آشنا با هم گشته و بیکانه مات  
 ۱۷ قصه کو کین و دودنی و قیس مجنون \* در ره عشق تو کشته زلف نه مات  
 ۱۸ مرا نتر که زنده شب شب با طعمه بروز \* بر عجب نیست که خورشید کجا شانه مات

پیر پائیک سنگ بر سر جان آمد  
 شوره عبرت که که گردش پای است

۱ از این آتش که زیر یک سواد است \* هر از نا بخت نه ماند خای مات  
 ۲ ز سودا که که در سر داری ای هر \* مراد یوانه که دی این چه سود است  
 ۳ بر سر سنگ طفولت در سرم بود \* و که جبار مجنون طرف محراب است  
 ۴ کما به که در سر مرا از پا در آورد \* بر تر غزه و در کوه حاشا است  
 ۵ انالقی که گیسب شده و که نه \* هر جا بگذرد در دار سر پاست  
 ۶ ز نادان بروی ناز نیست ن \* نظر کردن خلط را در دال است  
 ۷ من این از اهر سنس یاد دارم \* که حق در صورت خوابان بود است  
 ۸ ترسد از چه و فتنه عبرت \* که زیر سایه اجدل بود است  
 ۹ ربه الرحمن که فرط است  
 ۱۰ کف را در کفیر کان و دریا  
 ۱۱ کما به که در فنون عشق باز کا مر است \* هر چه بچو زنده مجنونش و لیکن حاشا است  
 ۱۲ عشق که دانه فنون عشق باز کا مر است \* زانکه دانه راه و رسم عقبا زربا است  
 ۱۳ وقت بر با طره و دانه که اندازد که است \* عرض حاج می کند و دانه از حق غافرا است  
 ۱۴ بر طفره منظر عشق پیروز خلاص است \* هر خیال جز خیال است که دن با طرا است  
 ۱۵ هر که بر خطا مرتد که راه بر باطن بود \* هر که بند در صورت که سحر غامرا است  
 ۱۶ هر که شیطا تو روز آورده بخشش با و است \* با دوا آن کو تو را پند صبر حشر غمرا است

۱ از سر شک دیده ام بر خوت صد طوفان باز \* اینجا نم شد در آتش ز تنور مهر است  
 ۲ آدمی سر در خرا مان بزم در باغ خشت \* حالیا اندراب جور جان پا در کس است  
 ۳ عبرت از سر نزل جان اگر بود غیر \* در هر سکن بجز کور را در اینجا نزلت  
 ۴ تمام مراد کمال نقصان نیست \* جز این دقیقه که عهدش درت پیمان نیست  
 ۵ چه لذت است خدا را نام اندر عشق \* که در دشتش در خیال در مان نیست  
 ۶ سپیده ایم بیان عشق را من قیاس \* نشنیده ام لیا در این بیابان نیست  
 ۷ صبا بجز در اینجا زمین که اسیر هم \* تن عزیز مرا تاب ریج زده ان نیست  
 ۸ سکن در مهر زنده آتش عشق است \* بن خضر جانش ز آب حیوان نیست  
 ۹ اگر آدمی است بصورت بیکشت دلاب \* که در در تو را دیده و در تو جیران نیست  
 ۱۰ غمی که است بجان من ای جوان عزیز \* ز داغ جگر تو بر جان پر کنان نیست  
 ۱۱ امید و صبر تو بودم که ساقی با هم \* و که نه بردن این بار خشت است ان نیست  
 ۱۲ میان مجمع صاحب دلا نمانده دل \* که بچو حالت عبرت ز غم پیران نیست  
 ۱۳ بی مهر آرام زمانه بدل آرام نیست \* بدل آرام ندارم چه دلا را هم نیست  
 ۱۴ یا چون آه بر رخ بر مید از من دواز \* تا بمن رام نکود بدل آرام نیست  
 ۱۵ چون شود حال دلم به که زبید وقت \* بجز کتب لیب من ناکام نیست  
 ۱۶ من و از حد زلف تو فخر صریحات \* که که راه بردن رخن از این دامن نیست

۱ چو دم کرده چنان که دشت خشت که خبر \* از حد از فلک که دشت آیانم نیست  
 ۲ حلقه زلف تو کا فریچه ز در راه مراد \* راه از ان سلسله و حلقه و سلسله نیست  
 ۳ بوسه زان چشم دلم ده غرض فقر کن \* فقر می هیچ باز نیست دبا دلم نیست  
 ۴ من در آغ ز که در دایره عشق شدم \* ترک سر کردم از آن فکر سرانجام نیست  
 ۵ شور و خیر من دشته را این عبرت \* که زترین دهن جبهه زده شدم  
 ۶ مایه شب آید گرفت از سر خم خشت \* تا روز نایب قبح باده زلف است  
 ۷ ز داغ شود قالب با خشت سر خم \* امر و زخمیم چرا از سر خم خشت  
 ۸ شک نیست که بی صلیش صبر است \* هر کس که در این مزرعه خرم و ناخست  
 ۹ با غم و قدر قضا در زل ایست \* بر چه مایه خط غم می تو بنوشت  
 ۱۰ از کندی خالش بگذر باش که آدم \* از هر بین دانه زلف باغ دارم خشت  
 ۱۱ ناسج دلم بند و دل سود ندارد \* از کوششش طبع خوب نوزدشت  
 ۱۲ ز یاد ریای به درو جود ساعده \* عبرت که آن منچو در صبر بگذشت  
 ۱۳ این زلف سیه و طره مشک آگین است \* ریخته خرم سبک سر نسیم است  
 ۱۴ زلف سبک تو بر بزم نخت سیه است \* ز کس است تو خا که غم و دین است  
 ۱۵ نه مرا میگذرد است و نه بر فردر دین \* ز که چه تو مرا لاله ز فردر دین است  
 ۱۶ خنک آن قوم که از آتش غمت بوزند \* شاد و دقت آنگه ز بجران خست غمگین است



۱. نظم آنکه بدان طاعت تریا افتاد \* ز کفایم بهشت و نه جورالین است  
 ۲. بس جانی که شد اندر خم زلفت هرین \* اینچنین نظم کجاست که از شایین است  
 ۳. که در بگویشتی عاشق و میرزی کجاست \* از چه بر لب رخسار تو پریدین است  
 ۴. خاک شد دیده فرماد و غور ز جنت سرش \* باز هم در پس لعل لب شیرین است  
 ۵. عبرت هر چه جانست ز غفلت غیر \* که تو را یادی از آن نوحه میکند  
 ۶. من در آنکس خدایم شراب دل بکشت \* شیخ و در سر بر کس که زو فلان و بهشت  
 ۷. باوه و ز دست تر سرده دانه عذار \* خوشن بود خاصه نوروز و اندر لب بکشت  
 ۸. برده اینده و شمع سخن از خوردن می \* که خدا در ز ازل خاک من از باده شربت  
 ۹. عین جهان که ناز که زانده بخور \* آنکه تا از او بشه جام می از دست نهشت  
 ۱۰. بسته خواهد از داده چه سنجار چه خاک \* باش بنده و در بسته چه دیبا و بهشت  
 ۱۱. که کنه طلب چاره است قناری کند \* پیشش از کعبه ز تخانه مسجد ز کشت  
 ۱۲. خورشید را توان بر دوزخ ز نهاد \* نشو خوب پیش طاهر صورت نهشت  
 ۱۳. پیره ز آل فلک سحر که ز این همه جرح \* رشته لایق تحت الحاکم نهشت  
 ۱۴. عبرت امروز شود غم غم که دیر \* نه زشت تو بمانست که دیر و زشت  
 ۱۵. در آنکه ز غم غم ز غم غم که دیر \* خون دلم بگردن چشم سپاه تو است  
 ۱۶. چشم که گمان شیه و یکسر هر خطره \* آفتابان میان که قاهر تر نگاه تو است

۱. امروز در ممالک خواجه و دوبری \* تو پا دشای وصف شکران سپاه تو است  
 ۲. آرزای سیر و سوز بر چه حاجت است \* که اندر هر صومعه برش جایگاه تو است  
 ۳. پای که می نهی بر چشم من بنه \* انگار کن که دیده من خاک راه تو است  
 ۴. کفتم و مید که در رخ آتشین خطت \* خندید و گفت این اثر دود تو است  
 ۵. مردم چو چشم تو را نگرینند \* آنکس ده طرقت که در دانه تو است  
 ۶. کفتم اندر قدرت نقد سر و جان فرت \* گفت این جنس کجا تا بر قربان تو است  
 ۷. کفتم از او که خود دلم از بندگیست \* گفت هر جا که دلم است نیز من تو است  
 ۸. کفتم از چاک که چنان تو طبع شده ماه \* گفت خور مطعمش از چاک که چنان تو است  
 ۹. کفتم آن سر که بپار تو سپهر دیم چه شد \* گفت افتاده چه که در غم چو کان تو است  
 ۱۰. کفتم که از یوسف هر کجای تو راست خبر \* گفت حریت که در چاه زنگنه تو است  
 ۱۱. کفتم از درد و غرق تو بجان آمده ام \* گفت در مان تو در دانه تو است  
 ۱۲. کفتمش خضر چرا که در جهان یکدوا \* گفت اندر طلب چشمه حیوان تو است  
 ۱۳. کفتم از کج و ولها خبر نهشت تو را \* گفت در سلسله زلف پشیمان تو است  
 ۱۴. کفتم این اثر که حیرت برش است حیرت \* گفت انده سواد تو ز کفان تو است  
 ۱۵. کفتم که در غم غم غم غم غم غم غم \* که هر طایفه تو کس آشیانه تو است  
 ۱۶. در این سواد نه ز غم غم غم غم غم \* بنا نهادن ایران و خانه تو است

غزل شماره ۱۱

ص ۱۱

۱ عزیز من غم و شادی چه هر دو در گذشت  
۲ که آنکج فاعلت اگر بیاید راه  
۳ مرا که هر نفس از فریاد بیاید  
۴ تو را که دانه خاست و دام زلف را که  
۵ تو را که جان جان بهار یک گوشت  
۶ شش تن تیر کلاه تو جان عشق قوت  
۷ در ز کس برکت یا عبرت را  
۸ در کعبه شربستانه لایم است  
۹ در زلفت آن جلال هر فردی نیست  
۱۰ از ابد از نظره بیان روز دل فروز  
۱۱ از زیر زلف آن رخ چون آفتاب را  
۱۲ جالیده ناله که از تن گذر است  
۱۳ با و صد او قرین و از فرقتش غمین  
۱۴ عبرت در آن دل که بود و نیت  
۱۵ تا اثر آه و ناله با نواز نیست  
۱۶ آنرا بهر عمر چه حاجت شراب است  
۱۷ آن جان بود از او که در بند حبیب است  
۱۸ آنرا که دل هر مهر نیست جلا است

غزل شماره ۱۲

ص ۱۲

۱ که کوشش تو آن داد آواز مژگان  
۲ مرغ جرس در غم کین بر فلک رین  
۳ این رنگ زخاست به آن دست بزم  
۴ خوبت که پیدار کرد و بهر عمر  
۵ در قهر مکتوب تو تا چشم کند کار  
۶ دور از رخ ز کین تو رخ مرغ  
۷ اگر کس در دشت و قنار کین است  
۸ طره غم و دشت حلقه دیوان است  
۹ دانه اگر کلاه تو دام به از رنگ است  
۱۰ دانه کند آرزو مرغ که افتد به دام  
۱۱ هر که به چسبید سر از دم ششیر عشق  
۱۲ آنکه مهابت تو را روشن شمع داد  
۱۳ عبرت از آدم گذشت با تو صحنه است  
۱۴ از بجه عاشق از بجه عاشق است  
۱۵ آینه که آه تحریر به اثر نیست  
۱۶ شد خون جگر از تو خشمم که امیرت  
۱۷ چشم من از عشق تو ای صاحب قمر  
۱۸ هر کس که میخانه رده پنجر آید



غزلین

ص ۱

استاده آن جام نعلین که بشنید \* جز جام دیگر هیچ با لم اثر نیست  
۲ دانسته و محبت و شعله که را \* جز با ده کیش شیره و کادو که نیست  
۳ شب نیست که چون شمع ز جهان تواند \* از سوز و دردم بسرازد شعله در نیست  
۴ نزد که برم داد که مردم به دانند \* که مرز و چشمان تو پیدا که نیست  
۵ گفتیم که ز کوس تو دم تا دور زنیاد \* جز یاد تو آوخ که مرا هم سفر نیست  
عبرت ز تو چو کج جان بهد  
غیر از لب خسته و جگر زهر  
۶ عکس خیزد در چشم تو ز نیست \* محو دیدار تو صاحب نظر نیست که نیست  
۷ زاده و رفته شود در تاب و بند \* آتش عشق تو در کج نیست که نیست  
۸ هر صید هر کشته و حب نظران \* و امر از زلف تو در کج نیست که نیست  
۹ کوشش و فدا که زنده و فدا دلم \* در غم بجز تو شدم و شکر نیست که نیست  
۱۰ غنچه نهان خود به دست خون جگر \* پادشاه لب تو خون جگر نیست که نیست  
۱۱ شمع نیم کند از عشق و نه اند که بهر \* عاشق در تو صاحب مهر نیست که نیست  
۱۲ تا شدم بجز از خوشتر دارم \* که که از از جهان بجز نیست که نیست  
۱۳ بنشان در هر خنده و غم نیست امروز \* که از دهر تو فدا شمر نیست که نیست  
۱۴ متوجه حساسته ای که بخت زویم \* زانکه در پارم به در نیست که نیست  
نه بین عاشق زب تو عورت شود پس  
عاشق در تو صاحب نظر نیست که نیست

غزلین  
حرف اول

ص ۱

۱ در خط جان میکند از لب جان حدیث \* در بر دلداد کان میکند از جان حدیث  
۲ یحیی از دست خویش آیه را بجا که \* خضر شنیدی اگر از لب جان حدیث  
۳ پیرستان گفت چش \* دارد غم بهر آن \* که در بر لب درد از لب جان حدیث  
۴ جمع می جلال کشت پیرین چه کرد \* با صبا دوش از آن زلف پیرین حدیث  
۵ سیدم از حسن یار نور و نورین خبر \* میکند از عشق کمر ببردستان حدیث  
۶ حسن و حیا که جز زیار حب \* در بر لب کن جز بکشتان حدیث  
۷ در بر دامن بگو از رخ عذر کن \* پیشتر زلفا کن در کفستان حدیث  
۸ عهد را در بود تخته سوغد حق \* صحت قول مرا حجت بدران حدیث  
کفته عورت بود حق و با طهر بی  
نیت ابرایت این خبر آن حدیث  
۹ بجز دلب مجبوره زان متاع و اناش \* که اذ قدیس مرگ تو در کف و اناش  
۱۰ اناش و هر متاع جهان صبر باید \* تو هر ناله و زلف بر آن متاع و اناش  
۱۱ بزم که غم فروزند و زان محو که کنند \* پس از وفات فراموش از زکورد اناش  
۱۲ بگو که است چه صبر تو را از آن محمول \* که خط و بهره آزار و زور میر اناش  
۱۳ چو سن خدا به در بخت ره دارد \* که بوده زادم و بر مار سیده زو میر اناش  
۱۴ کنار جگر لب بزمه و رفیق شفیق \* میتر از تو دم عشق قافیا بی اناش  
نور دهر بر استغاثه جز بیست \* که نیست کس تو عورت جز او پناه و غناش

غزلین

ص

۱ بشد ملک مرا بجز دستان باعث \* بدشنان شود این چنین بدحالت  
۲ وجد شد سبب نا ایدیم ز حیات \* غم مصیبت بجران یار شد باعث  
۳ ز بجز دو صد قوت حیات بخت \* فراق و دوری قوت حیات را داشت  
۴ ببرد سیر شکم ز بسکه طوفان کرد \* زیاد قهه نوح و کفایت یافت  
۵ بیکر جام و مخور غم که پایدار نماند \* با طعش جم و دستکاه ظهور شد  
۶ ز حرص شیخ مال تیم شرح بده \* سخن کور ز طغیان سکم و حار شد  
بود صد و شصت و یک با قدم قرین عبرت  
که دیده است قرین با قدم شود حار شد

۱ در سیکه هرگز نشود حلاله حلال \* باید که بیزیم در انجا ز حوادث  
۲ چون ما کور از تکلف کور خرابات \* هرگز نشود حلاله بهر تو حلال شد  
۳ پیکام و زبان از ره هر ابر حرابات \* در سکه عشق تو سرگرم بها حلال شد  
۴ از پارس در افغان ما به سبب نیست \* پیدا تو باشد سبب و جور تو باعث  
۵ چون زنده کند مرده و لا زنده نکند \* بر عیش مریم لب جان بخش تو داشت  
۶ طوفان کمر حلاله دور و مارا \* تا چند حکایت کز آن نوح و زیادت  
۷ و شیخ بر کس کمر طلب عشق نیست \* این سکه زانیت کج غیر تو ناکث

عبرت بولار حلاله ثابت در مهر  
خاله نیم از اول و از ثانی و ثالث

غزلین

ص

حرف المجد

۱ مریت این رخ و غنیمت چسب و ترنج \* بدل زرب تو آید از ترنج تو ترنج  
۲ ترنج غنیمت ادرا به چند لایف \* ز ترنج در برد دست خود بکار ترنج  
۳ خدا براده در کن بن که از شش سو \* و چار خسته شدم اندرین سراسر ترنج  
۴ بر ازده صلب بچرخ نبرده بار فراق \* که بچسب زنده ناکشیده ترنج  
۵ نوده است نکرم ز خون شتاقان \* نکاردت بوردین خویش تا آرزنج  
۶ رخ کور تو آید بهر کور حسن \* نوده مات چنانم کشته و شطرنج  
۷ کور کمان دلال و دهر ایشوخ \* که پارتا برتشت ناز و عشوه و عینج  
ز دست لاله عذار بر پیش میخیزد  
بپار لاله و کمر با نوار نقره و سنج

۱ ارداده مشک چین نیم طوطا آت خراج \* بگفته ماه رور تو از آفتاب باج  
۲ ملک دلم ز خیر خیالات خراب شد \* زین کور و غراب چه خواهر و کج خراج  
۳ با پر تو بلب تو سر را بود فروغ \* که پیش آفتاب کور و دیه سراج  
۴ بهشت از پاض رور تو یک نضر صید \* بهشت از تراد زلف تو کیرشته شام و راج  
۵ هر روز کار و بجز که دیم دور و بجز \* جز شربت وصال ندارد و کج عراج  
۶ کبیتی و کورده اندر مزاج جان \* با کج که اگر می دانی باید از ترا ج  
۷ خواهر اگر بدیده مردم شور و عزیز \* پیش کس و از کن دست احتیاج  
۸ عبرت نظام نظم من از دجست صحت \* بان ره نشو خواهر و دغا جو بر و راج



۱ غزو عشق تو ملک هر را تاراج \* در که خواهر از این شور خراب خراج  
۲ که در سر بر سر پاره چشم عجب بین \* که او بین که این زشت بگردان  
۳ قدر عالم عشق که عقد بر سر برادر \* در او نود بستی نقد در تاراج  
۴ هر که گشت میر که این در دست \* بیادش هر که بین که شوم محتاج  
۵ مران زود که خویشم که خواهد از در خوش \* گزیده بنده خدمت که در اخراج  
۶ گنجی که سر که اندر سپاس بر منان \* ز خاک بیکه بر سر نیکه ارد تاج  
۷ عمر که در هر از این بهشت آسمان داری \* نیکه بجز از بهر ساد حد ج  
۸ که شراب فرخ بخش صحر بخش \* تو را که از غم کثیر علیه گشته مزاج  
۹ کن که نبت قوت بهر کج دهند  
۱۰ تو را بدید و عبرت نظر کن در کج

۱۱ تخمین تو که آستان تا چند بر با تو کج \* رو شاو بهش و صبر کن کا الصبر صبح الفرج  
۱۲ حد بار که بر اعدا باز که من جد و جد \* نوید از آن در که مرد زیرا که من کج تو کج  
۱۳ که بر خلاف عقد و دن کار ز عاقل سرزند \* عیادت از در خون لیس علی الحزن مرج  
۱۴ فرمود سلطان بهر که آتش آفا عالم \* آو خاند فی کسبه یکر شد و انبانی کج  
۱۵ عارف خدا جو از حرم زاده حرم از خدا \* ایچا بهر که آچه حد فرق است با این کج  
۱۶ تالب نهادم بر پیش بر آن برآمد لب \* نقد و از این ختم در کج که بر مندرج  
۱۷ عبرت کن جز از تر که رستگار بادت  
۱۸ چون چرخ سرگردان شر که پانز در راج

۱ جز جرات و صدق تو ابرم ز خدا هیچ \* غیر از تو بدل که زدم دقت دعا هیچ  
۲ روشن شده چون صبح که از تو مهرت \* اندر هر کن نیت بجز صدق و صفا هیچ  
۳ نصرت که تو آهست در اوصاف محاکات \* این است که نبود بهت مهر و وفا هیچ  
۴ برین من چشم تو زود تیر خطا کرد \* آدر کند ترک خفا غیر خطا هیچ  
۵ در ذات پریشان تو کان جمع دلالت \* ایچا ش بود که با صبا هیچ  
۶ از بوی شیرین و از پانچ تخر \* هر که نشدم از دولت کار و هیچ  
۷ که دیم نه بر چیز قناعت بدانت \* از نامه حسن تو شد قناعت با هیچ  
۸ در کج لب مهر تو آن هند در خالت \* چون کوچه شیرین است که قانع شده با هیچ  
۹ عبرت بجز از رشتن مهر بی دال  
۱۰ در دست ندارم و در در ز با هیچ

حرفه کجا

۱۱ راج جان بخش بود قوت هر در جنت هیچ \* جود و شکر کن که بر سر با بوضوح  
۱۲ صبح شد خیز که بکلام صبر جی ز دولت \* چاره در دسر خویش کن از جام صبح  
۱۳ رمضان طر شد آداده سوال و از ادا \* باز شد بر رخ فادو شکران باب صبح  
۱۴ خواست طوفان سخن خیزد بهر که کت \* باده طوفان سخن را شکر کشتی نوح  
۱۵ آه قوت لبش بوسه زدم در دستم \* کان لب مهر بود قوت هر در جنت هیچ  
۱۶ ادب علم و حیا پیشه خود کن که تو را \* زین بر علالت شود ابواب صبح  
۱۷ کن چپان شرح دهم و صفت بر بهت \* کین طهارت نشود طر بود از بس شرح

۱ رسیدن نزد من این نکته بار بار بوضوح که بخود صد توبیخ داشت در جهت روح  
 ۲ کجایت شب بجهان و شرح روز فراق بهر مافوق نظر ز بس بود مشهور و  
 ۳ بود کنایه تر آیه حیات از لب یار ازین کنایه یک بر سه بهر بوضوح  
 ۴ جرات هر ریش مرا فزونی کرد ز بس نمک کوبت بخت بر هر محروم  
 ۵ حال عید که مفتاح باب یکده بود بهر و ده کشان باز کرد باب مفتوح  
 ۶ کشود یکده را در مفتاح الا بواب نمود باب سعادت بهر در مفتوح  
 ۷ بخت داد از طوفان فقر عورت را  
 ۸ دلارال به کشت چون بخت فوج

۱ که نام را بخت اصلاح چیز ایراحت روان جز راج  
 ۲ و جام صبور و بستی شب شیخ و در شب و عار صلاح  
 ۳ که در چشم افسر غم در دل ریزم در زتر دین اقداح  
 ۴ ملذاتک دختر رز را بهرین امر پس غوده کفاح  
 ۵ معتد اصلاح کار من خواهم کار و جوانه که شود اصلاح  
 ۶ ابر سه از دستان بگیر که هست بهر باب و حال و مفتاح  
 ۷ خوب تر از دیار یار نه به انداخته فاق این هر سباحت  
 ۸ ز عجب که کند ز قیصر دست سحر جسام باز کشت اوداح  
 ۹ جرات و قدر نفسینه ای که د نیست جز در نظر عفتاح  
 ۱۰ چرا در در مینه علم نیست مفتاح باب نوز و خروج

۱ هر دو در کزین که در ره عشق نیست جز مهر و راد و صبا ح  
 ۲ چه نام اصلاح کار خویش از راه  
 ۳ که بخت او که داند هر است صلاح  
 ۴ ز پیر یکده بشنیدم این بوقت صبا ح که باده فقر حیات را بهر و مفتاح  
 ۵ ازین سپس من و میخانه و مفتاح که فتح باب نشد از عار و مفتاح  
 ۶ بهر دهره زهره خواهان هر سن کجاست دختر رز را در آتش کفاح  
 ۷ چه خوش بود که بگو در چشم فقر غم در انجمن مراد ز تر دین اقداح  
 ۸ گرفته چاشنی از آن لب دمان زانود حیات بخش هر وقت روح باشد فوج  
 ۹ از آن حرام بر آمده است خون رزن که کرده خون کز برادر خویش صبا ح  
 ۱۰ بجا که اگر بکشد قطره ز بهر عشق کنند جانب جسام باز کشت اوداح  
 ۱۱ ز بس بخت ایرافت هر بهر عجب که میداد هر بخور را بهر تفتاح  
 ۱۲ صبا ح خلق شود از آفتاب اگر روشن مرا ز در صبح تو روشن است صبا ح  
 ۱۳ که در مجید از غم عشق کشتن را رود ب صراحت فوج هم بود ملاح  
 ۱۴ صبح کار خود از فقر صفت کردم بکفت کار تو را عشق میکند اصلاح  
 ۱۵ بهر طریق که اصلاح کار من خواهی بکن که هر چه تو کردی همان هر است صلاح  
 ۱۶ دم از محبت آل رسول زن جرات  
 ۱۷ که شد محبت ایشان که بد باب فوج  
 ۱۸ مرا که شش صدمین که گفت پیر صریح که کما عتق ز در ریاست نیست صحیح



۱ عبادت که ز نور رسیده کبر بود \* هزار مرتبه دارد کسب بر آن ترجیح  
 ۲ فانی صرف شود اندوه خود که بود \* دم از وجود ندان با وجود دست فحش  
 ۳ صبح خلق ز غورشید میزد روشن \* صبح مردم صاحب نظر ز روز صبح  
 ۴ کسی که راه دلش را از آن بت رب \* عجب دارد در آید اگر به کیش مسیح  
 ۵ بکام عاشق شوریده سر بود شیرین \* سخن اگر بهر سخن است از آن دمان لعل  
 ۶ ز زلف خود کیش عقده از دل که مرا \* کشیده ز زلف تار شده از نسج  
 ۷ بوصف الی عذرا حسرت آید من \* اگر شنیده ام اندر میان شهر نصیح  
 پس از بخت است حق تقدیر من  
 که اوست نایب خاص خیر من صریح  
 ۸ مرا که در همه قول بود زبان فصیح \* بهل لطف نباشد در آن خلج فصیح  
 ۹ و بند عرض من که نسیم جنت را \* دهم بدان عهد دیده در دست را بهنج  
 ۱۰ کشیده که ز زلف تو دیده من پسند \* که کشیده ز زلف تو زاده از نسج  
 ۱۱ که که تو جان من را در کج تو است \* بر آستی که نباشد غار نسج  
 ۱۲ اگر تو تلخ گوئی من و کز شیرین \* مرا ز سر زده شو آن دمان لعل  
 ۱۳ هر آنچه سر زده از صاحبان و جبین \* به پیش دیده صاحب حال نیست  
 ۱۴ مراست لاله بان از بیان عشق جویع \* بنزد اهر صافی بیایم در به  
 ۱۵ هر چه در قلع ایلیست مسجودم \* ز شیشه آن می جان بخش ز نوح  
 ۱۶ جز از شراب دم عیسوی عجزت \* که من شنیده ام این را ز می نوشید

۱ توب در انجمن دیکان و همت صبح \* کشیده دیده چه انجم نظر بر آید کند  
 ۲ زرد و دیم اسرین زان پیش \* که خطا بهر تو روز مر اسب کند  
 ۳ خط تو هر کجا هست سر زده کاشش \* که هر بان بست شاید آن کجا کند  
 ۴ بیاد چاه ز نخلانت ایچان عزیز \* هنوز زلف مصر بر هر چه کند  
 ۵ که در تیر حق بچشم ردین تن \* بهر دم آنچه هر چشت زیک کجا کند  
 ۶ ز کفر زلف تو عبرت دمر شود این \* که در که شمش دین را کز کاه کند  
 عجب حال دارد که با بخت او  
 خدا بخشد اگر بنده صده کند  
 ۷ در کمر تو زین پیش اقامت توان کرد \* از جان پس از این ترک سوست توان کرد  
 ۸ بدون شرح شب بجران تو امروز \* تشریح زرد در قیامت توان کرد  
 ۹ از سر میان تو نشانی توان جنت \* تعیین و امانت به دست توان کرد  
 ۱۰ پیش لب جان پر در شش ایلیت بریم \* و عجز که در کشف و کرامت توان کرد  
 ۱۱ آت دیده که پاره دیده است پر بر \* دانم که بدو اندامت توان کرد  
 ۱۲ با چشم سیه است تو ای کاشش گویند \* سرست بچوب امانت توان کرد  
 ۱۳ نسبت بهر آن روز که را توان داد \* تشبیه بهر آن قد و قامت توان کرد  
 ۱۴ بیا بکن امروز که خود را قیامت \* از نصیب اظهار دانت توان کرد  
 عجزت من در دمان غراب است که بخت  
 در صومعه یک خطه اقامت توان کرد

۱ با دو نشان که قدم در راه می زند  
 ۲ تا قدم در راه می زند و پاهای  
 ۳ در میان پرید که از حلقه لطف  
 ۴ هرگز ایدل مرد اندر پله آن گدازد  
 ۵ هر صد سلسله دیوانه پریشان کردید  
 ۶ دیگر ایدر پله بود ازین دلم می  
 ۷ نه عجب که بجزن شمشیر شرم کردید  
 ۸ شمع نیمه افروخته تا بدم از عشق  
 ۹ تا که بر پله سرد پا را بود سوخته راه  
 ۱۰ شمع شب زود شمع را پرورده و روز  
 ۱۱ در پیش از نشانی پنهان عشق  
 ۱۲ تا سحر باد که نشان نمره مستانه زدند  
 ۱۳ گوی که بندگی شمع خفته کند  
 ۱۴ تا در سن بحث بکشد چه من شود پزار  
 ۱۵ تو در زو که جگر این اندر راه  
 ۱۶ نه از ترسب نزدیکی بلف خدایت  
 ۱۷ بجز سراب در این خاکوان غرق شد  
 ۱۸ بدیده راه مده خواب را که رفع لا  
 ۱۹ و عارض شب دور و صبحگاه کند

۱ ترک سر چه خواند کلاه فقر خواه  
 ۲ ز دست فقر چه عبرت را نشود آنکس  
 ۳ که هرگز کلاه فقر را نبرد  
 ۴ که نیکو است کلمه مهر و ماه کند  
 ۵ چون که دایه که بچان مهر نشیند و خیزد  
 ۶ خد بدیده ام که در زلف غریبه چشم  
 ۷ بر سر هر طایفه که بود بر غم افزا  
 ۸ گذشت عمر و میسر نشد فرغت یال  
 ۹ غمشت و مر که کار من از وفا بجزم  
 ۱۰ بر این آینه زدم که در اشتیاق مرا نشد  
 ۱۱ تمام آن بت هر جا که از چه باده عالم  
 ۱۲ از یک غمزه او در بخت خون این نظر را  
 ۱۳ بعبید که محبت هر روزه عزت  
 ۱۴ چه تر خورده نگار بر مهر نشیند و خیزد  
 ۱۵ عاشق ترا کیش عشق از کفر و دین بکاید کرد  
 ۱۶ عالم را از اید نا پاک پاک از راه برد  
 ۱۷ هر که در زلف جان تو ببارید شد  
 ۱۸ بخت طبع و ستر و دشمن تا آن نگار  
 ۱۹ آشنایان را بود درین دهر کلاه کند



۱ نشسته در پناه عکس روستا را دیده از خفا سر برستی سبده بر پاییه کرد  
 ۲ خانانش کرد و در باد بسوزد عجب خاک سار کاش خشت کاش خشت فغان کرد  
 ۳ شمع را آتش بجایان افکند و در تپا بر خشت کشت دامن کیش آن کار کید با پروانه کرد  
 ۴ ایدل از پیش مشو که این جادو فریب میزدند به فنون بازو ترافسانه کرد  
 تا می رانند که کدام ز جان عبرت مرا  
 خواهد آزادگان از بخت مرده اند

۵ که در لب پر نقد هر دجانی چند کافر بست سره بمشایه چند  
 ۶ عشق تنها مرا پیرو پا کرده که نیست اندر این دایره جز به سحر و سامانی چند  
 ۷ نقد جان کرد و دست شمع با دلمه ده کاب جیون نتوان داد بجوانی چند  
 ۸ بر کن ایامه سراز چاک که میان و بین چاک از دست غم خویش که پانی چند  
 ۹ شاد ز بر زلف خود از میز به آهسته بزن که هر سلسله جبهه پریش نه چند  
 ۱۰ هست بر من خراب تر دیکان خلعت بهر آزار عشق تو فرماید چیست  
 ۱۱ در دامنش روان ناله شمع و سحر هست بر دره دلم حجت و بر پانی چند  
 ۱۲ در پیا بان چون راهبرد نیست کنون خا خیزد بیت در این وادر دمانی چند  
 ۱۳ چون که در زیت نقد ز چهره عورت ششم  
 از نقد رشت جوان ز پانی چند

۱۴ هر کس که چه تو نمغس داشته باشد خوی تو نباید بکس داشته باشد  
 ۱۵ از بوسه کن منع و لم زان لب شیرین که این مشکستان کنی داشته باشد

۱ محروم ز دیده ار تو یاد دلم ایست که جز تو تو نمغس داشته باشد  
 ۲ از ناله کن منع من ایها خدسار هر قافیه باید جری داشته باشد  
 ۳ جان فلک در تن خالک بحقیقت مرغی است که جادو قطع داشته باشد  
 ۴ بجز است سزاوار الهوتی را که بخاطر جز و صد تو دیگر جری داشته باشد  
 ۵ ترا به کسکه سجده و زمار به بندد بر زلف تو کرد دست می داشته باشد  
 ۶ شب تا بچو فمستانه بر آید این شهر نباید عیس داشته باشد

عبرت تو فیم نفس نمغس کن  
 که بچو تو یک نمغس داشته باشد

۷ کج شود باز مارا که بگذارد کس کند ناز خار اگر بگذارد  
 ۸ بایب پر خنده در دهر بر تو ان گفت که به به اختیار اگر بگذارد  
 ۹ می کنند آن کجا عثره بکارم تدعیر نا بکار اگر بگذارد  
 ۱۰ تار سر زلف او بچنگ من افتد تیرگی روزگار اگر بگذارد  
 ۱۱ راست تر آرد پیش و لیر از این پس این فلک کج مدار اگر بگذارد  
 ۱۲ عهد من و دوست پایدار بماند دشمن نام پایدار اگر بگذارد  
 ۱۳ فتنه دور زمانه اینقدر نیست فتنه چشم نکار اگر بگذارد  
 ۱۴ پاره امان صبر بچم ازین پسر عشق تو در هر قلمه اگر بگذارد  
 ۱۵ عبرت از آتیب دهر و نبرد جان خسر و باقتدار اگر بگذارد  
 ۱۶ حیدر صفدر که بشکند صف گردان پابصغ کیر و دار اگر بگذارد

۱ آنکه در صفت زلف تو گرفتار نشد \* از مهر مرغ گرفتار خبردار نشد  
 ۲ هر که بخون تو کردید دم از حق نزدیک \* و آنکه شدت می عشق تو بهش یار نشد  
 ۳ تا زلف تو نیفتاد بچنگ مهر من \* تا بدل رشته تشبیه بنار نشد  
 ۴ فکر تصویر تو را هیچ مستور ننمود \* که نه چون صورت چین صورت دیدار نشد  
 ۵ شب که از ناله من مردم کثیر بخت \* دیده شمع که انخاب تو پیدا نشد  
 ۶ تا شد لوح دلم دال صفت مایه ترش \* جلوه کاه الف قامت و دلدار نشد  
 ۷ هر که اندر قدم پیر معان سر نهاد \* در خرابات معان محرم اسرار نشد  
 ۸ ارباب رند که زددم زانای حق لیکن \* کس چه تصورش ز لب سردار نشد  
 ۹ نیت از حال گرفتار عجزت خبرش  
 ۱۰ آنکه در صفت زلف تو گرفتار نشد  
 ۱۱ که ز لب یار نشانت دیند \* آنکه از راز نهانت دیند  
 ۱۲ ره بلب آب بقا برده \* که ز لب یار نشانت دیند  
 ۱۳ چونکه جگر دشت را ز بخت نیست \* ره بخرابات معانت دیند  
 ۱۴ تا نزد جان تو از قید تن \* که خبر از عالم عانت دیند  
 ۱۵ خیزد لا از سر کون و مکان \* تا بر از این کون و مکان دیند  
 ۱۶ را ستر از خشت آخر زمان \* سر و قد آن خط امانت دیند  
 ۱۷ منبج کمان یوسف عیسی دهند \* از نفع نقد روانت دیند  
 ۱۸ چونکه ز در بر جهان پشت پا \* سلطنت هر چه جانت دیند

۱ در ره او جان بدو دوم فرست \* کا نچه دهر بتر از آنست دیند  
 ۲ در ره بخانه سبک سیر باش \* تا چه رسد رطل کرات دیند  
 ۳ با ده است از ترکس مست آورند \* فقر می از نقد داشت دیند  
 ۴ سر و قد آن جا بگنارت کنند \* سیم بران ره بیات دیند  
 ۵ پارکستر از سه کور ع \* خواهر اگر قدرت و شانت دیند  
 ۶ در عوض خاک در او گیر  
 ۷ عبرت اگر باغ جانت دیند  
 ۸ اگر تو نماز کنز عاشقان نیب زارند \* و کس سبزه ناله تو ز نیب زارند  
 ۹ خوش بگل خراباتیان که بخود نیست \* رخ نیب ز بذر کاه به نیب زارند  
 ۱۰ بر غم ز ابدم از مردمان تر کن \* که ابر سبزه از زنجیر شک پزارند  
 ۱۱ چه خوب است از پزیرت است فقر \* فقیر اگر آلوده حال بجزارند  
 ۱۲ نادم از چه سبب جان حسن و دل \* همیشه در بیدار عاشقت زارند  
 ۱۳ چه برق خنده زانان میر و ششاقان \* جدا ز در و ترکبان چه ابر آزارند  
 ۱۴ همین نه عشق تو رسوا نموده عجزت را  
 ۱۵ که عاشقان ترشوریدگان بازارند  
 ۱۶ دلداد صفا بر سر زلف باز کرد \* چون باز کرد قصبه کوثر دراز کرد  
 ۱۷ چون تر عشق فاش کرد که غمزه اش \* یکبار ره رخنه دهر در باب باز کرد  
 ۱۸ از طره اش که هر افق اگر کوه \* که می توان با سخن تد پیر باز کرد



۱. بلف و قهر و برکت از ما بپند \* که غم گشت عاشق و بدور ساز کرد  
 ۲. بایار هر که خواست نشیند بزم انس \* ز اغیار بای پیش در خوت فراز کرد  
 ۳. آسوده زبیت آنکه ز مجموع کانیات \* در نسیب از را بدر پنیب ساز کرد  
 ۴. زو کبر در بجهان کند رواست \* که کو بوسه بیکه در نسیب ساز کرد  
 ۵. شیخ است پاک و امن و من رندی پرت \* حق داشت که ز صحبت من آخر ساز کرد  
 ۶. عبرت گشت ملک معانی متشر  
 درک حقیقت از ره عشق مجاز کرد

۷. کج مقصود اگر در هر ویرانه نبود \* کج ویرانه مقام من دیوانه نبود  
 ۸. کس ندیدم که از عشق تو دیوانه نبود \* یا که ملک و شش از جور تو دیوانه نبود  
 ۹. هر صد سلسله دیوانه پریشان نشدی \* که در آن زلف سست کدر شانه نبود  
 ۱۰. شمع دانی ز چوب راز سانیه بلیج \* ز کله بره اش ز نور مهر بر دانه نبود  
 ۱۱. دین نوش تو سر باید پیوسته من \* بود آرزو که نام از می و میج زبند  
 ۱۲. که دوش چشم تو آفت مرا در خواب \* که در فلک و کردش پیمانه نبود  
 ۱۳. و از خاک ترا کند و می در دام \* که در این واکه حادثه یکدانه نبود  
 ۱۴. بجزون شهره یک شهر نیست هر من \* رهن جانش اگر طره جانانه نبود  
 ۱۵. خواند سلطان بخت بنده خود جرات  
 آن که لایق این منصب نایب بود  
 ۱۶. که زلف تو دام هر دیوانه نیست \* اینقدر بد یوانج اف نایب نیست

۱. که خند هر دشت بس نزل مشوق \* هر که هر سو دوزده دیوانه نیست  
 ۲. ز لایش اگر پاک نیکشت بکجا \* جان لایق قربان جانانه نیست  
 ۳. در خانه هر راه ندادم بجز حست \* چون جریک پیش در آن خانه نیست  
 ۴. دادند میخانه ز آفات پناهم \* ز نهار اگر گوشه میخانه نیست  
 ۵. ز راه بد عارف جیات نیکو \* که بر فلک نمره مستانه نیست  
 ۶. از کج غم عشق تو آباد نیکشت \* که خانه هر یکسره ویرانه نیست  
 ۷. در زلف تو دیوانه دلم جادو خوش داشت \* بر مژگان آن سلسله کشته نیست  
 ۸. چون عبرت اگر عاشق جان زبند  
 ۹. در شهر چنین حسن توانی نیست

۱۰. دلم ز حقه زلفش بد فر آید \* وطن کنیده بغرب دگر نمی آید  
 ۱۱. هر از هر تسه خاطر میقتوب \* ز مصر جانب گمان خبر نمی آید  
 ۱۲. که شنیده تهم ناله مرا که دگر \* بسینه تیر غمش کار نمی آید  
 ۱۳. بر آن سرم که ز سجد شمش بیکه خست \* که بر خیز از ان بام و در نمی آید  
 ۱۴. حکایت شب بهران از ان حکایتهاست \* که تا بر دوز قیامت بس نمی آید  
 ۱۵. بنیر باده که رنگ و سده که هر \* که ز جعد لند و بر نمی آید  
 ۱۶. بزلفش بر آید ز کار خانه صنع \* و ل زلفش تو مطبوع تر نمی آید  
 ۱۷. حدیث مکر تو اندر مین نیکبند \* و دان نمک تو اندر نظر نمی آید  
 ۱۸. از یک شهر تو شیرین بود و دگر جرات \* ز هند جانب ناین شک نمی آید

هرگز بر یاد لب با ده خور نوشش باد \* عالم و هر چه در ادبست فراموشش باد  
 تا بمستی فردا ز عشق خبر بپوشش بچشم \* در دلت هر چه رماند بپوشش باد  
 هر چه بخت بپوشش آمده از آتش عشق \* تا زخمی بر بد صبر برین بپوشش باد  
 هر که از دگر سوره حقتر شد از او چنین \* حلقه بند که عشق تو در کوششش باد  
 در شش مکتب بپوشش که دم کام تو را \* کاشش امروز بجا طعنه بپوشش باد  
 مکتب بر کام هر چه در رسیدم یارب \* هر که را کام دل است در آغوشش باد  
 تا که از عظمت زلفش بپوشش باید راه \* روشنی بخش دلم شمع بپوشش باد  
 سرو در باغ کند ما ز بخت خورشیدش \* شمر از جوده آن سرو بپوشش باد  
 در شش در مکتب بپوشش مغرب و صبح  
 عبرت از بهر حکما ز خور نوشش باد  
 چشت به تر غزه دلم را نشن کرد \* لیکن چه بود از آن که کاشش خانه کرد  
 چون ترک چشم هست تو ز ابرو کاشش \* با تر غزه سینه مرا نشن کرد  
 در پا کف از سر بر مو هزار مهر \* چون زلف خویش از سر نداشت کرد  
 آن سرو قد روان شد از پیش دلم \* صد جو خون ز دیده بچشمش کرد  
 کجا به روخت غم بوده بنور دمن \* اندر دلم چه آتش عشق تو خانه کرد  
 هر مرغ هر که بود بد بپوشش و تیر شد \* در دام زلف خلک سیر راجه دانه کرد  
 شد جاده صبور من آن زمان قبا \* که یار هر دم آفت دور ز دانه کرد  
 ما بختی که بود در هر جبهت زرد ز کار \* ساق صلیح آن بهر آب شبانه کرد

کجای خنجر دامنم اگر ز پرده در آید \* ز لاله زار هر من کس مراد بر آید  
 یقین که پرده خورشید دانه را بدلت \* اگر که ماه من از مهر چهر پرده در آید  
 ز بس ز چشم دلم انگشت آه خیزد و ریزد \* میان آتش و آیم زمان عمر بر آید  
 بهر خویش زدم بوتره را آفتابین \* هنوز از دهن من حدوت شکر آید  
 بپوشش دانت که هست نعل چرخم \* ز یکپس نشنیدم که هیچ در نظر آید  
 شب فراق تو جانا عجب شربت که آنرا \* به باد ادقیات دگر ز پی سحر آید  
 هزار قرن رود تا که بپوششش آید  
 بود و کار دگر باره شاعر دگر آید  
 هر که از خا طمن یاد تو پروان زود \* یاد لبی در از خا ط مجنون زود  
 در هم شو تو که شمع و شیرین دهن \* آسپهان جبار گرفت هست که پیران زود  
 جز بهار من نبود سکن دیوانه کن \* هر دیوانه ام از شمشیر بیامون زود  
 طبع من راستی از قد تو موزون شد \* زانکه از خا طم آن قامت موزون زود  
 هر که از صومعه داران برادر بنسید \* آخر از صومعه در دیستان چون زود  
 نیست در کاسه دارون فلک مائده \* دست حاکم سوارین کاسه دارون زود  
 بخندد به لب لب تو بهر روز  
 که بدامان دکن را از مژه اش خون زود  
 سحر کو سینه آه دانه عاشق اثر دارد \* به دارد ولیکن که شب عاشق سحر دارد  
 اثر اندر هر سکین آند و کج و آخر \* اگر چه در هر چه لا آه من اثر دارد



۱ خطرات راه که مقصود لیک آن کس که پیش را بر کرد که کجا خوف از خطر دارد  
۲ بر آنکس در جهان هرگز نیاید باشد از سر که از یک جور دیدن هرگز با وجودش بر دارد  
۳ نظر بر هر چه اندازد بغیر از حق نمی بیند که کس کاشنه رود و تو را اندر نظر دارد  
۴ قمر کفن رخ آنرو سین را بد آن اند که کس خورشید را گوید رخ چون قمر دارد  
۵ زرد کیم از بهار رفته خواهد بار کو عیشش  
۶ زانکس رخ و در زرد عیشش زرد دارد

۷ از نستان حقیقت چه مرا یاد آید بندم چه نه از درد بغر یاد آید  
۸ شاد نیست هر آنکس که عشق دارد و بخش آن بنده که از بند غم آزاد آید  
۹ که چه غم است و لیکن بر شیرین دارد آن قطره دل که شکر در آستانه آید  
۱۰ هر که را خانه مهر رود بخوابد آورد در غرابات معان که رود لایا آید  
۱۱ که از خاک طرب یکده ساخته اند که در او غم ده که برود شاد آید  
۱۲ ملک هر که شود آید از سمار عشق که در خنده اش از نفس به نیاید آید  
۱۳ هر که آنخسرو شیرین دنیا را چمن یادم از تخر جان دادن فرما آید  
۱۴ میرو دین و هر عاشق سرشته بیاد از بن کاکل آن سرو که باد آید  
۱۵ آخر از صبر تو سزایه شکر میسند که من این همه از بحر تو پیدا آید  
۱۶ که بدین جبهه بیستان بخرا سر آید مشک از قد تو بر قامت شست آید

عبرت از دام هوا تا توانم رسید  
لطف حیدر که در غیب با باد آید

۱ بد در لاله قبح پر شراب باید کرد فلک در کف ندارد شتاب باید کرد  
۲ و جو دغا که تا زنده است بسبب و برابر آتش هر کجا آب باید کرد  
۳ در او سجده و سجاده را بختور سپیر کور سیکه درین شراب باید کرد  
۴ می چه خون سیاهش اگر دهر جانش ز کاسه سرافرا سیاب باید کرد  
۵ حکم آنکه بریرانه کج پنهانست عمارت هر نوع در افراب باید کرد  
۶ جهان بن سرشت شسته بر سر آب بر آب زین سراب باید کرد  
۷ بر سر کردن دیدار کنان صفا عشق ز رسته سر زلفش طاب باید کرد  
۸ بقول پیر معان اعتماد باید حجت ز وعظ و خطب شرافت باید کرد  
۹ بر این یار کمرت سیهان شود عیبت  
۱۰ ز خون دیده می از هر کس باید کرد

۱۱ از آنکه هر که سر کویت بسبب افتد که سر نماید قدم از پا بر در افتد  
۱۲ هر چه سرو پا را بنود راه بگویت هر چند که مشتاق تو چه پا بر افتد  
۱۳ هر کس نظر انداخت بر در تو مردم چون مردم چشم از چه تو را از نظر افتد  
۱۴ بگفت که از بار غم نیست عجب نیست از بار غم عشق تو که از کمر افتد  
۱۵ شد زخم هر سخت تو را زاندام آری که سحر و لطف با اثر افتد  
۱۶ تنها ز من از عشق تو میکانه ز خویش هر کس بود دل داد خود بخیر افتد  
۱۷ جز قاتل سر و دست که برش نهند و کوریت من سر دهم که چنین بار در افتد  
۱۸ بر جاده جن چاک زخم بر نفس از زلف هر که که صبار سر کویت گذر افتد

جرت که این قدر توان گفت که آتش  
باختم در آینه با جرت در افتد

۱. عجب میکند نامح و غیب اند که هر چه از دل آرام حسبه نتواند  
۲. اگر چه با چو کجاست خاتم لیکن بدان خوشم که با برور یار یارماند  
۳. لب ایغ و لب سبزه و لب دلدار مفرح است که هر راز خفته بر مانده  
۴. لب که بر لب جام و لب بر ترسد عادت عشق و طعم جان که داند  
۵. یک بار خدای خرقه مرا بر و بیغوشش دهد زود و با و به است  
۶. زود و عشق اگر تیغ بر کشد مشوق نه عشق است که زود از او که داند  
۷. اگر کمان کشد آتش زار و ان عشق روا بود که خدش به پدید بیست نه  
۸. اگر که نامح عاقل کشیده است چمن بر و بر تو دو پناه داد در مانده  
۹. نقاب بر خنجر که ز ماه عارض خورش ز شرم رور تو خورشید رخ پرستانه  
۱۰. خدایب نه انکشت عجزت اندر خاک اگر تربت بعد کس این غزل خواند  
۱۱. ترک نیغانه مانده و صبر از هر مرد غصه سرکش شده داند و کین با نرشد  
۱۲. که بود شوق بکایا چه زیاده و نه زشت و در دهن است قبح با ده چو جانچه و چه  
۱۳. دلم و زخیر خیالت شده و بران حکم مرکب است و بر زرت و بر منزل خورد  
۱۴. نه ز عشق تو توانم بعدت بگذشت نه ز دلت تو توانم بعدت جان برده  
۱۵. حسرت آن بر ده که پالیز کمر تو کشید دولت آن یافت که جان در ره عشق تو

۱. شک آن سینه که از آتش حیران تو خست شاد آن قلب که خون در غم حیران تو خورد  
۲. غم عشق از بود اندک نتران سهر گرفت شکر که بود آتش نتران خورد شرد  
۳. آن بشادی رود شش مگر که دارد غم تو آن حیات ابد ریفت که در پرتو مرد  
۴. عشق که مرده کشد خدیج عجزت  
۵. تیغ که سر کند زود توان بر سرست

۶. جرم که در بر جاد طاعت زیات چینه به چه که طبع با دیده غیات چینه  
۷. است کشیم بر رخ مات و جعفرین نظار مات کرد که اگر از نظرات چینه  
۸. پارتا سر و به صورت کرم ام نظار همه چینه بمنزله سرایات چینه  
۹. آغاشند که مگر فردا ریقات خیز از روز که تا قات ریقات چینه  
۱۰. اگر کشند از روز و جنت بجز ز تصویر آن کس که بدین رخ زیات چینه  
۱۱. تا گویند که ماند قد سرو تو بطو به کاشش کوه نظار در قمر بالات چینه  
۱۲. تا خدا را همه اندر تو چینه خدا را پرده از چهره بر اندازد بهرات چینه  
۱۳. زنده کن از دم جان بخش هر مرده دلانا تا بدم محیر و عجایب سمات چینه  
۱۴. یا صحرای مردم اگر دیده عجزت بکشند  
۱۵. جلوه که در مردم و دیو کس است چینه  
۱۶. خانه هر جز تو خانه خواه ندارد بهیکس اینجا بجز تو راه ندارد  
۱۷. هر چه هر زن گفت و لیکن میرو از دلت اگر لکها ندارد  
۱۸. و او هر چه زلف تاب و نه هست کاین مرد و دیوانه تاب آه ندارد



۱ صد چهره را که بغزه خوریز \* در کس منتش کشد کف ندارد  
 ۲ با مرد و همت بی مواجه کردم \* دور تو ثبت مهر و ماه ندارد  
 ۳ هر که هست سبزه خط جان \* کیت بدل مهر آن کس ندارد  
 ۴ که غمت را چنان شود تخته \* این هر من کا حلال گاه ندارد  
 ۵ غیر رخ زرد و انگ رخ و هر زار \* عاشق حلاق دگر گواه ندارد  
 ۶ ملک رضا که رکعت مستم \* سلطان دارد او که شاه ندارد  
 ۷ در معان و آمده ز دست که کتر \* دهن تراز پیر خم پناه ندارد  
 ۸ پیش که عبرت برد ز دست تو فرید  
 ۹ که تو نیز از تو داد خواه ندارد

۱۰ چو زلفت نافه در چین نباشد \* دگر باشد چنین مشکین نباشد  
 ۱۱ بعد دور تو را ثبت نشاید \* که در را رسنه آئین نباشد  
 ۱۲ توانا از پر زار که هرگز \* چنین نقش زما و طین نباشد  
 ۱۳ شیر خورشید پر ویت که اشکم \* برخ چون خوشه پردین نباشد  
 ۱۴ بباشکم که گو از کفر و ایمان \* که او در بند کفر و دین نباشد  
 ۱۵ چه بچو زما آئین که ما را \* بغیر از عاشق آئین نباشد  
 ۱۶ به خن بسپار و جان شیرین \* کنش جاست بر این نباشد  
 ۱۷ نباشد دختر زانمسه آرزو \* که نقد حق در کاپین نباشد  
 ۱۸ بشکین زلف او عبرت ده هر \* که در بند هر مسکین نباشد

۱ اگر که مرا با در نباشد \* که عاشق باشد و کافر نباشد  
 ۲ مرا تا صبر ممکن بود کردم \* چه سزم یارب اردو کبر نباشد  
 ۳ میان چشمه لب یار \* بود آیه که در کوثر نباشد  
 ۴ چو رویش لاله در گلشن نروید \* چو قدش سرد در کشر نباشد  
 ۵ درون زاده اند اسیر ارضایت \* پا در هر نی شکو نباشد  
 ۶ نشاید گفت ابر هر کس را \* که از جان مایر و بر نباشد  
 ۷ گویدم که عبرت ترک می گفت  
 ۸ که این هر که مرا با در نباشد

۹ در عاشق ما را خوف از خطر نباشد \* بالاتر از سیاهی رخ و دگر نباشد  
 ۱۰ هر کس که حق دارد داند که در زمانه \* خوشتر ز خنق بازی کاری دگر نباشد  
 ۱۱ نایک قیقه خاندن از یاد تو نباشیم \* در زمانه تو سوارا هرگز خبر نباشد  
 ۱۲ که نیند خور و در لعبستان خیرست \* بادیه ایم آنجا زین خوشتر نباشد  
 ۱۳ هر که بدین لطافت مهر در چین نروید \* هر که چنین جلالت در دست تو نباشد  
 ۱۴ از هر چه در جهات ممکن بود که شن \* در تفریح بهر بار الذر نباشد  
 ۱۵ هر کس نظیر جدت به صورت جدیت \* که بکسر معجز او جانور نباشد  
 ۱۶ بر خاطر گرفته است مظهر در انداز افاق \* جز بر رخ تو مار هر که نظر نباشد  
 ۱۷ بسیار ما در هر فرزند زاده لیکن \* او را بدین گونه هرگز پیر نباشد  
 ۱۸ از هر چه مجید جز عاشقی در نه ی \* زیرا که بکسر ازین بهر نباشد

غزلینک

ص ۱۱

بر کس در آن سر که در صراحت افکند \* اورا در آنجا دارم تفریب باشد  
آن خوب و نه افهم حور است با فوشته \* کاین حسن و دل را با اندر تفریب باشد

تجارتش بهر شوره مرعفت  
آن کیت که مرعفت تفریبه کربا

ز بهار آمد و کمر خیمه بکشد از کشید \* در نفس ناله زغم مرغ کو قمار کشید  
می شنیدم که سحر بیدار بیدار میگفت \* باید از بهر کجاست صد قمار کشید

هر من خون شد و از زکند ز دیده بخت \* بکند اندر طربش حرمت و در کشید  
گفت ای صبح که ده هر پیر نشنیدم \* تا بدو انیم عاقبت کار کشید

سخن از طره لب و رخ آمد میان \* روز یک سکه بخون بشب کار کشید  
در سرش بود که مغرور و کبر روی \* زاده شهر جوانت دستار کشید

کوازه پریشان شیخ چه بشنید که دوش \* رخت از صومعه در خانه قمار کشید  
لطف نقاش ازل پن که لوح هرمن \* نقش نقش رخ حیدر کرد کشید

هر چه دوشش مر تو حید که در قلم غدیر \* از کف ختم رنگ سحر غرث کشید  
از بهر دشت و دام و نهر غرث را  
در خمر طبع و خوش باده ز خمار کشید

چه بکشند و تا زار بشکند خند \* شود و نیک شکسته بکوده از بند  
چو کاه را که چشم به از او دور \* بدل نیار کش جانست از بند  
من و بار غم عشق تو زیهات \* خود که پیشه قمار

غزلینک

ص ۱۱

بر کس در آن سر که در صراحت افکند \* دروغی گفت نامارت مانده  
بمی نو کند خوردهم جرعه بخشش \* که مارا در کوه مانده است بگویند

جای را که در در صحن نیست \* بدو بچا بچا بچا بچا  
ز جالت بهر خود چه امروز \* که فردا کرد دوش غیر خداوند

بکن جازا حیات ز ادرای \* که همانست بر تو روز که چند  
چه به عقدر است یارب ز ادرای

کم از عشق مع دایم دایم دایم \* یا رطب کن که بر که یار ندارد  
زند که من ز رفیق صحبت یار است \* مرده دلت آنگه که یار ندارد

هر که بیفت ز چشم پیر غریبات \* در نظر مردم اعتبار ندارد  
ست می عشق سر خوش است همیشه \* زحمت در دسر افکار ندارد

ای شبه خوابان مکش ز شهر دلم پای \* زاکه بغیر از تو شهر ندارد  
و که گفت کند دلت کس به قمار \* و هر دل است آن کج که خار ندارد

هر که ز خط پای خط امان خواست \* ره پیش جو روزگار ندارد  
یک محبت بیک هر است همیشه \* صیف و شاد و دی و بهار ندارد

شاد و بخت و نهر شو که در این \* نهر نهر غیر خسته یار ندارد  
جز بهر مع و عمرت پاکش \* در جهان عمرت افتخار ندارد  
او چهار بد بشد در کتب \* هر که بدی بهر بهشت و چاره ندارد



از پسته نین یار من شکر ریزد \* ز چین زلف چار مشک تر ریزد  
 بهین زمین بر آرد دست عشق ریزد خاک \* هر که میسکوم خاک غم بسر ریزد  
 جدا از حق حیران آن لب جان بخش \* دام دیده بدان من کمر ریزد  
 چنان کند بهر او تو مرغ هر پرواز \* که جبرئیل در این راه بلبل ریزد  
 چه پند بزمین آن پیر ناز ز مهر \* سپهر بهارش بسر قمر ریزد  
 کشت به از شکن زلف اگر که مکر \* ز زیر پر شکن دوبره کدر ریزد  
 در پیش عشق جانم ز راه چه نویسم \* به قدر از لعل کلمه هر شمر ریزد  
 که ره گیرم از آن تذخیر شیرین لب \* ز چشم فتنه کوش بکوه شور ریزد

بوصف لعل بیت حیرت از رویه شمر

ز نوک خامه کیمین مشک ریزد

گرچه دافقم که وصل تو میترنم \* نیکم پا ز طرب با برست سر نم  
 مستم دارم دل صحبت یاران عزیز \* که تو را بهتر از این عیش میترنم  
 نگران بودم هر از دست کس اینجا حیرم \* جز بخشن حسن دین ملک میترنم  
 دامن صبح سعادت بخت که افتد \* تو کعب دیده ات از خوابان بر نم  
 دور آفاق شود تیره که از کدو دل \* هر که از عشق صفا یافت کدر نم  
 ساقیا باده با خنک لبان ده که دگر \* جز از این آب دماغ هر ماز نم  
 در جهان جز بهر بریم و جز دختر تاک \* به پیروی عنبر زاده ز ملار نم  
 کیمین لعلی در دست عیار من است \* نظر تا نماید بس ماز نم

روشنی دختر شکر تو غیر و غیرت  
 تا که نام عادت زینت دختر نم

سر و بافت موزون تو هر نم \* مهر با ماه جلالت تو برابر نم  
 شب در دوزخ من غمیده بود خوش بین \* که خیال رخ و زلفت ز برابر نم  
 چه را دیده پار آمد شب تابهر \* از خیال تو مرا خواب میسر نم  
 چشم شوخ تو کران خوابی دوری \* نیست که زانه من کوش فلک کر نم  
 لوح من نشود داده ز نقش و نگار \* اندر او صورت خوب تو تصور نم  
 به جلالت شیرینیت که از کوزه دودن \* تا سحر شمع و شش آتش بهرم بر نم  
 سخن از قد و دامن شکرت زبان \* گذرد هیچ که صد بار مکرر نم  
 بر ده طوطی اگر میوه شیرین و لطیف \* هرگز از سبب زخمندان تو بر نم  
 عبرت آنکه ز اول دست بدل مهر \* تا آمد آینه اش هیچ کده نم

تن آقا بهر آقا بصفا جان نم \* به کمان قاهر تو بانه جان نم  
 بر سف هر نم دیا دشته مصر بود \* تا که قار و دامن چاه تر خندان نم  
 صدق سرمایه عزت بود و دامن کپ \* کس نه از صباحت رنگندان نم  
 بر رخ آفت که خالیده بر آرد رخس \* در نه آدم بصا بر رخ عمران نم  
 نقش این بر رخ از خاتم هر بیدیت \* که با کثرت را بیس سلیمان نم  
 نفس را تو به ده از کفر که آدم نموی \* تا که این دیو بدیت تو سلمان نم

۱ از خنده در ملک محبت کند سیر فنا \* این بنا نیست که در جاده دیران شود  
 ۲ هر در آن چاک که پان کند سیر نظر \* سینه تا چاک از آن بجز شکر لکان نشود  
 ۳ مشک خوشش بر پر خرد بردم گفت  
 ۴ عبرت از آن رخ محفلت آن شود  
 ۵ تا خط بعد از این پس جامم خواهم کشید \* بر سر دیوان دانای رقم خواهم کشید  
 ۶ سر خط دیوانه از اهرم خواهم گرفت \* عقد را ندیش را بر سر قلم خواهم کشید  
 ۷ به خوار ز بر دهم ذوقی غرض شرب \* جام مرا با ناله بر دهم خواهم کشید  
 ۸ در عدم می کشید بر دهم به وجود آن دهان \* زشتی شتر از وجود اندر عدم خواهم کشید  
 ۹ جامم کشید در عدم موم سید \* زشت در میخانه عشق از عدم خواهم کشید  
 ۱۰ تا که از معشوق خوش شده نیاز از عشق \* تا ستم کار بست و برین ستم خواهم کشید  
 ۱۱ تا که بر آن بت لاغریام و در سست \* با تر لاغر تر از موه که غم خواهم کشید  
 ۱۲ دانه هر که ز پله آید بخشک در برم \* با تر ازشت من از ابر کرم خواهم کشید  
 ۱۳ از عوامم که کشد شور حسینی در حجاز  
 ۱۴ عبرت از راه صفایان من قدمم خواهم کشید  
 ۱۵ یار در عشق زلفش چه گرفتارم کرد \* از مهر رخ گرفتار خبر دارم کرد  
 ۱۶ و او تا آرد از آن زلف بکاف میرن \* فارغ از مشک تر و نافه تا قارم کرد  
 ۱۷ سود سودا بر او سر زلفش این بود \* که زلف بر دول و دین و زبان گام کرد  
 ۱۸ پایدار مرا دید چه اندر ره عشق \* بچو منصور سزاوار سر دارم کرد



۱ سخن از نقطه مومم و قشیش رفت \* قدر این شد را لعل لب یارم کرد  
 ۲ بر سر دایره بخشش و آن نقطه خلک \* اندرین دایره سر کشیده چه پر کارم کرد  
 ۳ نازم آن چشم سیه را که یک گوش خشم \* از حرم بر دهم نعیم در قمارم کرد  
 ۴ از ترالا نظر باز سرورند بر جرات \* کافرا اندر نظر زاده و دیندارم کرد  
 ۵ یک غم غمت مرا از آن دین بر دهم  
 ۶ عشق کینه رو رخ حیدر کردارم کرد  
 ۷ یار در ستر قد اسیر از خیم دارم کرد \* تا چه می بود بهین داد که بشیاریم کرد  
 ۸ ز دره خواب مرا قشع آن چشم سیاه \* دایره از این قشع خوابیده که سپیدارم کرد  
 ۹ از من گوشه نشین شد باز از سر من \* تا چه میخواست که شوریده باز دارم کرد  
 ۱۰ گفتم دیدل من از دیشته آن دانه غلب \* نشید از من در دهم گرفتارم کرد  
 ۱۱ که زلف صخر ز دره ایمان مرا \* سبب بستم و در حلقه ز قارم کرد  
 ۱۲ خرد و سجد و دست مرا باده فروش \* در یک یک بر سر کمان بر دهم کجایم کرد  
 ۱۳ دوش دستار مرا بر دز کف بنبچه \* خوب آسوده ز در دهم دستارم کرد  
 ۱۴ خواهد در بندش دید چه ثابت قدمم \* بجز ابات نشینان چه بسا لارم کرد  
 ۱۵ عبرت آن شاه شیرین من از لعل لبش  
 ۱۶ که شک داد و علاج هر بیمارم کرد  
 ۱۷ بر آن خانه مهر عشق جانان خانه عیار د \* بر آن خوشش سر خانه در دیرانه عیار د  
 ۱۸ سینه تران زلف پسر مهر و دانه زنجیرم \* که این زنجیرم تر عشق را دایره عیار د



غزلینک

ص ۱۰۰

۱. برآید صید مرغ در کجای ماه سپاسم \* ز زلفش دام و از خال سیاهش دانه  
۲. از این دانه آتشش با غش را چون نبرد \* که این دیرش با مردم بیکانه میازد  
۳. بنگین در سرم شور از شراب غش آید \* که که خمر و شور حرج از سرست پیکانه  
۴. بزین امر و در بختیانه جا فرزند دست \* که از خاک تو فروز و آسمان میخانه میازد  
۵. نباشد سازگار بر بند و زار یکدیگر \* کجا دیرانه با این مردم خزان میازد  
۶. نمیخواهد فلک دیوانه بچنان ماند \* از آن قصر شاهزاد بدوم دیرانه میازد  
۷. زب زرخنده در کاشانه شریفی عبرت \* که کاذب در سر کور می کاشانه میازد  
۸. چه جانان زلف کشین را پیش از دست میریزد \* ز زلفش را یک عالم هر دو اند میریزد  
۹. بهر این غش خوش شد تا مردم چشم \* مرا اندکست از مردی در دانه میریزد  
۱۰. که از عاشق کشی پروانه در شمع پس آید \* بدامن آتش حرمت از غم پروانه میریزد  
۱۱. بگویم ریشه ز ناله و آفت سبزه بگذارم \* که بر خاک آید و بوم سبزه دانه میریزد  
۱۲. شود در خون ز غم پیانه هر شایان را \* چه ساقه باده در پیانه بیکانه میریزد  
۱۳. چه در آفتاب و برین ساقه از غم که جان \* دام خون بکس باده در پیانه میریزد  
۱۴. ز چندان خاشاکش در خواب ناید هرگز \* بگویم سینه و شش هر که طرح خانه میریزد  
۱۵. ندانم که چه پادشاه است طغیان که هر سینه \* بدست او پشت بر سر دانه میریزد  
۱۶. چه جودت بر دانه ز پادشاهان زنده که در کعبه \* بپس بر تضر از جنت مرده دانه میریزد

غزلینک

ص ۱۰۱

۱. دل شب تا سحر از رنگ چن برآید نبرد \* که شمع من چرا در محفل بیکانه میوزد  
۲. اگر معشوق را نبود نهانی مهر عاشق \* چرا مهر شعر ابر حالت پروانه میوزد  
۳. نیاید بر سر دیوانه روز و شب و کس \* بغیر از سبک آهنگ زلفش دیوانه میوزد  
۴. چه در پیانه میافتد فوغ طلفت ع \* ز تابش زلفش هر یکانه میوزد  
۵. که افتد ز تو خجسته آن زیبا صم چوین \* ز زلفش آفتابش است و بیکانه میوزد  
۶. ز زلفش طهر که شانه بکین و شکینش \* ز زلفش آه دلهاش نه را دانه میوزد  
۷. ز لب بیکانه با آتشین میکند جان \* بیکانه شایانش هر یکانه میوزد  
۸. من اول عبرت از آن حسن عالم گیر دتم \* که این برق جهانم در آخر خانه میوزد  
۹. خوش حرفه در میان از موی را انداخته \* تا سحر شود آینه زایه قرار انداخته  
۱۰. شادان بر دگر که برده در قصر انداخته \* زاهد از اپرد از زور کار انداخته  
۱۱. می کشان از چشم شکستش که گفتندی \* مردم بیکانه را در سحر انداخته  
۱۲. راه جیمه زلفش در زلفش نشاند \* بر دشت یک ره بار یک بار انداخته  
۱۳. عشق خوش نقشست بر دشت و کاین \* طرح باز بر جعفر بد قرار انداخته  
۱۴. سوز و لاله که نده در پروانه ساز یافت \* سطران بخود چرا از چنگ قرار انداخته  
۱۵. زاهدان خنک را از دیر و دیرم کرد باغ \* در کمر در کمر میزدان گذار انداخته  
۱۶. خورشید زنده دار کن که خواب چشم مهر \* صبحدم بر مردم شب زنده دار انداخته  
۱۷. عشق را خوش قاضی دیدند و بیکانه \* در کفتر از دوزخم آتش را انداخته

سرفراز می یافتند آنگاه چون عبرت از ثبوت

سر بایر حیدر ولد لکھنوی

۱۰  
تأسیس که نمود اثر در هر سنگش \* آخر که از او خسته پیو لا د توان کرد  
در بند تو باشد که فراتوانت بود \* در راه خدا بسته آزاد توان کرد  
امروز که بر او در دست زخم نیست \* بنابرین هر چه ز پسند او توان کرد  
فردا که در آئیم بدیوان کجاست \* پیشش عی از دست تو فریاد توان کرد  
ویران شود در خانه مهرت از آنک

از بهمت امر دشمن با دشمنان کرد

۱۰ می چو تار که سر از مشرق خم برکنند ۱۱  
 ۱۲ غیر از کاین همه بر دخت خود میازد ۱۳  
 ۱۴ باز خد بیکه مرست نخواهیم شدن ۱۵  
 ۱۶ شور شیرین من در بر خسر افتد ۱۷  
 ۱۸ پیش ماه رخ او جلوه ندارد خوشی ۱۹  
 ۲۰ یا رب آن اختریت اشرف حسن چرا ۲۱  
 ۲۲

در قیامت هم اگر گشته خود را از خاک  
برگیرند و فاسد زلفه برکنند  
شده اند به شایسته هر که از دوا  
اعتنا بقبا و وجه و قیصر کنند

برگه از دست **محمّد** ده توحید حشید

لب و عورت زمرنگ دگر تر نهند

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲

انہ دو جو دار علم آور دیے اور

حضرت کریم خان در برابر او بخشش کرد

شوریه و سر یوسه شیرین و نهش ز د صد یوسه لب طوطی شکفتش ز د  
 ز د غنچه دم از خنده و کمر پیش و نهش لایون کونیه نیم سحر در د نهش ز د



- ۱ شد پوده مکس پاده پاده پاده بکشن \* حرف زلفانت بر نازک پشش زده
  - ۲ سیاه خود را ز دست سید لایق آن سبب \* که دم زهر در بر سین زفتش زده
  - ۳ آن که بخت او نیست نه یار \* نتوان شد از جوده مهر و چشش زده
  - ۴ آن که بر تار را ز او است چه صد چین \* نتوان شد از بر کشش زفتش زده
  - ۵ که کوه کس از ناخن نکوت که بر را \* که بر دلم از زلف شکن در کشش زده
  - ۶ خفا هم نتوانست به زده \* آن چاک که مشتاق تو بر پیشش زده
  - ۷ در درج که نقد روان بهشت و بخت \* مهر بر لبست ز طعنه کشش زده
  - ۸ به خاک شمشیر کشش آن بت چالاک \* که دست غش چاک زنده کشش زده
- زود راه هر طریقت و این که مہم  
منہوم گوید که لب با نخش زده
- ۹ بر که تشر عشقش شده در جان زده \* به عشق دلم از ناز باز و امان زده
  - ۱۰ زده آن جان عزیز آتش مرا بهر \* که بجز یوسف بر جان پیر کند زده
  - ۱۱ زمین صفت زفتش که جمع دہانت \* که کوه دو پیار مرا پیشان زده
  - ۱۲ چو فتنه بود که شد آتش زور چشش \* که راه دین و مهر از غم زانہانت زده
  - ۱۳ اگر فرو نشیند که آب و صاف \* بجسم فکیم آن آتش که جان زده
  - ۱۴ زدمت بود در لای پستبر و خیال \* ز خیمه زار کس چون بخت جان زده
  - ۱۵ کمان ناز زار بر کشید چون چشش \* قبض صف شکن با نعل ملک زده
  - ۱۶ مشہان بفرش زشت سر نعل اند کو \* دم از غنم مرش بهشت چرخان زده

- ۱ اہم نامن خاصن که شمشیر کشان گوید
  - ۲ چه دم زدمت او جرت سخندان زده
  - ۳ چو یاد عقدہ کمتر عنبر افشان زده \* چه عقدہ که ببار بر پیشان زده
  - ۴ کند از سر بر مو زار بر در پای \* وی که کشان کمتر عنبر افشان زده
  - ۵ مرا دست غم آلود شد که بیان چاک \* که آفتاب سراز چاک آن کربان زده
  - ۶ گرفت که ز خش غبار از خط سبز \* سواد کفر عجب بر پایش ایان زده
  - ۷ نور و طایفه زدمت سید که ز تیب \* کو که دم زهر پیش آن ز نخلان زده
  - ۸ نزد که که رطافت ز دلیران بید \* که هر که دشت دل بهجو که کلافت زده
  - ۹ بر در چون کنم خود که در طریقت عشق \* ز مرد عشق بود هر که دم زورمان زده
  - ۱۰ نشان بگشود را بود سکنه نرسند \* خلاف عشق که بر حکما رو بران زده
  - ۱۱ مدار بر سر ز جرت در بیج آزان لبید \* که دم زدمت شایسته فرامان زده
- عالمی اعدا ضد یو خط طوس  
که بنده در او با بفرق کیوان زده
- ۱۲ لب شیرین دین ز شرب باشد \* زان بزم بر تر بجان مذہب باشد
  - ۱۳ طرف از پنہستم چشم تو و یار \* صد شوگر شیرین دینت شرب باشد
  - ۱۴ مکر رخ ز پا و خیال بر زلفت \* از بخت که ہدم روز و شب باشد
  - ۱۵ عمر که را ندیم بستی و مرارت \* تا آن لب شیرین تو در زار لب باشد
  - ۱۶ لب لب او داد مراد مرا \* هر کام روا از اثر یارب باشد





۱ آنادر چرخ حرم از آتش پاره کرد \* ز کشت روان کن برادر پستاره کرد  
 ۲ شد دامن دکن رمن از خون منظر \* تا آن که دامن پدل کن ره کرد  
 ۳ خون مراد غره نمر بخت چشم یار \* ابرو در او خوردن خنم اشاره کرد  
 ۴ آیم کرد در هر سکن اداش \* با آنکه رخته در جگر سکن غاره کرد  
 ۵ ناچاریم چه دید ز بخت خویش یار \* درد مراد و صبر خود از مهر چاره کرد  
 ۶ نمود باز دیده بخورشید آسمان \* هر کس بر آفتاب جوشن نظاره کرد  
 ۷ آنکس که سر بر بخت نهاده و داجان \* با بر سرش نهاد و عطر باره کرد  
 ۸ عبرت ز اشتیاق لغز تو یار \* دیوانه دار پیر بن صبر پاره کرد  
 ۹ نرسد چو که از نظرم یار بگذرد \* کار هر خواب من از کار بگذرد  
 ۱۰ دیوانه دار جامه بتن بکشم قبا \* یار از برابرم چه پر یوار بگذرد  
 ۱۱ باز در حسن یوسف مهر شود کد \* یار عزیز من چه سبب از کار بگذرد  
 ۱۲ نوک شمره چه خار بچشم خند دمر \* کز پیش چشم آن کس غار بگذرد  
 ۱۳ چشمش نهاده تیر جفا در کمان ناز \* زمین ترک مت تا چه بهش یار بگذرد  
 ۱۴ آزار که یار سرد قد کمر از دست \* دزد تیر سوده که دشت کد از بگذرد  
 ۱۵ چو که زلف جیب به تیر تو رود \* رادب نه صلیب و ز زتار بگذرد  
 ۱۶ رفت از بخت شیب دانه که تا آخر \* دشب چار این هر بهار بگذرد  
 ۱۷ منصور و دار بر سر دار کجای نهاد \* از هر چه غیر یار در این دار بگذرد

۱ کاش ز زده بخت بزدل نکشد \* زاده اگر بگویم خوار بکند رود  
 ۲ عبرت بهره کن سرفراز کرد و آن \* کن سر راه حبیب رگزار بگذرد  
 ۳ پاره پاره یار چون نظر جوده که شود \* پاتا سرم بر استامش بصر شود  
 ۴ هر چند پیشتر کنم بر جالب یار \* اندر دم محبت او سپستر شود  
 ۵ هر که بکوشن شمره اش دیده افکند \* نوک شمره بدیده من نیست شود  
 ۶ روزی که در حجاب باند خورش مراد \* کز دزد پیش چشم زشب تیره تر شود  
 ۷ در آینه که سخت تر از سنگ شایسته \* دایم که آه و ناله من چه اثر شود  
 ۸ در فوجی که کشتن خود بچو تو من \* سرور ندیده ام که به چه سپر شود  
 ۹ در دگر که هر سده ز تو در میان بودا \* زهر از دست تو است کجاست شک شود  
 ۱۰ دیکه برادر چشمه حیوان نیکند \* هر کس که از لب تو لبش بهره ور شود  
 ۱۱ عبرت بچشم سیم و زر از چه حاجت است \* کز گیمیا رشتن به یا خبر شود  
 ۱۲ آنان که از محبت جانانه دم زنند \* مردانه نزنند که از جان کم از زنند  
 ۱۳ هر که من بعد بیان هر که این کرده \* با هر که که عهد بایبند بشنند  
 ۱۴ از عاشقان دشته بکجای سخن \* کاینان بدو شتر تو با خویش شنند  
 ۱۵ افتاده ام چو سیه خاک ره بیان \* تا بر سرم زهر کوسیه افکند  
 ۱۶ پیداست از کز غم ناز سبهران \* کاین قوم هر برودن دلهامعینند

۱ بر دهن که راهبر دین بود و بران تنها همین نه زمین دین و مهر منند  
 ۲ ز نهرازان چشم سیرت فتنه جوی که غزه راه مردم میشا زیر منند  
 ۳ مقنون مشاطعت ز آد کز گناه باز نه شک چشم ترا کوده دانستند  
 ۴ عبرت من و حجت سلطان دین تیا  
 ۵ کاجایب از فتنه اقام نمینند  
 ۶ فخت دید و بد و کسیر نیما نه با شک که نباشد کسیر نیما نه  
 ۷ بنجاک کور تو از یک شک پیارم ز آب دیده من غار و کسیر نیما نه  
 ۸ چنین که آن بت طعنه عثوه آغازد نه دین که هر یک کسیر نیما نه  
 ۹ مرور است بین صد جریست قمرست چه دست داد دگر قمرست نیما نه  
 ۱۰ مراد من ز عزیزان جد که هر بزم جدا از منصفان کینفسر نیما نه  
 ۱۱ گو که بود و بسند عاشقان که برتر برادر عشق چه افتد بر سر نیما نه  
 ۱۲ برادر عشق من ز بهر آن دیکه اگر نه پیش قدم باز پس نیما نه  
 ۱۳ چه رفت جان که امر تن از میان برد ز پا فتاده غار سر فرس نیما نه  
 ۱۴ اگر حق ز سرم پاکشد مرا عبرت  
 ۱۵ کجابه داد و آن جان داد سر نیما نه  
 ۱۶ نه و جانم اگر از عشق تو بر باد رود برود جان تو که هر تو از یاد رود  
 ۱۷ چنین زلف و بنا که شریک باغ در گنبدی آید و سر کمر و سبیل همه بر باد رود  
 ۱۸ هر که در سبیل کم نیز نه از دست تو داد بلکه برادر هر از دست تو پیدا رود

۱ تا غم عشق تو سر مایش دست خونت هر که از کور تو از خسته و ناشاد رود  
 ۲ دور از دور تو بر باد شد هر حال و کینارم هر دم و جد بغض از رود  
 ۳ سید کش از رود و لیکونه پادمان زنده خانه سر رک دیده ز بهشیا درود  
 ۴ پیش روی یمن از صفت شاطره بخت باید اینجا سخن از حسن خدا داد رود  
 ۵ هر که را خانه هر گشت خراب از غم عشق در خرابات خراب آید و آباد رود  
 ۶ بجز عبرت هر که حشرین این تیا  
 ۷ هر که آید ز لبه سینه که از یاد رود  
 ۸ زین سن که بودم ز تو پیدا میروم خاکم ز دست جورت تو بر باد میروم  
 ۹ تنها من ز کور تو از زده هر دم هر کس رود ز کور تو ناشاد میروم  
 ۱۰ که میروم حدیث دماست زیاد من شیرین کجا ز خاطر فرما میروم  
 ۱۱ بسند جان اگر چمن باغبان تو را سر و صند بر شتر به از یاد میروم  
 ۱۲ تا روز شرب امید به هر بر فلک از خاکین ز دست تو فریاد میروم  
 ۱۳ از خوشی چون پر زده کان بروم می که چشم آن کجا پر ز یاد میروم  
 ۱۴ آتش دما زین که بسند بد عشق خضر سیر کرده و آزاد میروم  
 ۱۵ آباد که کمر خرابات کاند او هر کس خراب بشود و آباد میروم  
 ۱۶ بر آستان پیر یمن عبرت نکند  
 ۱۷ آید برار بسند که آزاد میروم  
 ۱۸ زلف صبر سجد کردن باشد دام مهر دیوانه مار ترن باشد



۱ آن هست که گویم بدترین بهار / افکوس که او دشمن جان دهن باشد  
 ۲ تا یار فرشته رخ ماهم با گشت / از در حشمت عمر ابرین باشد  
 ۳ آئینه هر صفت از ذکر نو دیم / زان حال که روز تو مهر روشن باشد  
 ۴ است و خراپم ز کیفیت چیست / زان و بجز ابیات معان مکن باشد  
 ۵ تا بد چه در روزن مهر تو خورشید / چون ذره برقص آمد و در روزن باشد  
 ۶ در داک ز بجران تو بر ناله جانم ز / که سینه بر آمد شرف من باشد  
 ۷ تا دامن آن در که ناپاید از دست / بر از کمر یک روان دامن باشد  
 ۸ عبرت ز جان فلک فتنه ایام  
 ۹ حد شد که درگاه حق نماند  
 ۱۰ چون نقش رخ در لبت تو ام در نظر آید / دود دلم از نقش عشقت بر آید  
 ۱۱ بزمیده ام از هر چه جان تاغم عشقت / این هر چه جان در نظرم محض آید  
 ۱۲ از دست لبست بختی بجز خون بوداری / مهری که بر بند لبست خود بجز آید  
 ۱۳ هر کس بکجا نماند بر تو مهر و داد / بر ناله که سر کان تو از جان پر آید  
 ۱۴ در بجز تو که نماند بر آرم زهر تنک / فریاد و فغان از جگر شک بر آید  
 ۱۵ در که و که زار که بزم ز فراقست / چند آنکه مرا سید شریه تا که آید  
 ۱۶ از حسرت لعل است آخر مهر تنکم / خون که در دوا از کمر زده در آید  
 ۱۷ حاله بغم بجز ناله مهر نماند / تا شام مرا که در از پی سحر آید  
 ۱۸ آید بهرم کاش طیب هر بهار / زان پیش که عمرم ز فراقش بر آید

مانند پر دیده شود و اندو شد / آنرا که رخ آن بر اندر نظر آید  
 از نظر م بند که شاه ولایت / از خواج که کون و کون خوبر آید  
 ۳ عبرت بجز ابیات معان کز خبرت  
 ۴ هر کس رود آنجا زهر و بخت کید  
 ۵ چون ناله زارم زهر تنک بر آمد / فریاد و فغان از جگر شک بر آمد  
 ۶ چون غمخیزین جگر صبر نمودم / تا کام دلم زان دین تنک بر آمد  
 ۷ پایت سر زلف تر شد تا هر شیدا / نام من سودا زده بانک بر آمد  
 ۸ شوخ که بستان مهر صفر بر دل زده / با داده دلان باز بهر تنک بر آمد  
 ۹ آن شاه بهر جای ما باز بهر تنک / با عاشق دل داده یک تنک بر آمد  
 ۱۰ آوازه ناله که ملاک من بود / از میکه با بانک دهن جگر بر آمد  
 ۱۱ تا با و صبا از رخ مهر برده بر آمد / بانک از مهر بهر لب لبک بر آمد  
 ۱۲ آن شاه که او داشت او رنگ نرنگ / حد شد که در دوا از کمر زده بر آمد  
 ۱۳ عبرت ز جان فلک فتنه ایام  
 ۱۴ شاه نشسته با دشمنه فریبک بر آمد  
 ۱۵ این به عیان در طبیعت بر الهوسند / شهاب زنگار در تو و آنان مکت نند  
 ۱۶ آنان که گشتند از تو بغیر از تو تن / نه عاشق جانان که از دوا الهوس نند  
 ۱۷ عشق تو جز آنکه بوز غم نیست نند / تو بوق جان تو ز در و آنان چیست نند  
 ۱۸ در کور و کجا بجز در راه گیس را / این خاک نشین که آخر چیست نند

آشفته ولا زابرساید دست نغیراد \* کاین فرقه دل باخته پدا در سائند  
 جان میرسد از شوق لب این نظرا \* زان پیشتر که لب رلب جانان برانند  
 نسبت نماند از خوشتر را بعد و هر \* کاین هر چه زودتر رخ او عقیبت نماند  
 اگر قافیه لارمران نماند که دلها \* اندر عقیبت نماند کن چون برسانند  
 چشم ترک از پله بود شکر نماند \* مستتر است که اندر عقب او عقیبت نماند  
 سائند جان زنده هر مرده ولا زرا

عبرت کز این طایفه عیثی نماند  
 کجاست کزین زانده عشق او خوشتر \* بجز زیات و کز عاشق تر سپید شود  
 چرا بجای خودم در عشق را که دی \* هر آنچه کاسته شد از تنم بجای افتاد  
 که ام آینه خاطر خار گرفت \* که صفت می گویند که زان زود  
 ز شرف حق رسیدم قدش نماند \* که راه کور خرابات را بمن بخود  
 که است بر خنجر رخ دور کوی زرد \* راندم ز سب کاسر سپهر کبود  
 خنجر پیش بازدم که در جهان عشقش \* زدا قتی که بر دآب آتش فرو  
 کز نشسته خار ز خط جفت ریش \* که نیش غیب او چون بهرست کرد آلود  
 سیاه دیده ام از مرد می در هر را \* بدو غنچه زودست و بدو رخ تو کشود  
 بکس نماند که این غنچه را که تو هست \* زود دمان من و عالم بر آرد و دود  
 بود عطا و عاقبت پیش من کن \* نه در خواب بل لم نه از عطا خوش شود  
 مرا که پیغم با وجود تو از خویش \* دگر نیز کجا انصاف خواهد بود

دوایر که چه بر غم من یک مرد \* با وجود تو که قدرت تقریر نبود  
 مرا امید بود بسم تو شرح غم هر \* خار را با هر زبان قوت تقریر نبود  
 یکا نماند خرابات که از زام کشته \* هر چه دیدم بجز حید و تدویر نبود  
 من را بخدا فاش شود انچه اندم \* من را بخدا فاش شود انچه اندم

بجو عرت اکرم هم ز کفیر نبود  
 بر که بگویم ز لعل لب جان کیر \* دم جان بخش میا زو مشن جان کیر  
 با دله لب و جان بن مرده اگر \* چاشنی از لب جان پرده جان کیر  
 سوزانم که این هر سر کشته دگر \* حار اگر در غم آن زلف پیشان کیر  
 لب شیرین بشو خنده اگر بکشتید \* مشک از سر شتر و کشت بدندان کیر  
 بکشت قف بر صفت شکر ز جنت \* چون بکشت تیر و گمان زابرد و گمان کیر  
 به کز خون مراد بخیر و تیر سم \* که تو را خون من خسته که جان کیر  
 عشق تنها مرا چه سرو سامان کرده است \* که سر زینت در این صفت کس آن کیر  
 چون خور است من رود آذانه از شرف تو  
 عبرت اردو من سلطان غم است کیر  
 چه خوش بخت است محو که چون تو عالم دارد \* بریده از عالم هر دافعت با یک دار  
 کن من از این راه عشق پیچیدن \* که هر کس که من جز عالم مشک دار  
 اگر زان قید اند طریقی عشق با تیرا \* مدار از و عجب زیر که هر کس در که دار  
 خدا را ما را این تخیل کن در ره که هر را \* ره بسیار در تیر است و فضا که دار



۱ میدان محبت هر سر سبز و دیران \* چو آن صید که اندر به ترادرسا شد  
 ۲ مرا با آنکه صد بار از سر زنده رودا داری \* یقین دارم که اندر هر بنو از آن برانند  
 ۳ پی صید و کم گسترده طبع دارم کیسورا \* چنانکه که قصه صید مرغ زیرانند  
 ۴ و لایک خط از آن ترک صید افکن شرفا \* که دایم در کمان بر قله قفت تا که داند  
 ۵ چه پاک از بول رود و بخترا که چون بخت  
 ۶ بدست از رشته مرغ مستیک دارد  
 ۷ هر چه درخت اینچه دمان باید داد \* بیش لب لب جان بخش تو جان باید داد  
 ۸ نه در کس سخن از لعلیت باید گفت \* خلق را که در از زلفان باید داد  
 ۹ خدمت پریشان از هر جان باید کرد \* در به منجه کمان نقد روان باید داد  
 ۱۰ آید اندک مانند تو در عالم نیست \* چهره است را بن و مردان باید داد  
 ۱۱ که گزین جوده و آفاق بدین حسن چهر \* بجان جان تو ابر جان جان باید داد  
 ۱۲ چشم از غمزه و دلا و زچرخا که ز بخت \* کجاست چو اتیر و کمان باید داد  
 ۱۳ تا که از رفتن هر قرآ کرده شوند \* عاشقا زان خط امان باید داد  
 ۱۴ محبت از که کشت ایام در این دیر کهن  
 ۱۵ بجز خواهرش هر بجوان باید داد  
 ۱۶ اگر من نظر آن سر و سیم تن دارد \* چرا همیشه جفا و ستم من دارد  
 ۱۷ صبی که ز تو زنده شود از آن سر زلف \* ز یک قصه و چین و خم و شکن دارد  
 ۱۸ غمده طبع آن لعبت که اندامم \* که از کمن رخ و از یاسمن بدن دارد

۱ بود که چو پروانه جان پیش نه \* که که بچو تو شمع در انجمن دارد  
 ۲ مرا امید رمانی که تواند بود \* ز زلف او که هر صفت صد حسن دارد  
 ۳ یک خانه که در آنکه تواند داشت \* ز رفتن که در آن چشم پر فتن دارد  
 ۴ را چگونه شود دل ز دست آنکه اسیر \* هزار پر سف هر در چه ذوقن دارد  
 ۵ ز یکده بیش بیش مرده را روان بخشه \* دم مسیح تو کو که که در دهن دارد  
 ۶ اگر تربت محبت گذارند شاید  
 ۷ که مرد و محبت آن سر و سیم تن دارد  
 ۸ یا ابر نظر چشم ز جفایان به بندند \* یا در بر رخ مردم بکشان به بندند  
 ۹ هر قصه که از آن زلف که گیرش بند \* آن قصه با هر سر و سیم تن به بندند  
 ۱۰ از سر تا نشود مشخه خبر دار \* غولت حریفان در کاشان به بندند  
 ۱۱ خوانند چه یاران سر سیم بکشت بند \* باید بر رخ غم در خانه به بندند  
 ۱۲ آخره شوال من از چشم تو مستم \* ز در رفعت که در اینجا به بندند  
 ۱۳ آید ز دیده از تو بسن نتوانیم \* که زده زده شکر لب از آن به بندند  
 ۱۴ تا ز آتش شمع رخ جانان نرسد \* بایست که در شب پر پره اند به بندند  
 ۱۵ که آنکه طبع را تواند از جان چشم \* اقل قدم از بخت مردان به بندند  
 ۱۶ با که در آن چشم که بخت چه عورت  
 ۱۷ رندان نظر از که در شمع بپایان به بندند  
 ۱۸ خوش رنده که جادو کوشه میخانه دارد \* با در کس نیست کج چاه دارد

۱. ایادور و سیریت فایز است از کفر و دین شکر \* ز جادو سحر نه دور و نه تخاص \* دارد  
 ۲. غم عشق تو بنموده دست جانم دلم نزل \* چنان کج که جادو سحر ویرانه \* دارد  
 ۳. من بر هم خدارا در صبا آنزلف پرین را \* که چنان زیر بر آرد سر حر ویرانه \* دارد  
 ۴. دانه گمان پر یوتا چه افکونگر دانه \* که بر کس را بیش سر کم از دست \* دارد  
 ۵. پر یوتا که سر پر دانه شمع خوش باشد \* کجا پر دانه از کونز هر پر دانه \* دارد  
 ۶. ز چند تا به کاش نه از سر و در خواجه را

۷. ز ابدان مکلف کعبه که انجالت بپسند \* عارفان هم بچشم هم بکلیف است بپسند  
 ۸. صورت را که نه از همه باده معنی \* همچو ماه و یک دیده نبات بپسند  
 ۹. اپاس تا سر بر پای تو که دانه چو ماه \* خلق اگر از نظر ابرو است بپسند  
 ۱۰. در چشم تو که شفته در هم \* که پیش از آن زلف کن است بپسند  
 ۱۱. و کز آن که کنفت نه گویند و شیرین \* که هر کس که روان لعل شکفت بپسند  
 ۱۲. همچو با سجد بند از کف و ز تار به بند \* ز بدان که بر رخ آنزلف چلیپاست بپسند  
 ۱۳. سر بر سر تر آینه پیش تو بر شستی \* حوریان که چنان چه ز نبات بپسند  
 ۱۴. صد قیامت شود از شورش عشق تو بر پا \* در قیامت اگر آن قامت رحمت بپسند  
 ۱۵. تا بپسند خدا را به اندر تو چه عجزت  
 ۱۶. یا صا پرده بر انداز رخ قامت بپسند

۱۷. بچین جبهه لغام زور هر که \* در آید \* در از روضه فرس بر ویش کش

۱. بچرخش آنم که یک جبهه ستار کلام \* بر شتم از سر هر دلقم ازین بر باده  
 ۲. بگو خنده اگر باز نماید لب شیرین \* کز از شور دانه نش لب انگشت باده  
 ۳. نه عجب که بر آید زخم رقص کن چنان \* زین شارت که بقدر شارت باده  
 ۴. عاشق آنست که هر جور و جاده که بپسند \* رخ ز مشرق تا به بر ادرت باده  
 ۵. بت پرست اگر چه چند بت روحانی مارا \* دیگر اندر همه عبادت بچان ناست باده  
 ۶. هر صوفی پذیرد که از باده صفای \* که می صاف ز سر نه یک که درت باده  
 ۷. من به چنان تو چه ازین پس نه هم چه \* پیش ازین هر تو آنست بهر که ناست باده  
 ۸. دلف هر که که ز قار باده بپسند  
 ۹. که در عجزت از آن چاه نکران باده

۱۰. رخ میدانه که با هر عشق او چون بکشد \* میکند از غنچه خون و ز دیده پر دین بکشد  
 ۱۱. می خندد سر و رخ و ز ابد بکشد پر بر ازاد \* یا رب این هر مرده بی زنده چون بکشد  
 ۱۲. و در چون افکار برین ساقه دوران بختی \* از کم کردن بجام جبار می خون بکشد  
 ۱۳. چون نشد مقصود بر از حق صحرایا \* در پایان چون تعلید مجنون بکشد  
 ۱۴. بی نیا زمر از هر عالم تا شد م عاشق پا \* عاشق از یکبار عشق فارون بکشد  
 ۱۵. در خشت زانم نه پذیر نقش خط و خال \* یک عارف در تو بر صبح بچون بکشد  
 ۱۶. از ساز عاشقان که در دوزخ تر نازاد \* عشق از حسن را بقدار ازاد بکشد  
 ۱۷. دست هر کس که رسد به دامن شعر بلند \* کار را ذوق سلیم و طبع موزون بکشد  
 ۱۸. تا قبول ابر مسخر افتد اشعارش که \* روز و شب عجزت بخواه که مضمون بکشد



اکاشش مردم چه از آید ما روت پریند \* تا هر که کو رخ آید به انوت به پریند  
 ۱ جز بزشتی نبرند اهریجان نام ز غلمان \* که بفرس برین طاعت نکوت پریند  
 ۲ و کبر آف نه گویند ز ناروت زمارت \* اگر آن ز کس ز فخر کو با دوت پریند  
 ۳ تا گویند که سر دلب جویمت چه قدرت \* قدر افرازد که تا مات دلوت پریند  
 ۴ چینیان از هر و جان بند و خراب روگرد \* که بر دم رخت آفتاب چه بندوت پریند  
 ۵ بکن چاک زمان نغمه بر آید شهیدان \* که بر خار تو ز رخسار باوت پریند  
 ۶ تا کند بخت خویش چه کافر چه مسلمان \* در رنبار که تا طاق هر ابروت پریند  
 ۷ اگر شرباز نماند که از غم زلفت \* بست دیوانه دل در هر هوس پریند  
 ۸ خضر از مضر اند چه عبرت بودایا  
 ۹ که قوطا هر شور و مفران روت پریند

۱ که دهر در سر زلفش کند زو کرد افتاد \* بکند دیوانه که کرد ز نغمه افتاد  
 ۲ تاخن فکر حکیمان نکند و آن که ای \* که کجا هر دزدان زلف که کبر افتاد  
 ۳ خواستم شرح و هم قه بهر آن تو را \* خاد را ز رخت زبان نقش ز تقریر افتاد  
 ۴ مرغ هر چه بخواهر تو که پرداز کرد \* اندرین دام طیبت بچه نقصیر افتاد  
 ۵ نه عده قتر من افتاد بفر دلا و مرد ز \* آخر همت در این کار که تاخیر افتاد  
 ۶ هر چه بکند مودید و نیفت و بام \* بکند تو ندانم بچه تدبیر افتاد  
 ۷ پیش از این در هر شب ناله اثر میگوید \* آتم از کوشش ایام ز تائیر افتاد  
 ۸ که بید پر حکیمان توان که وضع هر \* عبرت آزا که بهر چه قصه افتاد

۱ که عشق کجای قدیم تو اند کرد \* که زیر بار بلاشت خم تو اند کرد  
 ۲ حدیث عشق تو را آن رقم تو اند کرد \* که ترک بر برت چون رقم تو اند کرد  
 ۳ بر هم هم صفت عشق در یکنجند \* چه جا رنگ کسر آزار رقم تو اند کرد  
 ۴ بر آنچه قیمت ما در ازل شد از کم و بیش \* کمان کن که کس پیش کن تو اند کرد  
 ۵ اگر بدل غم از این بخت آسمان داری \* می در ساد خلاصت زغم تو اند کرد  
 ۶ بخوان حکایت حبشید و جام بهر خواه \* که خطا جام حکایت زجم تو اند کرد  
 ۷ که قدم بر عشق میزدند ز د \* که ترک جان و سر اول قدم تو اند کرد  
 ۸ بنیاد که در کوشش کشت سواد \* که قد کشن صید هم تو اند کرد  
 ۹ نبرد چه بر جود و آن مو بر مش \* اگر چه و هم مغرور عدم تو اند کرد  
 ۱۰ چه عبرت آنکه بند است پای سخنش \* تا خست و دهم خدم تو اند کرد

عقل حال و حال ملک عالم را  
 خطاب می گاه که تو اند کرد

۱ در دم کاشین ز تو بر ما خفا رود \* بر باز زلفت تو نه انم چا  
 ۲ خیزیم چون غبار و نشینیم در زت \* روزیک خاک کستر بر پرورد  
 ۳ بر سر سوار ششاه نهاده ایم \* بر باد اگر ره جوهر ششاه رود  
 ۴ در زیر خاک نمره مستانه میکشیم \* رست یار اگر بر خاک رود  
 ۵ بر کاروان که بار به بند کجاست \* دور از ابرو تا قدر زلف رود  
 ۶ تر قه که بر خط می رود و دلی \* مظهر که تیر غزه خوابان خط رود

۱ بجانم نیست در خور جو و جاسر یار \* یا به که جور او همه بر آستانه رود  
 ۲ آذمت که تو بر کجایت \* پشیمان از دستش بجز رو بجز آرتا رود  
 ۳ عورت بدون نرینه از کمر است پارس  
 صدره ز دست او بر شکر کجاست رود  
 ۴ که به شستم لب در او اشارت کرد \* که ترک جان هر خدیوه نرین بشارت کرد  
 ۵ بدین بشارت اگر جان دهم روا باشد \* که هر کشتنم ابرو در او اشارت کرد  
 ۶ بنار خانه هر چه بشارت بود از عطر \* نمود عشق خراب و ز تو عمارت کرد  
 ۷ اکنون ز لوث ریخته پاک فرود من \* که می فروشن به آب زرش همارت کرد  
 ۸ ز بکد بادریا در داغ زاهد بود \* نظر بیاگوشان از سر همارت کرد  
 ۹ حجب مدار اگر کام که کنی تخ است \* که در کجاست شیرین بعد همارت کرد  
 ۱۰ موصلاح ز عورت که عطر و خوشتر را  
 چشم منست در از کینه خاریت کرد  
 ۱۱ کمان کن که ز دست تو هر کجایت کرد \* که آنچه به تو امش آید هر کجایت کرد  
 ۱۲ پستان کن که ز دست تو خوش بدل \* که ز هر دست پستان تو آن کجایت کرد  
 ۱۳ لب و دایان تو ایست بر شتر روی \* ز مسدود لب تشنگان روایت کرد  
 ۱۴ رخ تو از خطرات هر زلف شکفت \* مرا بچشمه نصرت هدایت کرد  
 ۱۵ اصغر در در تو شد تیره از خفا خلقت \* و یا که هر اوله و نه در اسرایت کرد  
 ۱۶ که شراب من مایه ده که مرا \* و چشم منست تو کفایتش کنایت کرد

۱ خدایا با تو نرم که چون عورت  
 مرا زخم و لاشه تقایت کرد  
 ۲ زلف چون مسدود است بر زمین و هر سرش \* که دیوانه بود بند با تو نرسد  
 ۳ که تو انیم بر منزل مقصود رسید \* است ابرو که کمرن و هر نرسد  
 ۴ هر که رانیت صحرای عشق دلیر \* که بر شکر که به خضر است منزل نرسد  
 ۵ بشاید که رود ناله یی مجنون \* که شود که در پیران مهر نرسد  
 ۶ درم عشق که هر موج را زاد درایت \* رانده ام کشتی و دایم کین مهر نرسد  
 ۷ هم از کشته شدن نیت که نیت این است \* که بهم بر لب جان پرور قاتل نرسد  
 ۸ بت چمن که نماند ز جشش و صیغ \* بر کز از حسن بدان شعر و شایر نرسد  
 ۹ از ریاض زاهد خود بین بر در راه بدایت \* بحقیقت کس از اندیشه با طر نرسد  
 ۱۰ ز ادا آنچه به عورت رسد در پریافان  
 بر دیان تو از حیرت نرسد  
 ۱۱ شاه طرب و صر تو را میگوید \* که صحبت شهباز تقیت میگوید  
 ۱۲ و کجایم که از عشق و طردت گوید \* عشقت او را چه کن ای شکر که میگوید  
 ۱۳ زلف از عشق چه نوز که دست خبر \* ناز که این همه در کار زلف میگوید  
 ۱۴ رخ زلف من مشوق نمودن شرط است \* که کنی خنده جفت در هر خارا میگوید  
 ۱۵ دیوانه که نماند ز سواله داشت \* که تعلق بر زلف تو پیدا میگوید  
 ۱۶ آه که ز عشقش چه با میگوید \* خوشتر از کاش در آتیه تا شای میگوید



۱ از پیشتر که چه مطالب جرات که برش که تافت ز کین میگوید  
 ۲ شمع بدید اگر آن صحنم رسد را بیکان پیرد کیش میگوید  
 ۳ خبر از هر گلکش تا سر آرد با دگر ره بر زلف تو پیدا میگوید  
 ۴ آستین گشاید رخ اشکم جرات چشم از کیه جا زاده دریا میگوید  
 در نظر کن نظرش منکریه شود  
 از غایت نظر کاش سر را میگوید

۵ منکر و کوفت سیم دزد شود بر کس ز کیمیا حجت خبر شود  
 ۶ شد رفت زده رخ رخ من عشق آرزوی رسید چه کسیر ز شود  
 ۷ کرد که اندک اندک کوشش نصیب هر که رضایت هر کج و کمر شود  
 ۸ بر کس رود ز کور خرابات در غم با پا خود ز باغ دهم در سحر شود  
 ۹ در آن محان زدیستان جالب جان را غرضش که از و عشقش در بدر شود  
 ۱۰ در راه عشق هر که نه کام پدید در هر قدم و چار بنزدان خطا شود  
 ۱۱ اندر طریق عشق تواند قدم نهاد مردان هر که تیر و راسپهر شود  
 ۱۲ که در زور آب جفا میکند دیکه آن کز لب پیاله لبش بهره در شود  
 بر کس که خاک پا بر رخ کشته چشم  
 جرات صفت ز مردم صاحب نظر شود

۱۳ هر که امروز بکورت اقامت دارد خبر از شورش فردا قیامت دارد  
 ۱۴ با میدر که تو را چند و نسیم شود هر سر کور تو عجز کیت اقامت دارد

۱ چشم چار تو بر دخت مرا از کجی مردی که دختش لب است دارد  
 ۲ هر چه فریاد به دوش است شیرین حلقه بهر اکر کت کوه مدست دارد  
 ۳ گنبد بر عهد گویان جفا پیشه کن که دلم کرد و از این کوه مذمت دارد  
 ۴ سر ازاد از آن شد ز حلق کجاست سر خط بند که آن قد و قامت دارد  
 نکش منت کس را من از این پرست  
 که بن شاه نجف لطف و کرم است دارد

۵ بهشتی که برنش کف افتاد مرا هم از کوشش هر چه اشتباه افتاد  
 ۶ بنجاک راه کف پیش اگر افتد بر کج از چو اینش کف افتاد  
 ۷ فاد راه دلم جوش بر نغمه اش قدم نهاده بسته دیکه افتاد  
 ۸ کلاه فقر ترک به است و من کردم از آن پست من از این نه افتاد  
 ۹ طبع که هر ز انسان نیکنی که دلخ باطل از و بر در ماه افتاد  
 ۱۰ عزیز صفت شد چو یوسف جان برش ز چاه طبعیت با وج جاه افتاد  
 ۱۱ هر در شکر که پیران سر ز بخت جوان که ز زهر بند مار بجای افتاد  
 خط تو هر کجاست از ان شود بخون  
 چه عبرت آنکه کف بشود ان کیه افتاد

۱۲ غیر از غم دلد از مر امار نیاشد یار ز بختان چون غم دلد از نباشد  
 ۱۳ آینه چسبنا فتو و شوق از عشق از و در یقین قاهر امار نباشد  
 ۱۴ از دار چه پروا بود آنرا که بدست آرد آن دار نباشد

۱ حال هر سودای شوریده چه داند \* و کس که زلف تو گرفتار باشد  
 ۲ و زهر هر بس نقطه موهوم دانت \* هر شکت که گزشته چه پرکار باشد  
 ۳ چون منبر کین تو را بعت چینی \* ناله بجا کشد تا تار باشد  
 ۴ گویند که اقرارند از تو بربندی \* زینهار هر پیش کس افکار باشد  
 ۵ هر کس که نشد عاشق و دیوانه و سرست \* در مذبح من عاقبت و شیار باشد  
 ۶ ما را همه آفاق اگر دشمن جانند \* جز هستی حیدر که آزار باشد  
 ۷ عبرت بکنین بدگیش را که جزا کسر  
 ۸ بر خلق خداست و سالار باشد

۱ بجان ناکه ز مشروط نشن خواهم بود \* سستب خوار بر اهر چن خواهد بود  
 ۲ اگر که بخوابت ز مشروط نه نامی \* خفتی است که پانام و نشن خواهد بود  
 ۳ هر که را ظلم باز در جان سراپا است \* کوداد و جد و زاین بایه زاین خواهد بود  
 ۴ فتح تریز میزنند و دیده مشاه \* در جرش تا بقیامت که ان خواهد بود  
 ۵ در بر حضرت قانون شه و در شریک است \* حکم او بر سر این هر چه روان خواهد بود  
 ۶ تو یک یک میز و این از این یک یک و یک \* رطل ما از مشروطه که ان خواهد بود  
 ۷ مستبد است مکان در تفران که کوه \* جاس مشروطه طلب باغ جان خواهد بود  
 ۸ همه دانند که در راه وطن مالت \* کترین چنان دادن جان خواهد بود  
 ۹ عبرت از فتنه کن ناکه که در ملک عدم  
 ۱۰ خفته پدید است که من بعد زمان خواهد بود

۱ باشد دودان تو شیرین پر لایه \* در سوخته اندک نظم مشک لایه  
 ۲ هر کس چیده ظلم و ان و لب تو را \* آب حیات نیت که شکر لایه  
 ۳ بخشد بکام لذت جان یک بغیش \* باشد ناله کشن جاز و تر لایه  
 ۴ باشد که از لب زخمندان یار به \* طوبی بر خنده که هر در و رات بر لایه  
 ۵ لذت اگر بخت پیران بر نه خلق \* ما را بود مصاحبت آن پسر لایه  
 ۶ خواب از خیال حیات نداریم پیشتر \* پیدارش است چه خواب کوه لایه  
 ۷ پند مرا ز جان بشنوا هر که نیت \* چیز بر روزگار چه چند لایه  
 ۸ باشد لایه با هم گفتن و لب ز \* و با زجه که گشت شود پشته لایه

۱ عبرت بخشان شکت نیت  
 ۲ اندر ذاق مردم حال که لایه  
 ۳ بخوام از نویسم به آن پسر کاغذ \* ژآب دیده شود شسته سر به کاغذ  
 ۴ ز سر زهر نویسم به شرح بجا از \* قدر آتش آیم خواره کاغذ  
 ۵ چه نام آن لب شیرین بنام درج کنم \* مراد و زلف ملک پر شک کاغذ  
 ۶ به شرح منبر پیشتر رقم زخم که دود \* ز بوسه او پر زخم کاغذ  
 ۷ کنم چه وصف لب لعل و دانه نش \* شود زده لوله نظم پر از که کاغذ  
 ۸ بوسه بکنم که ده لایه نسیم صبا \* خدا را از من خسته هر بر کاغذ  
 ۹ حدیث زلف در از تو را کنم کو تاه \* که بهتر است بود هر چه مختصر کاغذ  
 ۱۰ بر آه باد شوم خاک عبرت از بر د \* ز من بخت آن یار تو سفر کاغذ



نجوم در بوسه ساز حیدر را  
ز مشک آس باید مراد ز کاغذ

۱ شربت ز دست خیر کجا انقدر لذت باشد که زمر از قبر آن پیر لذت  
۲ و شام پنج از آن آب شیرین گرم اندر مذاق جان شود چون شکر لذت  
۳ که چون ترنج عجب آن سرو سیمبر باشد نعل باغ جاز از اثر لذت  
۴ عذرا لب تو سرور آن طعم جان دهد آرزو نعل کفش جازت بر لذت  
۵ از دست خرم و شیرین و گوهری اف بدمن و تو بود پشته لذت  
۶ صد شکر که از دست آن عشق بر بار پشته بود از پشته لذت  
۷ که باخیل دست شبی را سحر کنی کرد و کجا طعم تو خواب سحر لذت  
۸ اجرت سخن بوی که در گوشتش نبود اگر بذا لطف به کس لذت  
۹ لذت رستم و مرغ قادی بود  
۱۰ اندر مذاق مردم نیکو سیر لذت

۱۱ تو ای بد نیر و عجب مر اناه و ملاذ مرا بجز کست نیست در معاد ملاذ  
۱۲ اگر برانیم از در که غایت خویش کجا روم که مرانیت جز در تو ملاذ  
۱۳ برانده از دست اسیرم از مراد بار در آیم از در که چه مقصود افلاذ  
۱۴ ما به ناله تو فردا با از آن کامروز بجز دلا تو گرفته ایم هیچ لواذ  
۱۵ کلمات زبانه که پیچ سر از اطاعت تو چرا که در تو دارد کجایات افلاذ  
۱۶ بجز مرغ چنگ میزنم عبرت بین رسید یایم که زار افلاذ

حزین السراء

۱ هست شرد طه باز آید به ایران غم مخور درین بجان ملت در دین جان غم مخور  
۲ که بهارستان خزان گشت کجاستان چرا دین شود آبادان کرد کجاستان غم مخور  
۳ مجمع شرد طه خوانا ز پشته بر که کرد بهوزلف وستان کرد پشته غم مخور  
۴ ریف شرد طه باز از بند اخوان خود می شود آذاد و می آید کجاستان غم مخور  
۵ کرد اگر محمد از شرد طه با پادشاه حاصلش کرد از دست اعرابان غم مخور  
۶ چند روز روید اگر شد ملک کشته می باز کرد دوزب کجاستان غم مخور  
۷ ظاهر شرد طه خوانا ز کز ازید اگشت آخر اورا خوشن کیر در کجاستان غم مخور  
۸ چون شنید شرد طه با پادشاه کجاستان کجاستان کجاستان غم مخور  
۹ اجرت اندر بند استبداد غم مخور  
۱۰ شرد طه باز آید به ایران غم مخور

۱۱ آخر عمر از حرم رخت کشیدم بپایر شکو خدا را که شد عاقبت من بخیر  
۱۲ عاشق مشتاق را غیر تو مقصود نیست که کجیب رود یا بجرم یا بدیر  
۱۳ هر که چه تصور رفت بر سر دار فنا دید که جز یار با نیست در این دار غیر  
۱۴ دیده ز میر قدرت میز نشسته هنوز باشم خدا را دمی تا گذشت سیر سیر  
۱۵ در ره جانان خویش جان بده و دم که دم جان پر دوت زنده کند چون غیر  
۱۶ هر که تند و ریخوت راه باید بدوست رانده شود که به طمع بود یا ز پر  
۱۷ خواهر اگر شاه مانده خود خواند پاک شود فقر و عشر و بخر بال و بریر

غزلینک

۱. عجزت از خواندنت بنده خودم کن \* بادشهر کن غلو خوانده فدایش نصیر  
 ۲. آنکه ز خوان عشقش بخورد و ببرد  
 ۳. روز خود هر چه هست خود بخور  
 ۴. هر کس که دیده بچون کند یار \* آنکه خویش را ز ادرات به بند یار  
 ۵. خرمی که گشت که قار بندوست \* فرخ ترک خست زلف سست یار  
 ۶. آرزو جانت که بود اندوه با نهان \* حریفه شهر بود دین تو شهنش یار  
 ۷. تا این که گشت بدیدار نه زینت \* من بچشم بجان و مهر خود گزید یار  
 ۸. تا چشم به چو زبانه که گزید \* جانم ز مردم ادرات سپید یار  
 ۹. آسان توان گشت ز جان یک شکرست \* کافه قبول خاطر مقرر پسند یار  
 ۱۰. آرزو شده ز بند من سر و کار رفت \* زلف چاه سبزه تهنه یار  
 ۱۱. که تندرست بجز از درد و آگ است \* از آن مرگش که شد در من یار  
 ۱۲. برین سخن از آن شده عجزت که کند  
 ۱۳. شهرش حکایت از دین به زود یار  
 ۱۴. هر که چمن افکش با تو مستکار کار \* روز و شب ادراد غصه و تیار کار  
 ۱۵. زاده خلوت نشین یک نظر از چنندت \* افکش از عشق تو بر سر باز کار  
 ۱۶. پای مسترین ز کسر نمود تو است \* دیگر از این پسر مرا خست بخت کار  
 ۱۷. آفت مرا با جنت آرزو می رسد \* نیست مرا با رخت با کمر و کذا کار  
 ۱۸. حتی ز عشق را مهر شمردم بچ \* بجز از کینه هست اینجه دشوار کار

غزلینک

۱. هر که بپند چمن در پ زلف جان \* عاقبتش از فقه با نیت و زنا کار  
 ۲. رد کند از عشق را مغفرت یا قید \* نیست با قوراد و بحث و با نهار کار  
 ۳. پیش من عاشق شیشه من زینت \* از که نهان دارش هست پدید کار  
 ۴. عجزت از آن که ده لم پیش خود عشق  
 ۵. زانکه ندیم و که برتر از این کار کار  
 ۶. آرزو ده که شود جرات از جفا یار \* که بر رخسار خویش کن بند رخسار یار  
 ۷. مشک و دودن طین رقیب لیک \* آسان بود کشیدن با بستر یار  
 ۸. سست است جوهرت کشیدن با رخت \* او ز غیر را بشیم از برادر یار  
 ۹. یار از برادر است جان خواهد ار کش \* ما بچ جان خود طبعیم از برادر یار  
 ۱۰. یار در درد و کوه و دشت نام اگر دج \* ما را لب بیک در درجه دعار یار  
 ۱۱. ما سر ز خاک در که او بر سر کشیم \* بر باد اگر رود سر و یار یار  
 ۱۲. بیکانه من ز خویش نه تناسل که نیست \* از خویش که که شود و است یار  
 ۱۳. که اینچنین نرود آن زلف بر قفا \* بسیار هر فقه چه دلم در قفا یار  
 ۱۴. عجزت صفت ز مردم حاجت نظر شد  
 ۱۵. تا گشت که دیده با خاک یار  
 ۱۶. دام ره ماطره دندار شد آخر \* دیدی که جل سبزه بر ناز شد آخر  
 ۱۷. زانکه که بر مصلحت بدر سب طری \* از عشق تو شوریده باز شد آخر  
 ۱۸. آن شمع که در دام ریای بود عهد عمر \* در بند تو ای شوخ گرفتار شد آخر



۱ از ترت غاب لب خفته غالت + کشته دلم خسته بهار شد آخر  
 ۲ در سبزه زلف تو مهر چرخ زده اول + شد رنج پیش تو ز غار شد آخر  
 ۳ زاده که بر منکوبه با به پرستان + و دیگر که خیم در غار شد آخر  
 ۴ عبرت که بهی داشتی ای دست غریبش  
 چون شد که چنین در غفلت غار شد آخر

۵ هر که گوشت از من و جان پر بند یار + با پای خوش می رود اندک کند یار  
 ۶ آفتاب آن ترک که بخت به ام جوت + آسوده آن دل که بود در دست یار  
 ۷ خوابم که جان شاکم در مشروب لی + دین جان نه پسند که افق پسند یار  
 ۸ مانند غنچه خون جگر بخورم به دام + از حضرت لبه دهن که شد یار  
 ۹ نسبت ده بهر دشت را که بیشتر + قدر کلاه در بر قد یار  
 ۱۰ بی با و سر و دیم چه بل از قمار او + شاید که در رسم بگرد یار  
 ۱۱ عبرت به ام جوت همان یک جان دهد  
 گو را امینیت را نه ز بند یار

۱۲ هر که به پیرانه سر از هم آمد به یار + کشته بفتوا بر عاقبت او بخیر  
 ۱۳ خواهر که نقش از عکس فرید در او + لوح مهر خوش را به کن از نقش غیر  
 ۱۴ ما سر کو تو را سکن خود ساقیم + شیخ شد اندک هم ساکن در دلب دیر  
 ۱۵ نیر در آفاق کن تا که با نفس رنج + خدمت پیر کن تا دیت بر سر  
 ۱۶ طبع منست که شکر از خط فرمان ویت + تا که زاده تو را از خود چون که بر

۱ در ره جان خوش صدره اگر جان د + بارو که کند زنده تو را چون عزیز  
 ۲ خدمت صاحب دلاں هر که کند ز جان + عارف کا شد به چو جان و بر یار  
 ۳ رفت در آخر بسا و تحت سیاهان بود + در خط فرمان او دیو دود و حشر و طیر  
 ۴ شاه ولایت به بنده حاضر خدمت + کرده غوغا در قش خوانده خدایش نصیر  
 ۵ که سخن کس تر بکسر عبرت شود  
 دکنه نه است باز لفظ حمار از حمیر

۶ میزد باد بهار ز خوش بطف جو یار + خرقه چین بر از ما مر و کیم یار  
 ۷ از بد و نیک زمان با هیچ که نیستیم + در هر حال با جان برب ما و کار یار  
 ۸ تیرا که از نصبت او باشد عین الم زدم + جام اگر از دست او گیرم نمیکدم غمار  
 ۹ که دما بشیر تا کشت از زهره خورشید + یار باین آید از ده که شد به خوش یار  
 ۱۰ هیچ محضر چون خوش شعر ندارد در بیان + هیچ بستان چون قدش سر ندارد در کار  
 ۱۱ دیده نه با بجا بر سینه روید از ان چین + کا ندرا و نه بای آن سرو سکن سیاه کار  
 ۱۲ میزد و آه که از عشقش چه بر ما میرد + که جام دلبر و قتر و شکر و دکن کار  
 ۱۳ وقت آن آمد که از پند او عبرت برد + داد در نقش عدل خدیو کا علی کار  
 ۱۴ افتخار امی لم نصیر کن ز در شوق  
 بر در اختر و ان تا بند روبر و افتخار

۱۵ من از بغال غزل خوان اگر که باشم شیر + یقین که میکشم آمو بر تو با شمشیر  
 ۱۶ و که بر سر کس هر کجا بجا نماند + چنین که زلف تو در بدن جوت دیر

۱ اگر زلفش از خط سبز تو است چو ر **بسته میداد ز خاک سر گشته نه بر**  
 ۲ مکن در آینه آن اسیر یار ندوخته **که هر چه زده ترا آینه هنوز باشد در**  
 ۳ ز دیدنت نه تو بگذر آنکه مستحق **بر آنجا آب فرو نتر خورد و نکرد سیر**  
 ۴ **بند پیشه عشق به قدم عبرت**  
**آینه گشته در این پیشه آب نه بر تیر**  
 ۵ طایر جان که در این دانه افتاده اسیر **هر دوش میزد از لکزه خوش صغیر**  
 ۶ مرغ جان طایر قدس است و لیکن چنبر **صحت را شده در دانه جسم دیر**  
 ۷ در خوشگونی زنده بود و شیخ ریا **این قیامت براننده بالاسر غیر**  
 ۸ ره ندهد و بجز آب است معان ز آب شکر **در بر لب زیا بانه اردنه و بر**  
 ۹ از لک زانچه مهر نبرد صفت زاک **نزد طلعت دله در دانه عکس پذیر**  
 ۱۰ خیز تا نمره مستانه بر آیم که نیست **در دانه سحر و در شبانه تا شیر**  
 ۱۱ من از این باک نه دارم که بریزم زخم **ترسم از این که تو خون منست دامن گیر**  
 ۱۲ هر که را هست نظر در رخ منظور من **جز تو منظور نه دارم که تو در نیست نظیر**  
 ۱۳ **که چه مردم دلی از بهت حیدر عبرت**  
**گشته ام من بر نقش خود دلم و زامیر**  
 ۱۴ دل صبا بود از آن زلفش پرین بر آن **کهنتر از کهن طره جان من آن**  
 ۱۵ آن تران شد دلم از شدت چادر عشق **خواهرم درم شود آن یک زندان من آن**  
 ۱۶ که کشیده یعقوب هر که بجز بشیر **خیز و بر این آن یوسف کفان من آن**

۱ در دندم من و بر کمر شکم نیست علاج **زان رخ و لب شکو و کله دران من آن**  
 ۲ بر رخن تار و در چشمه چشم بجز **خبر من آنکه و خرامان من آن**  
 ۳ چاک شد این ام از ناخن غم بهر رفو **رشته و کوزن از آن طره و شرکان من آن**  
 ۴ آنکه را نهد زنده را تا بر خفت **خیز و یک شیشه می از میکه نهان من آن**  
 ۵ آب و قات نسیم تو سپارم سرو جان **بوی از خاک خرابان چه خور آن من آن**  
**آینه در دیده چه عبرت کشم از این صبا**  
**که در از خاک در شاه خرابان من آن**  
 ۶ بخت مرده کله چه در جام یور **بر آینه منتر ز طرب آینه نوز**  
 ۷ مست میشا و شود چون به باد سحر **چیز نیست ز خود مست تو تا نفع قصور**  
 ۸ هر در سر خوش و بخت نظر با نیت **چه تران گفت تو مست و سر مست خود**  
 ۹ که تو غمان بجز راحه بهشتی چند **با چنین حسن برت معترف آینه قصور**  
 ۱۰ به تو عکس هر من رو بجز آینه آورد **کند مرا تا تو در دانه باز کرد معور**  
 ۱۱ عشق در پرده هر با ختم آینه چلیم **این نه ترانیت که در پرده بانه مستور**  
 ۱۲ عارف از لک کجاست نظر بر رخ یار **زاده از از قصور است هر اندر پی حور**  
 ۱۳ بهت نزد یک توحی بشو نایب صفات **در دانه ذات بود از تو صد در حور**  
**بند جابلو نموده است بهت بهت یک**  
**غایب است از نظرها و تو از فوط ظهور**  
 ۱۵ ز عشق آن صنم کارم بر سواد کشته آفر **ز کفر زلفش اسلام بر سواد کشته آفر**



غزلیک

غزلیک

امن اول بار داسم که عاشق بر شکر شتم \* که از عشق خوشتر کارم بر تو ای کشت آخر  
 ۲ نه تنه من بشید ای کشت از عشق او کارم \* که کار هر که عاشق شد بشید ای کشت آخر  
 ۳ من هم کشته بودم بار در زلف پریش شمر \* چو نه بار دلهار به تنه ای کشت آخر  
 ۴ کو نام از خودم قرار دادم و دیر رو \* که کار تو بیدارم ز خود دانه کشت آخر  
 ۵ که در یوزه عمر رفت بایه در دلهار \* ازان در یوزه آمارت به دانه کشت آخر  
 ۶ رخسار آستان قفس را هر که چون عبرت \* که کار هر که در شکر به چانه کشت آخر  
 ۷ غیر از عشق تو ندارم غم \* شدم که بجز این نیست مرا بهدم دیگر  
 ۸ عالم هیچ دست نه بهر تاشش \* در عالم عشق آرد بین عالم دیگر  
 ۹ و در آید که آید تو به دهن \* از هر بن ترکان رودم ز غم دیگر  
 ۱۰ و در هر محرم من مرصه که به چینی \* آید بهر حقیقت دیگر مریم دیگر  
 ۱۱ که گرفت کف پریشان جام تغالین \* جام و کرا و دیت جم دیگر  
 ۱۲ که بدم نشین تا که مر با تو بر آردم \* که عمر فغانه است مرا بهدم دیگر  
 ۱۳ و نقد بهستم که آن لب که به چینی \* در دست سیمان که خاتم دیگر  
 ۱۴ کشته در آفاق و ندیدم در انفس \* غیر از هر عشق مهر خاتم دیگر  
 ۱۵ و او با غم جهان تو دارم و درک با این \* شدم که ندادم بجز این غم دیگر  
 ۱۶ باد و خن بهر باد با هر طبع من  
 ۱۷ آفرج و که بکند آدم دیگر

غزلیک  
 حرف الزام

۱ حکایت سپه روستا نشسته تریز \* زیاده از جهان بد قصه چلیز  
 ۲ چنان شد آتش این فتنه شد و در که انداز \* با در فتنه به خاک خطه تریز  
 ۳ حدیث شکر شریعت از انوار به افراق \* کن ترست ازان دستان شور و گلیز  
 ۴ ز بر خون جوان سبز خط وطن \* بهر صفت نکت خاک خایه پیز  
 ۵ بجاک بیک پایخت خل خط تا حشر \* نسیم میزد و ازان زمین صبر آیز  
 ۶ ز داغ بزرخان لاله و شکر دلم غفلت \* محوان مرا تبا شکر سبزه و خیز  
 ۷ بهین نه صدر این فتنه رسیده که بود \* در این فتنه صد خازان خالت نیز  
 ۸ نه آدم مذکر در دست کم ز جود استند \* بخون خلق کنند آن کسان که ندان نیز  
 ۹ که که داد به اسلام کفر را ترجیح \* در خون مسلمان کجا کند نیز  
 ۱۰ بپار و در بر دگانه آیت الله \* نه انشور بود روز خردست و نه نیز  
 ۱۱ جز بستان شایسته طاعت  
 ۱۲ ز دست فتنه بدان استند هر کجیز  
 ۱۳ چه خواستم که دهم شرح شور شر تریز \* میان خلق پا خوت شور رستا خیز  
 ۱۴ در هیچ و در دکه با این طاعت آخر \* نه نام مانده تریز میان نه از تریز  
 ۱۵ چو نه از سر جان گذرد که که رو \* زبان جرات بود که تیغ دشمن تریز  
 ۱۶ در خصم شدن یا که مشتق از سر جان \* بود صلح که را که نیت دست سبیز  
 ۱۷ ز جان خویش بیچاره دست بشوید \* که که دست تریز شغال و پارس کیز

۱ پیشتر که در قمر ز لیر بود که در ده طهر کز در زبان سزید  
 ۲ بچار باده اگر خون مر خوریم دوست ز داغ بزخاں رود سینه نو خیز  
 ۳ شربست بر نیز آن زمان نوشیم که به رقیب بود ملک خرد پر دین  
 ۴ تبار هر چه چک نیز خدمت  
 ۵ غنچه بهر بختش فرای چیت آید  
 ۶ روزی که که بر سر من بگذرد باز در قدش ز شوق کم جان و سر نیاز  
 ۷ خواب که دشمن نظر جوده میکند سجاده آوردید که آمد که غار  
 ۸ جز من که میروم ز چشم است او بر هر که بگر کند از دست اختر باز  
 ۹ رویه بچار سینه صبر ز تریش هر کس که که خدمت آفرود سر خور  
 ۱۰ صبح امید ابر نظر میکند طلوع بنام او چه نه که چان بست باز  
 ۱۱ کس را بصید خوا طوطی دست نیست غیر از کند زلف خم اند خم راز  
 ۱۲ کوته کم نظیرت زلف تو را که هر که در طول که بشود این سخن دراز  
 ۱۳ تو بان چشم است حریف اعلت شوم که یک که ز باده مرا کرد پل نیاز  
 ۱۴ این شود زفته چشت اگر برد عبرت پناه بردش باشد جها ز  
 ۱۵ دارم دین که که کایان در کشت  
 ۱۶ بر خردان فرد دنیا سر زنانه  
 ۱۷ منتر غود باز کرد جید باز یاران صد کسید از این رند جید باز  
 ۱۸ بت ابر و در آمد سجده امام شهر منت خدای که در یکده است باز

۱ روز درون منتر و شمع آتش شد بر شیده که بود بر زندان شهر راز  
 ۲ سر که بشمارا حقیقت می رسد آنگس که طر که ده چو زامره مجاز  
 ۳ از هر که طهارت باطن کرده بود در خنده به تو ابر زانده این ناز  
 ۴ اراجیه غم اگر در سجده فرزند شد که که به فارغیم زرتخانه پل شب ز  
 ۵ هر کس بر چه است ندارد به پیش او سجده ز بر که به زرتخانه دستیار  
 ۶ آید که است قد جان کور سر تفتی که با شش تا به در سجده بر رخ فرار  
 ۷ زینان که خون خلق بستند و بخورند عبرت بر پناه بت چشت  
 ۸ خورشید آسمان ولایت که در خنده  
 ۹ ذرات کانیات پایش سر نیاز  
 ۱۰ بر آستان تو هر کس نهاد در نیاز زرت بر همه عالم اگر غایب ناز  
 ۱۱ در آینه زلف آن بت طراز تقصیر است که محو در ازل و ازل  
 ۱۲ حدیث زلف در زارشش بگو که تا غیر سجد به پایان بگو تر پردان  
 ۱۳ مرا بخت زلف تو دست رس چو نیست نهاده ام بدست بچو حقه در نیاز  
 ۱۴ شبنم یاد بگو که که دم از زلفش گفت بجز از این قه ناز در نیاز  
 ۱۵ هزار بار سر مرا که ز منند به تنج چه شمع بس کنم بکف ز کوز که اند  
 ۱۶ میان ما تو آن دست که ابر جات حقیقت است چرا بکشد هر مجاز  
 ۱۷ زان سر بکشد ساید کند بگذرد بپاس بر معان ز سر کشت ز نیاز  
 ۱۸ جهان جود و پادشاه درویش که است بنده او از جانیان محار



۱. هر که گوی تو در سر فکرت مرا - بخوان بدر کهم دیار دشت - بنده نواز  
 ۲. کنون که و صدمه نشو و عبرت  
 ۳. میان آبش جبران او بگردد باز  
 ۴. ناله با میکند آن لبست خندان باز - راه دلازم زنده از غمزه غمناز باز  
 ۵. تا بگذرد از آتش خیرت میران او - گشت با کچه آن در آتشگاه ساز باز  
 ۶. تا کند بر او ارض حق این پر کار افتد را - طغر شکم راز و لایحه ابراز باز  
 ۷. طایر هر چه از عشقت پروا بشوخت - در بهار خاک گویت چون کند پرواز باز  
 ۸. باز چند کرسی آن لب جان بخش را - نه عرش باشد که در عوالم اجاز باز  
 ۹. شام آن پرده که از جلوه بر آید - پرده دلا کار هر ندان شاه باز  
 ۱۰. تا که صدف آید از وجه و طرب و شمع - غلب اندر گشتن بر کشید آواز باز  
 ۱۱. همچو بخ افروخته بود اینک روان شد محو - در شمار بر محسن طبع سخن پرداز باز  
 ۱۲. در رسید انجام عمر ما چون عبرت کنیم  
 ۱۳. شرح عشق و دوستان عشق آغاز باز  
 ۱۴. هر در اندیشه آن غنچه داشت هنوز - که بار یک در آن مهر داشت هنوز  
 ۱۵. که ما بر سر آواز دهن رفته و باز - تر آن خنده سر بسته داشت هنوز  
 ۱۶. شب عشق تو هر آنکه شد و صبح دید - سخن از زلف در از مشرب داشت هنوز  
 ۱۷. در دلا ریت که در عشق سخن میگذرد - که آتش بر موقوف پادشاهت هنوز  
 ۱۸. عارف پاک که ره ز حقین برد یار - شیخ در سینه خلق و کلماتت هنوز

خواهر را غم بپایان شد و از شدت صفا  
 ۱. در دشت رنج غم بود زیارت هنوز  
 ۲. ز سحران سر زاده و درخت ز بهم - دیده اش بر ره شیرین گشت هنوز  
 ۳. گوش بر تربت محمود و درو بین - که چو بن نام ایازش بر بادش هنوز  
 ۴. چشم روان ابر و شرکان لغت باز - اهل آن تیر که دیدر بکاشش هنوز  
 ۵. کفر زلف تو هر دوین مرا برداشت - ترک چشت زلف بدون حالت هنوز  
 ۶. بخ چرخ بود داغ غلغله می عشق - و نذر او از دوزخ و رشید داشت هنوز  
 ۷. پیر شد عبرت و اندر سرور دیده او  
 ۸. شور عشق است تو گوئی که جوهر است هنوز  
 ۹. از دست شیرین شراب قح شورانیز ریز - باده در ساغر بیا و خمر و پرویز ریز  
 ۱۰. تا زلفه خاک ما بر باد از غم ساقیا - در قح زان کشتن آب طرب انیز ریز  
 ۱۱. از کم از آب این رنه ان درو آتلا - هم پای ده قح هم باده را لیریز ریز  
 ۱۲. زان شراب لعل تمام مشکو که گشت شیر - مغز جان اهر مر که و دهمیز ریز  
 ۱۳. در چمن برخواست چون بوی گل و باغچه - باده در ساغر بیا و گلین نوحیز ریز  
 ۱۴. تا نیز بزد که از سر بیستان شمع شمر - در کلو شیر جعه زان دار و بر نیز ریز  
 ۱۵. روز روشن تا چشم تیره تر که دوش - بر پاش رخ براد زلف غنیز نیز ریز  
 ۱۶. دست و ساعد را بخون عبرت آلا تا چرا  
 ۱۷. خون او را ازینم زان غمزه خونیز ریز  
 ۱۸. مرا که نام سیاه است روز رستاخیز - در کج زلف تو نیت دست آویز

ص ۱۳۹

عزالت  
حرکت التین

جلوه کرد در هر خشنه جانست و سر \* خود را در شرد در آنجا هست جانست و سر  
ایک چاش ز جان جو بار آب زندگ \* نبش زند لب جان بخش جانست و سر  
هر چه در سر تراختش میکند غارت و لیل \* کفر زلفش رهن مهر و زدا پاکت و سر  
خاطر جمع است کاسباب پریشان تن \* جمع کجا اندران زلف و پریشان تن و سر  
و تنها نه کرده ام من درد و بجز یار را \* یا بصورت یار وصال یار در است و سر  
ره نه دارد در مقام عشق جبریر این \* این مقام و مرتبت مخصوص است و سر  
نیت که گوشت و باد و زقا فون عدل \* کفر در کفر و علم و پر است و سر  
عمر که را نباشد بهره از علم جدید \* حاصلش از دولت شرط و حرمت و سر  
بر عمر که است عبرت و تنها و در کاران  
و تنها و با سلطان و حرمت و سر

دشمن ز طره جانان است و سر \* در سخن مردم دیوانه است و سر  
کس آید از زلف تم نیت و سر \* بر زلفش که چنگ زند جانان است و سر  
ویرده هر که است بر سر آب زندگ است \* در خاک است جانان است و سر  
یار بگویم این کجا کان دیر آشنا \* چشم غایتش بر سر کجا است و سر  
از نیت زان و از حاد است و سر \* که نامز است کوشه میانه است و سر  
چون کج عشق در هر دیوانه است و سر \* دیوانه را مقام یویرانه است و سر  
عبرت حذر غایت و زفا لشکر در دست \* و امر که است بهین دانه است و سر

عزالت

ص ۱۴۰

نیکشان مرغی یار است و فراب \* سر از لحد بر آید روز راست خیز  
ز حرمت لب شیرین سپرد جان فراد \* تیغ کاه و کوفت کام و ز او پر و یز  
خیل لطف تو در شر که از و فایز \* هنوز دست بر ده شتر من سپر و یز  
اگر تو تیغ کش من سپر بینه اندم \* مرمت در هیچ او تو راست را سر و یز  
بنایر باید کشم جفا تو را \* مرا چه از سر کیت نازده بار که یز  
بیر من که چشم تو من پر اینم \* هر که بکمر از دست میکند و یز  
بب نایده جان عزیز من ای کاشش \* لب تو را بدم که مت جان عزیز  
کوه تخت بمرت غم جان ساقه  
بیار جاسر از ان باده طرب انگیز

دیر که بر سر دیم و دیر شدیم باز \* باز کج این مردم فرزند شدم باز  
دادند از ان سبزه خط هر یک هم \* در عشق بر کشت و دیوانه شدم باز  
در شهر چه جابرین دیوانه نداده \* چون تیغ نهان در من و دیوانه شدم باز  
صد شکر که از صومعه و خانه رستم \* و لقمه که میخانه شدم باز  
در میسکه با منجه کان عهد بستم \* چنان بگشتم سر پیای شدم باز  
اشمی که بود شمس و قمر تقبل از کجا \* از دونه اش ددم و پروانه شدم باز  
شد رهن بر من آفتوخ به فکون \* در شهر بر نه رود که شدم باز  
از دانه خال شیش راه دلم را \* در دلم کسیر از آن دانه شدم باز  
از خوش مرادند کجام مهر و شش \* از جو تیش عبرت بکجا شدم باز



۱. مرا جا کشید دیر معان بسر ✦ خیار بر سرم زان آستان بسر  
 ۲. بدستی جام و دستی زلف ساق ✦ بفرم ساق پیر معان بسر  
 ۳. کتاب و خرقه و جام و صراحی ✦ مرا باشد ز اسباب جهان بسر  
 ۴. براه عشق تا گویم سبک سیر ✦ مرا لاذ با ده یک رطل گران بسر  
 ۵. بخنجر لور زان آب زنگار ✦ که تالاب نشسته کار آستان دانا بسر  
 ۶. تو را در ترک از ابرو و شرکان ✦ چه صید دلم تیر و کمان بسر  
 ۷. پیشتر خار کج چیدن نیز زد ✦ تا شایه مرا زین گلستان بسر  
 ۸. ز بستان جهان هر تاش ✦ بهین بالار آن سرور و ان بسر  
 ۹. پناه و پشت عبرت از حوادث

ولا حضرت صاحب زمان بسر

۱۰. دارم از ان لب شیرین بوسه بوس ✦ بر سر زخم زخمت آن دست چون کوس  
 ۱۱. حال دلم جدا ز کمر دوراد بود ✦ چون حال بچ که دگر است در نفس  
 ۱۲. آهمن و دهر و روت در دنا بکوش ✦ کاین دهر تو حسن غار و دنا بکوس  
 ۱۳. خاک ریت قدم که نرسد بر سرم ✦ لیکن تو پا غریب ای کفر بر سرم  
 ۱۴. ناچار یکیشیم به ان صبر پارس ✦ بردان وصال تو چون نیت دست بکوس  
 ۱۵. امن بکف ز را طلب پانیکش ✦ میویم از پله تو مرا نیت تا نفس  
 ۱۶. در پیش که هزار خط پشتر بود ✦ تا از طریق عشق گویم باز پس  
 ۱۷. اجرت یک عشق بخوراده به بر کس ✦ کاینجا نشسته است دنا حضرت ز نفس

۱. عزیز مصر راحت شود خیر ارش ✦ در آدونه بدین جوده که یازارش  
 ۲. دلم به ام زلفا و شمع کو قار است ✦ که است به رخ مصر ز جان خیر ارش  
 ۳. شدم شمع ز غزاله بصید گاه و نا ✦ که خون شیر خورده آهوان خوش ارش  
 ۴. بصورتی که بر دست از قصور عقد ✦ نظر کن که تو را نیت تابید ارش  
 ۵. که بدیده مغر نظر کن و رنه ✦ نیاده است بدین دیده عکس ارش  
 ۶. کند ز شاد پیشان چو زلف مشکین ✦ که بشکند در جعبه بر برتارش  
 ۷. ز خواب ناز چه بدار کش در عالم ✦ هزار نیت برانگشت چشم تارش  
 ۸. ز شوق چهره کس تر عشق را بهر ✦ چه خواست فاش کند بخت خون تارش  
 ۹. که که صحبت کمر آرد ز کد عت

چو غلب بیا به نیت از غارش

۱۰. ز پیشان نبود تا به دست کامی پیش ✦ که است زبیره که آن کامر که از پیش  
 ۱۱. بجز تم که چه صیت است اندر عشق ✦ که از بلا کند در دندا و توش  
 ۱۲. چشمت زنده پیش و کم نیکو دد ✦ شراب نوشن مخور بخت کم پیش  
 ۱۳. بیا بکشت فقر و پلایب ز سرین ✦ که سر فرو دنیا رو بیا دیش  
 ۱۴. که که دین و دهر از دست داد و عاقبت ✦ بجز تم که چرا کافیت در عیش  
 ۱۵. که کم پیش بکام افکن و که جدور ✦ من آن نیم که دهم فوق نوش ارش  
 ۱۶. بود که چه نیت کند عطا و عتاب ✦ مرا که بجزم با وجود تو از خویش

۱ زمان عمر من اندر فراق رفت و رفت خایه و صد تو در خواب محال اندیش  
 ۲ بجز زخیر که در قهر عجزت  
 ۳ که کار به بد دل نموده در پیش  
 ۴ در دهر اگر دایره آلوده ز دربان باز جمعیت اگر جول پیست پیشان باش  
 ۵ در عقد مهر چو بد رنشت بد بود با در دلب زایل کنی در آن باش  
 ۶ در پایش اگر چو کرمی افتد مصلی در سر زلفش ز ماده چکان باش  
 ۷ طوفان بلا بر خاست رونق خجسته ای جی در شقی آتشین آلوده ز طوفان باش  
 ۸ گفت که نباید بود در صورت او چیران از این بخت زین گفته پیشان باش  
 ۹ با نفس هوا چون خوش جوان باشد رو عقد مهر در آید ز لبش باش  
 ۱۰ اینجا عشق دیدل قافیه است و تو میری از دیده عشق اینجا پیوسته تو چنان باش  
 ۱۱ شیخ است و همین دستار دامن سجده سجاده زین صورت پیغمبر آینه که زبان باش  
 ۱۲ در در میان عجزت بر سلسله عشق  
 ۱۳ فرمانده بر از خواهر فرمان بر جان باش  
 ۱۴ هر که نیست است عهد جانانش سخت باشد حیات بر جان باش  
 ۱۵ و آنکه از جان ضایقت دارد که کوکب یه ترک جان باش  
 ۱۶ جلد این جلد را ببیند از دهر که باشد بر او بر جان باش  
 ۱۷ زنده عشق را که مردن نیست بجز کار آید آب جو باش  
 ۱۸ ماکا فرم من اگر که زلف مشهر بجز حکم است دیا باش

۱ آه مرا که عشق در سر نیست بهت جوان کور لب نشتر  
 ۲ سر و بالا که الفت گشته بر چشم خویش نیست نشتر  
 ۳ پست را که بکنده لب کشی به پیش دامن خند نشتر  
 ۴ هر جمعیت چون در عجزت  
 ۵ بسته طره بر لب نشتر  
 ۶ که چشم تو سر است دست برد ز بخت نگم منت از این سر و کار زاده نشتر  
 ۷ چشم محروم تو به باده مرا که در خواب دهن نوش تو به هیچ مرا برد ز بخت نشتر  
 ۸ سخن ناصح ها قدر نداده در گوش نماند آلوده عشق تو ام آلوده گوش نشتر  
 ۹ بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری سر بر آرم ز کعبه چشم از سینه خود نشتر  
 ۱۰ بگو دارم من از آن مطمع کوس و کنار چون پادشاه دارم از دست تو نشتر  
 ۱۱ خواستم زلف درونم نشود فاش و یل عشق بر دشت زلف از دهر زلفم سر نشتر  
 ۱۲ خبر از من بر سینه برغان چمن که هم که از شاد نفس واقعه خود نشتر  
 ۱۳ در شرف از میکده تا محضر حاضر بر دند عشق و محبت و شعله مرا در شرف نشتر  
 ۱۴ در قیامت ز کدورت چه عجزت خیزد  
 ۱۵ هر که از باده عشق تو سفته به نشتر  
 ۱۶ بایک نه عشق و شعله پیش تو خضر نشتر مرا ز میکده بردند دست هر چه به نشتر  
 ۱۷ بگو شش من زنده تا حدیث شمع را بنید به میسر می مراد گوشت نشتر  
 ۱۸ بگو شمع که این باد را که بر دمنی چراغ میکده هر که نمیشود خاموش نشتر



۱. که کند خون سیاوش که پیش راه   
 ۲. چشم است و لب می پست منجه   
 ۳. که بخت لب جان بخش با خال سیاه   
 ۴. بریده شد ز کوس یار تا پایم   
 ۵. هر تو سگدل آید بخش اگر منی   
 ۶. نشسته نشسته تقو و زنده چون محبت   
 ۷. که که از مرغان عشق شد بهر شتر   
 ۸. هر کس که گشت کور دلارام ز شتر   
 ۹. محمول هر که دانه خالی بود بهر   
 ۱۰. که بخت بقا در عشق که در طرب   
 ۱۱. هر کس که گفت حق مقدم بود عشق   
 ۱۲. شب تیره کاروان بره آن مبرکات   
 ۱۳. فیروز روز که شبی با تو روز کرد   
 ۱۴. آید بعد پیش حال تو آفتاب   
 ۱۵. که که اگر گشت جازای غم خورد   
 ۱۶. محبت بپذیر عافیت حق کی رسد   
 ۱۷. دست که دستگیرند دست کامشتر   
 ۱۸. انچه که از در میانه هر شتر   
 ۱۹. بچسبست کشیدم با شتر

۱. در سرم رفت و چه بود از عشق   
 ۲. جز در مطرب است و در   
 ۳. حقه بکش در میخانه را   
 ۴. شک که این خرقه صد پاره را   
 ۵. چه بگو که خردشت زمیت   
 ۶. ناله چه نه چند کفر بسچو جام   
 ۷. جام که آن دست بورین بود   
 ۸. خوش کن از باده عشق ط   
 ۹. تا باد بازنیا به بخش   
 ۱۰. محبت از آن بهر که پیوسته   
 ۱۱. مرا فرموده بود از بار او شش   
 ۱۲. بر فتم خانه هر روز از بخار   
 ۱۳. چنان خور که جان من بفرست   
 ۱۴. چه چکم میزد شد من مطرب   
 ۱۵. مرا اندر حدیث آورد عشقشتر   
 ۱۶. ز چشم است ساق من خرابم   
 ۱۷. ده بر قول زاده کوش ساق   
 ۱۸. پا تو به زن بر آتش هر   
 ۱۹. که تا کیمم فرو نشیند از جوشش

حدیث و اخلافت نهت عبرت

از دینوشن این نسیه می نوش

۱ کجور نه سخت باشد حیات بر جانشر  
 ۲ که ز سخت دل یارستت عهد کرد  
 ۳ نه تاب دگر بجز آن یار صبر کنم  
 ۴ بسته عهد دلم با فراق یا چنان  
 ۵ چه حاصل از دم و صبا که چه دوام بود  
 ۶ بجز زحمت صحت نرشد آباد  
 ۷ نیمه کفر خاک آب جو از آن  
 ۸ نه مر و عشق بود بلکه بود الهوس شد  
 ۹ شد است تا که شاخوان مقرر عبرت

۱۰ شد خیر ملکی ز جان شاخوانش  
 ۱۱ تا که گشتم از رخ چون ماه پارسش  
 ۱۲ روزه که دیدش دیدم را فروغ  
 ۱۳ بر من ز مهر یار یقین شد که نامام  
 ۱۴ احد بار چاک نشسته خود را تا ر صبر  
 ۱۵ ازین آتش که در دلم افکند زخمش  
 ۱۶ از برق آه خویش نه دیم حاصل  
 ۱۷ جز آنکه سوخت خرم عمر از شرارش

۱ کجا دیدم آن دین و نیم جان شدم  
 ۲ عبرت زبک در دهر من زعد گذشت  
 ۳ عاجز شده است پیش دهر از شمارش

۴ دیدل بر و تقیم در خفاه باش  
 ۵ تا که چه بود بسته میان دانه میکش  
 ۶ تو یوسف ز چاه طمیت پا بر دوان  
 ۷ بنام نقش خاتم مهر نام مر تضر  
 ۸ چندین بار منجه کان سحر چه غیبی  
 ۹ گویند دیدن رخ خوابان صواب است  
 ۱۰ ترک که که ریخت خون من یکت هرا  
 ۱۱ خواهر کرد از حوادث آیم میسر  
 ۱۲ عبرت بر و تقیم در خفاه باش

۱۳ ندلب میگون خود در درجه هوش  
 ۱۴ طالع س نباشد بچنین جوده در فگار  
 ۱۵ فراقه نتوان داد ز خورشید خورش را  
 ۱۶ عشقش علم افراخت چه در کور دله  
 ۱۷ در چاه ز نمدان تو چاره در افتاد  
 ۱۸ تا که دهر از هر عاشق مشتاق  
 ۱۹ لطف کن ولیکن نه مر از دهر هوش



۱ یارب که گویم که مرگت ز پسید \* کاین عاشق بچاره چه بود که بش  
 ۲ خطش نه اگر هر که است پس زچ \* مرش من افزا در زورست کاین بش  
 ۳ نغودا اثر در دلش آه مرعرت  
 ۴ باز که شود ملک سیه رخ ز کیش  
 ۵ صفا بر طبر خاک پا جان بش \* ز سر که در بش پرتا بر جان بش  
 ۶ اگر چه جمع عشق راه میخوایر \* همیشه چون سر زلف تان پرتان بش  
 ۷ ز بلباس قیده بریز و عریان بش \* ز بلباس قیده بریز و عریان بش  
 ۸ ز یوسف در سن دجانه قفسه کتر کوی \* مرید آن رخ و آن ملاه و زخندان بش  
 ۹ سر و لب یسوی چون که پشته است \* بزیب به قدر سر جانان بش  
 ۱۰ بخت بختان یا فخر چه خطا کنه \* پیش خاستن سر خط فرمان بش  
 ۱۱ سر صبور خوش را بسبب روده \* سر و قدر و فارغ ز سیرستان بش  
 ۱۲ نغمه است یا که در زمر خوش و قلاوت \* غنیمت باش و ز جان خاسته بجان بش  
 ۱۳ بهر که عهد فردا بتر از جفا مشک \* بهر خوش و فاکن در دست پیمان بش  
 ۱۴ چو لاله که نهد دست فتنه داغ بدل \* کشت ده روزه کس بهر غنچه خندان بش  
 ۱۵ همارا فاجعیت هست که بر عیبت  
 ۱۶ غلام در کشت نه خرابان بش  
 ۱۷ انعم که فقیر ز بند دهره ز جودش \* کشت نیست که باشد عیش ز جودش  
 ۱۸ کن چو دستخیزد که کشت حاتم طای \* طومار جاش طر و زنده است ز جودش

۱ نه آید پشه که دارم ذات عاوش \* کو که کیدش بر فزون و جودش  
 ۲ آزار که بر باد غرور است بیاید \* بر باد آزار که عاود شودش  
 ۳ که بکند به پیانه مر که در صراحت \* بر عکس رخ ساقه با جوده جودش  
 ۴ آنکه شیرین دهنان هر چه بگوید \* فقه کند هیچ ز دشنام درودش  
 ۵ در دیده و هر کس بجز او راه ندارد \* آن جبر قیامش بود این جودش  
 ۶ عبرت بخت میرو و در دوزخ و غیرت  
 ۷ اقبال طافه او نود و دوش  
 ۸ از دست بترین تو ایستد جوش \* کیفیت دیگر دم شتای پیش  
 ۹ کینه و عهد و جم وقت است که کش \* در جام بود با دهن چون سبوش  
 ۱۰ بر دار ز رخ بر رخ و در خمن صبرم \* یکباره بن زان رخ افروختنش  
 ۱۱ بکشته سر زلف تو کشفه بر دست \* ناراست دلی چون سر زلفه مشکش  
 ۱۲ مارا رخ رپا تو تو رسم ناگوش \* صد بار کوی تو بود و دوی ز کیش  
 ۱۳ آزار که بود بدم هر سه ده نکاری \* که کج ز شش باید و این منقش  
 ۱۴ دیکو کند کج ز رو سیم به عیبت  
 ۱۵ آزار که کفایت برسد و خوش  
 ۱۶ کینه که با هر کشت ساش \* خوشش با داک خوشش بوده است عیبت  
 ۱۷ بناچارش بجهان صبر باید \* که که دارد آسید و عیبت  
 ۱۸ چه سود از چهره بناید که دارد \* نباشد تاب دید از جاش

۱- جز این کان بخت حیرت است عیش \* در کفر نیت باشد در کمالش  
 ۲- اندام جز خیال بود و در پیش \* گویم جز حدیث خطاه و خاش  
 ۳- جدا از غریب رخسار شست \* شبیه لب در بوی چون طاش  
 ۴- نفیم و صد او با دهر احم \* لب زخم خون خود را که حدش  
 ۵- دلم خرم شود چون باغ فرس \* چه نیم قامت طوطی مثلش  
 چه عجزت با خیالش بر که گوید

ناله فرق دادن از خیالش

۱- ز لب لطیف بود نا زین من پیش \* چه جان بین بود اندر میان جانش  
 ۲- بفرخیش شدیم از آن دکان سخن \* هنوز است بکام حدوت سخنش  
 ۳- زنده به برین از دست شوق چاک کج \* که دید سینه او را ز چاک برینش  
 ۴- اگر که غنچه به چندان نشر را \* کجا بجنده در باز شود دینش  
 ۵- چنان فریاد سرگور او که زرد پای \* غریب نیست باشد اگر سر طیش  
 ۶- در شکسته خود را در او بگویم باز \* بچشم آفتد اگر تار زلف رنگش  
 ۷- نسیم با صبا مشک پز خالیه بویت \* که نایف نهفته است ناله سخنش  
 ۸- کجاست سر و خرامنده سنبه من \* که لاله آب شود پیشتر از سخنش  
 ۹- دلم ز عشق چه باغ بهشت سر بهشت \* نسیم با دوزخ ان گذرد و سخنش  
 ز جوی روز قیامت چه بیم عجزت را

اگر بجز شمع کند ابرو سخنش

۱- نیت در مکتب عشق به قانون قصاص \* و در جوهر زبده اوقیان استخلاص  
 ۲- ترک چشم تو چه خوبان که بعد از یزد \* تا به آنست که در مانده رسم قصاص  
 ۳- خوش بودی بچین بادش ز فضا کنون \* که شد از باد صبا طره سنبه رقص  
 ۴- آتش عشق پیفته اگر اندر مهر کوه \* آب کرد و دگر کرد و بود بسجی قصاص  
 ۵- نیت از او در عشق تو ام امید بجات \* نیت از حقه کبیر تو ام راه خلاص  
 ۶- چشم است تو اگر خون جانی ریزد \* بهشت را بر نود تا که زنده دم ز قصاص  
 ۷- حایب را خبر از رتبه ازاد در نیت \* در این مرتبه را قدر شناسند خلاص  
 ۸- خیزد در مجلس شور بر بزم حجت که نیت \* بجز این در کمال از غنچه ایام خلاص  
 ۹- و طوافش ز صفا سر کنم ز انکه مرا \* بجز این در کمال نبود کعبه خلاص  
 ۱۰- تا که در تنگ پان آدم الفاظ بلع \* کفایت من شده در بحر معانی خلاص

بسم بر خاک در شاه نیت حجت

تا دست جان بین مرده بچشم ز غص

۱- زنده عشق که از در کج کشیده خلاص \* ز حقه حایر چه جوی بر سر استخلاص  
 ۲- شدم اسیر چه در دام عشق دانستم \* که این کله گدوم در کمر خلاص  
 ۳- میان شهر چه من عاق بود و کنون \* به شاعر شده دم شهره عوام و خلاص  
 ۴- بجز عشق که بر سرچ اوست در یانی \* برادر که بر مقصود کشیده ام خلاص  
 ۵- بین تر قص زلف در لای نسیم صبا \* ز باد طره سنبه نه میر از رقص خلاص



اسبور از خانه درون برون بجز  
 بگو که دست و مهر خویش انکه دارد  
 مردان ز در که خویشم خدا را که دگر  
 کند به جرم و جنایت چرا ملک صبح  
 صداب و اندک فتنه کنان را  
 بد که می افتد کم کدر جبرست  
 خواص آب بقایت کنجاک درش

پس از چه جان بن مرده میدهد ز خویش

بشنو زلف تو نیاید خلاص  
 که بزن کس نستاند دیت  
 جان ز فراق تو نزارد بخت  
 نیست مرا جز تو چشم امید  
 حاکم مطلق توئی و جز بجز  
 خاک درت آب حیات از آن  
 عشق کند ز ابد صد ساله  
 عاشق اگر که المشر از رو بود

عجبت از اوصاف می و لی

نیت کنی با خبر آلا خواص

شیرین از دبان و مشک گرفته قرض  
 جنت طراوت از رخ تو برده عاریه  
 از ابرو و رخ عرق آلوده است فلک  
 از رویت آفتاب فلک دام کرده قرض  
 که در نبات شده دانا بخت  
 دنیا که شیده اش ستم و پیغمبریت  
 رخ که هست بر کمر و پیش زلف و نیت  
 سخن صدید و در روز آن هر نفس دام  
 خاقیت که آب بقاریت در نهاد  
 جبرست تو تا وصف می شتر گفته  
 شام که بجز و کان زهر و دت را زده  
 بر سر زانقار نهد تا که استخوان  
 از خاک استخوانه اش گرفته قرض

مدر و شش ز پر تو میخانه کرده قرض  
 خورشید آسمان که ضیاءش عالم است  
 آب قبا که زنده که جاودان دم  
 بر ماه بهر نیت یا راز جلال و جبر

۱. در پیش بر سر بدن دلها که قدوم زان طره و زخا سیه دانه کرده  
 ۲. مرغ هر مریحان لاله نبود زان در چین زلف تابان لاله کرده  
 ۳. مجنون که در جبین شده شهر علی دیوانه از این هر دیوانه کرده  
 ۴. تا کشته ام غلام نام زمان زمین سلطان عصر افروخت اندک کرده  
 مردانه که مزین شده عبرت براحق  
 از در کج که بهمت مردانه کرده قرض  
 ۵. مجنون جبین از این هر سخن بخت قرض دیوانه زوجه پیرودن بخت قرض  
 ۶. هر زن لب دمان قوت ز بوی دانه است جان و با هر صد فتن بخت قرض  
 ۷. مرد و شیر زن رخ زبا گرفته است مرد و عدال از ان قد موزون بخت قرض  
 ۸. زان درج در رفته یا قوت بجز کمان لعل نه لب لوله کنون بخت قرض  
 ۹. شهید از دمان در دست طبر ز بخت دمان رنگ لبان با طبع خون بخت قرض  
 ۱۰. راه خرام در رسم بریدن کمان و زلف که و آهوس نامون بخت قرض  
 ۱۱. مجنون خراش بر سر ز چشم لب است لب صفا ز کرب مجنون بخت قرض  
 ۱۲. تا که در داف غم ز سر دین لب صفا و کوه و دشت ز کرب بخت قرض  
 ۱۳. از فقر رست است و تو اگر بخت کج کوه در از خزینة قارون بخت قرض  
 ۱۴. تا بگند پیکر به با غر خراش و ترکس ز لاله با کله کلکون بخت قرض  
 عبرت صفا هر طبع رو با رخ  
 کز و صفا قلب خدایون بخت قرض

۱. تا سر زان چاه تو سین غدا خط افرو و حسن دور تو را و غمبار خط  
 ۲. جز خط شکفام تو بر عاقبت کج بر برگ کمر نه ز شکست خط  
 ۳. از جو دانه پرده کشیدم بر در ماه تا کشت ماه دور تو را بر ده دار خط  
 ۴. دور تو را ماه چه نسبت که ماه را نه شکست طره و نه شکب خط  
 ۵. کوه که از بخت طرح ناله بخت برگرد ماه حاضرت آن کله در خط  
 ۶. روز سپید امر جان چه شب سیاه سر زده که ده رخ آن کله خط  
 ۷. از برگ کمر نه میرا که بزه سر زده شک و میده از کمر خط  
 ۸. عبرت ز کلمت خط او تر دانه  
 ۹. کور است از بخت تر یا دکار خط  
 ۱۰. آن که در هر از رخ زلف در غلط دانه ز دست برد بان زلف و خط  
 ۱۱. آن دانه ناز خال سیه بر عذر او کوه بود ز خالیه بر سینه خط  
 ۱۲. دمان جاده در تیر عشق و دست عطر مانده قمر بجهت است و پارس خط  
 ۱۳. شد عطر با طهر و الحی که جویم با قمر ما کند که بدین خط  
 ۱۴. چند بر زرد در ستره صواب تا چند خط دور اندر خط  
 ۱۵. در شیر رخ و تحب و شعله از قفا من مانده با صراحت خط  
 ۱۶. لب نشانه کان با دیه را بود که دیم ابتدا ده صبره را بود صبره از خط  
 ۱۷. بچون قمر بر چه دانه مرا که من حکم تو را نه ام از تو قمر خط



جرت که نتوان شده از در دست

درمان در دواست در آن لحظه

- ۱ مردم غم نورس مژین کنی باط
- ۲ ساق زباده کهنم تازه کن نشا
- ۳ رطوبت گران بده که سبک بران کند
- ۴ زان پیشتر که باریم بدیم از این ربا
- ۵ تا بچیده دور زمانست با طهر
- ۶ سازش ط با زو بشرت بچین باط
- ۷ بسیار را که نیا شیم با وضو
- ۸ اندر سبط خاک نمایند نسب ط
- ۹ خوش باشد از مزاج مرده که طعم
- ۱۰ شیرین ترست چون بشکریا بد خطا ط
- ۱۱ آتش ز خنک تر مر افد از فیه
- ۱۲ که گذر ز میکه از در و رقیبا ط
- ۱۳ عبرت اگر نبود و جویع نبود
- ۱۴ اندر میان خالق و مخلوق ارتباط
- ۱۵ طرشد زمان خفته و اندک نشا ط
- ۱۶ باید ز کاخ بر دوسر گستان باط
- ۱۷ شده تازه روزگار کن از دم بچ
- ۱۸ خیز از شراب کهنه مرا تازه کن نشا ط
- ۱۹ بنظر دگر سبط زمین رست از بهار
- ۲۰ سازش ط کن که بود که باط
- ۲۱ بر پاست ده سرو سهر در کنای جوی
- ۲۲ طغش کوفه دست برون کرده از خطا ط
- ۲۳ پس روز نونش ط نورس ز کوفه
- ۲۴ تا تازه دور ویم برون زین کنی باط
- ۲۵ او ز خنک دارد و تر دایم
- ۲۶ بنود میان زاهد و ما بچ از باط
- ۲۷ عبرت براه عشق و جد خطا
- ۲۸ هر کس قدم نهاد در این ره به خطا

حرف لقا

- ۱ نظیر آن قد و قامت کند اگر عطف
- ۲ ز رستخیز گوید سخن دگر و عطف
- ۳ کجا ز روز قیامت دگر سخن میگفت
- ۴ شب ذاق تو را دیده بودا که د عطف
- ۵ حدیث روز قیامت که بر سطل بود
- ۶ چه دید قد تو را که د مختصر و عطف
- ۷ سخن زیوفت چاه و رسن گوید اگر
- ۸ که بدان رخ و زلف و ذوق نظر و عطف
- ۹ دگر ز چشمه جوان سخن گوید بچ
- ۱۰ پسند اردین نوشن آن پروا عطف
- ۱۱ رود ز خاطر او داستان چه زنج اگر
- ۱۲ جدا ز دست شبر را کند سحر و عطف
- ۱۳ ز سبید و کسر کشت نماید
- ۱۴ کند پیار غم میرا که گذر و عطف
- ۱۵ چه عاشق بنرست در زمانه و باد
- ۱۶ گرفته عیب عشق زین نرو عطف
- ۱۷ بود عیان که نباشد بغیر عالم عشق
- ۱۸ همان بهشت کن او مید بد خبر و عطف
- ۱۹ ز راه عشق به بند تو پا برون دهند
- ۲۰ ده به جرت از این پیش در و عطف
- ۲۱ ز وجد سامع دعا تر بر قصر به خیزند
- ۲۲ چه خواند این غزل نغز را ز بر و عطف
- ۲۳ بیا ز نوغز ما بود خدا حافظ
- ۲۴ ز هر بلا بود ادا دعا حافظ
- ۲۵ اگر چه آن قد و بالا بلا را برست
- ۲۶ دعا را بر دلش را در بلا حافظ
- ۲۷ که چشم تو هر چند مرد مر با ما
- ۲۸ بود ز چشم به مردش خدا حافظ
- ۲۹ به پیوسته عشق بین که نیست تو را
- ۳۰ ز بهر بهر این قوم به نوا حافظ
- ۳۱ شبرای بکف آور شکریا بود
- ۳۲ دعا نغم شب اهر هر قرا حافظ

## غزل

ص

ایرید بر معانی که از طریق صواب **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

## غزل

ص

## حرف العجب

چهره بدو دنیا رحمن بفر صواع **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**



۱. احوال آب بقایت در سران کسرا \* که از زلال لب لعل او کند تجرانی  
 ۲. پستیار زلفش مطیع من شد هر \* با بید و دیوانه رو کند مطیع  
 ۳. چنان نموده فراق تو کار برین تک \* که نمک شد بر جود من و بجان و سب  
 ۴. فراختر جانم بدیده تنک آید \* ز غم چه بوسه دمان تو را که تو دج  
 ۵. چه خاک در ره آن شاپت شد جوت \* که پست گشته بر قد راه سپهر رفیع  
 ۶. عا که در تیشتر دارم ز درو نیاز

بروز خرم برگاه پل نیل از شمع

۷. بکشتید از عطرب جان کوش آسمان \* آید فیه مدرسه از جد در سماع  
 ۸. از عشق درمت میدم شمع شهر بند \* خاف از اینک نیت مرا کوش آسمان  
 ۹. از دانه ترک زلف تو کن از رفیع \* مانستیم از تو خدیوار این قناع  
 ۱۰. از عاشر غایت آنگاه میکند \* خود میشود طول و نما مید صناع  
 ۱۱. ادینا که در آن نوازیش آئین و شیوه آ \* حق نیت است هر کس که بر شمع  
 ۱۲. هر کس ز جان بنفیر نیست مطیع شد \* که در دین نیت او نفس را مطاع  
 ۱۳. که در دواغ تن کند از غصه جان \* با یکدیگر در همت نمایند چون دواغ  
 ۱۴. محبوب اگر که جان را احاطه کند \* از جان دهر و بند و نور زده افراع  
 ۱۵. اندر بر شعاع نیت نور ماه صیقل \* که پیش از قباب بود ماه را شعاع

عبرت تو را بر آن همه ترجیح میدم

کیا کنند خیزد یان که رجوع

حرف الف

۱. کشته ز جگر مهر چن صبا قباب باغ \* ز دست لاله زرخوش بود شراب باغ  
 ۲. بچه مهر ز رخسار شسته است عرق \* که که در در تو را دیده بی نقاب باغ  
 ۳. بر دباغ و بر افکن ز رخ نقاب الکد \* که از شرم حالت شود کد آب باغ  
 ۴. ز خواب خیز چه مرغ سحر خوار داشت \* که تله تله بد وقت صبح خواب باغ  
 ۵. نوار مرغ چه برخواست پر کمر نشین \* بزین شراب بیا که در باب باغ  
 ۶. خوش است که بیا دهنده سافر \* بخنده مهر و بر کرد سحاب باغ  
 ۷. بباغ مهر کند یک چهره در پیش درنگ \* کن درنگ که پیشتر است خست باغ  
 ۸. کون که طره سبزه ز باد شد رفیع \* چه از وجد ز قصه شمع و شب باغ  
 ۹. ز جبر صفا طراوت نیت که گویم \* که بوستان ارم است آب باغ  
 ۱۰. چادر در و چنان دست داده اند هم \* که بر زمین زده پار قباب باغ  
 ۱۱. ز دست لاله زرخ و افراشته عرت

بزین شراب فرخ خوشتر بیا بباغ

۱۲. ریزد چه باده ساقه عشاق در باغ \* از می کشان تخت کمر در من سر باغ  
 ۱۳. از باده بود چنان خشک مغوشش \* که صد غراب به کوه دایه زده باغ  
 ۱۴. بدم شونده زاده و صوفی کجا هم \* بعد استن شونده کجا عذیب و نل باغ  
 ۱۵. بر می کشان بریده صبا شونده جبار \* آورد و بر بر سر خاستد بجز باغ  
 ۱۶. و از هر چه بخت فرخت و بخت است \* و ز باده است نیت میزدی فراغ

۱. ای غنچه دانه و کمر روبرو ام است \* خون در کج و غنچه در مهره لاله دماغ  
 ۲. زان لعل لب نشسته که بهره وری \* آلا بکاه باده کشیدن لب دماغ  
 ۳. سر را پیش مهر جاش بود فروغ \* که پیش آفتاب فروغ و دماغ  
 ۴. سر در زسته است چه قدر بستان \* شکفته است چون رخ خوشتر که بستان  
 ۵. در خانه داشت هر که درخت کاچن \* که نه نظر بود که در میرد باغ و دماغ

عبرت بجز متغی حد مستغنی

نبود بلاغشان بجز دماغ و دماغ

۸. خوش میزد امروزم سحر از باغ \* حاله نمان رفت ببار که از باغ  
 ۹. برادر از خواب که بیدار شد بیدار \* بر خیز که بر خیزت نسیم سحر از باغ  
 ۱۰. تا سر و خالمان مرا سیر کند سیر \* راسته پاسه برون کرده سر از باغ  
 ۱۱. که دست خیال رخ او لاله و کمر را \* بیدار شد رخت از آرد و در از باغ  
 ۱۲. و همچنان اگر آن قامت و رخسار بپند \* هر بر کند از سر و پوشت نظر از باغ  
 ۱۳. در باغ که آنخسیر و شیرین دهن آید \* بر جاسر یا صین بدایه شک از باغ  
 ۱۴. که پله کمر و در تو گم میرد عاشق \* جز خار بجان تو نخیم تر از باغ  
 ۱۵. از حضرت روبرو دست غنچه و لاله \* آید برون سگدل و خون جگر از باغ  
 ۱۶. در باغ برده که از زلف تو بوی \* عطارد بدامن بردمک تر از باغ  
 ۱۷. بر خیزت بهم خیز چنان تو کمر \* خجسته زده آمد بدامن به لعل از باغ  
 ۱۸. عسرت ز بستان بد را که کمر و سبیل \* باد کمر آورده بستان خبر از باغ

۱. مستند کرد کعبه خلق در طواف \* ما راست خانه مهر صاحبان طواف  
 ۲. در از تمام صاف فلان که توقف یا \* از جان کند که دغم باده طواف  
 ۳. با عشق بچه عقربیا روز دن که نیست \* روبا هم بر لبه غم در صاف  
 ۴. هر کس که کبریا کشد باز دست جور \* که لاف عاشق زنده دیگر از کوف  
 ۵. هر که بجز روز تو نخواهیم هر بید \* ما را بریده است مهر تو دایه نایف  
 ۶. که جوریان حال تو پیشند درشت \* الحق که بر قصور نماند اعتراف  
 ۷. افتاده است عکس حال تو در دلم \* چون عکس آفتاب که افتد آب صاف  
 ۸. شکفت اگر شکافت مهر از پر توشت \* که جلوه تو در هر که افتد شکاف  
 ۹. هر طریقه که چنگ در این پرده زویر \* به پرده ساز که دیم وزیر اختلاف  
 ۱۰. با آنکه صد جلد این پرده نایک است \* این مطربان روت چه چادره خلاف

اخذ صد صدق بود و سلمان تو را نصیحت

عبرت ز مهر آل رسد اینقدر طواف

۱۳. کعبه را که ز صفا خلق نماند طواف \* نیست ما را بجز از کوف خرابات طواف  
 ۱۴. از صفا که در صاف فلان بایکشت \* خیز تا که دغم بهم نایم طواف  
 ۱۵. از کیفیت چشم تو خراشیم در نه \* نه به مستر ما را دغم و نماند طواف  
 ۱۶. سر معلوم دنان تو سر کشت نشد \* قدر من که چه دقت است که کشت طواف  
 ۱۷. راه بر موی میانت نتواند برون \* عقربیا یک نظر که بود کمر طواف



ادب قدرت زار دل کرده قالی تیر \* که ز خویش بودا برده در لطف سبحا  
 مسکوم جز بر ادب نردم از چیده \* مراد قدر بر رخ هر حکم تیغ خلاف  
 سبب این همه پیداد بین که تو برم \* شکوه برش به جفت که تو ستاد انصاف  
 دگر که ناله خلقش نیستان گذرد \* ایچو که بر رخ شیر دینا خراف  
 شهر یار که بر بار کشتی هفت خلک \* هست چو ناله بر هفت خلک سبع عجا  
 عبرت از کعبه کوشش بقا فرزند  
 زانکه درگاه در صفا هست مطاف  
 حقیقت ذات عشق و مهر را چه کوفه قاف \* آن یک درختا بود این یک کشتاف  
 که دشت جلوه پیر میان در جرم مهر \* که دوشیند بچکان جمله در طواف  
 مارا مطاف در میان کشت دراز دل \* از هر زاویه آن حرم کعبه شد مطاف  
 دزدان با پر خم نهادند بار خویش \* بر رخش با بنور بود یار حلقاف  
 نه دید بر راه نهر عدل و ستوی \* که ز راه حاج و مینه راه و بخلاف  
 ساقی با کعبه خلک به جام صلح مهر \* تا نیکش از بند زلف طهر اخلاف  
 می ده با یک چنگ که خنجر سپهر \* زلف که درت از مهر و جوش آب  
 در پیش تر عشق گمن سینه را سپهر \* خافد شو که نیت خد کشت زره شفاف  
 صحرای برهون نردود از نهاد ما \* مارا مهر او بریده است دایه ناف  
 عبرت بر راه عشق قدم می توان نهاد  
 که حذر خراب آید بر نفس در مصاف

قدرت ز کشته سر را درون \* رخ کز تو از آفتاب برده سبق  
 به برگ لاله نه شاد است اینک می غنی \* که از خجالت دور کشت غرق عرق  
 و کرامت بحد رسیدنش نبود \* که کشت بد را عشق مستغرق  
 فقیه در سه عشاق را کند تخمین \* بین که با بچه هدایت حق آن احق  
 بجام با ده فداست عکس طست یار \* چنانکه بر تو خوشید او فدای عشق  
 ز دست عار و شرمی خوشتر است فاکه کن \* که از بهشت برین برده بوستان بدین  
 ز آب نردون و شتر بخورده تقوی \* هرگز بر تیر بهتر ز تقوی تا حق  
 کجیم از رخ اندر غمزه باطلر \* سر زد که نیت وجود حق حق حق  
 به بندگی حق زان قیدیم عبرت  
 که در کون جزا و نیت عالم مطلق  
 نموده است کبر و موافقت تو رفیق \* که یار ادب موافق رفیق دوست شفیق  
 بر آن سرم که میخانه پارس نکند ارم \* بشرط آنکه بمن هر بر کشت تو رفیق  
 نیز هست که رانش از عیش مدام \* که با رفیق موافق زنده شراب حق  
 صلح خفته است سالد و بط با برت \* هزار با دین از انوار دام تحقیق  
 به دستر که بر من که صلاقی نیست \* که برت دشمن جان به سر کشت صلیق  
 ز عاشقان هرگز دست داده جبر \* تقویت که عقدش بر یک عقد حق  
 نکشت کیم مواز میان یار آگاه \* اگر چه نیت مرا حق و نیکاف رفیق

۱ طریق سیر سپهر سلوک را پرسس \* ز نادان سبزه ز قاطعان طریق  
 ۲ بکنه ذات حق عتق که رسد جنت \* چو کینه خس بر دپه بفرج عمیق  
 ۳ مکن محب و کینه لقا در مخلوق  
 ۴ که نیستند بجز عاشقان یک عشق  
 ۵ گنج است عشق و با چشم مغیر از نری \* گزشت بده دور البصیرت مخلوق  
 ۶ بر شمشیر زخم زده شمشیر ایدیت \* که با ولا تو ساریت خون مرا ببردق  
 ۷ شمشیر بیکدزد پدخت که گذردم \* فغان و ناله هر تار و روز از عیوق  
 ۸ منیم هر چه جان را بنسیم جو نغز \* که که گنجت و صد تو که دوش برزوق  
 ۹ که که نیست بجز زهر بجز صبور \* فمن شراب وصال الحبيب کیف یذوق  
 ۱۰ و تورا که سینه را ز کینه است ایدریش \* که چو کینه شود علم فقر و حسد و ق  
 ۱۱ و لا یفصد خد اوند کار و افق پیش \* که بر عهد تو ان دشت و اعتماد و ثوق  
 ۱۲ بهار پارس حقوق خدا را جنت  
 ۱۳ که شرط بند کیش نیست غیر پارس حقوق  
 ۱۴ مدار صبر تو حق ز عا شوق صلاقی \* که صبر را نمود راه در هر عا شوق  
 ۱۵ که که از غم عشق است قهر و دشت و \* که مستم است که در عا شوق و صلاقی  
 ۱۶ که که خواست به چند جلال عذر ادا \* بگو که تا بپوشند به دیده و افاق  
 ۱۷ هیچ که که نیفتد قهر حضرت جنت \* نه ز غم خشت ز زاده حق از فاق  
 ۱۸ مرا ابله عت خود نیست اعتماد و ثوق \* بجز بفسد خد اوند نیست و افاق

۱ سخن که سر و ز با عکس ره جو جنت \* که هر چه هست بجز حق همه بود ز افاق  
 ۲ طریق عشق حق پور و دانش عاشق اد  
 ۳ که اوست نغمه مشوق و عشق را عاشق  
 ۴ در آمد ز دهرم آن سر و قدیمین ساق \* روان رفته در آید قیاس مشتاق  
 ۵ بجفت زلف هر که دیز و طاق ابروی \* که بجفت خسته و دردم چه از گوشه شطاق  
 ۶ چنان بقدر تو ام و اندر و بر تو می \* که نیستم خبر از هر چه هست در آفاق  
 ۷ بدوستان و غار در چون پستی عهد \* نه شرط هر سر است ای که بشکنی می شاق  
 ۸ ز شوق دیدن ادر روز و صدف ز یاد \* که کجاست شب بهران و دوستان فراق  
 ۹ بپایه زاده ام ز هر خوشگوار است \* ز دست جنت که از دست دشمنان فراق  
 ۱۰ غم در سر من راستی عجب شور می \* نواخت عشق حق چون نوا در عراق  
 ۱۱ در پیده عشق را نشد انغم \* چه پرده بود که ز دوازده سطر عشق  
 ۱۲ سخن که هست در اوصاف بفر عت  
 ۱۳ بنزد اهر سخن نیست لقا و افاق  
 ۱۴ آزاد آن دلی که بود پارس عشق \* آرزو ده خاطر که بود در دست عشق  
 ۱۵ زنده زمانه کمال آزاد گسندید \* الا دلی که هست که قمار بسند عشق  
 ۱۶ که عتق را پایی عشق است دست رس \* که نه نظر کجا و مقام بپند عشق  
 ۱۷ بپایه از جهاد و کس سز خوشی را \* که طوار را پسند نیفتد پسند عشق  
 ۱۸ تا از عتق عتق را نه دپه تو را \* سر را به ز شوق بپایر سسند عشق



آه و آواز هر زور در سحر و الفصول با پادشاهین برادر گشت عشق  
 آتش زده جگر هر عشق خانه تون جان کرد خوشتر از اداست عشق  
 که جگر پند ناصح عاقل بود در در کوشش جان من که بود پرست عشق  
 عجزت کردم ز عشق که نذر بد بخت  
 زیرا که راهم رندم چون کز عشق

پیردن بود ز قدیان و آستان عشق قاصر بود زبان خرد از سپان عشق  
 آتش زده فراق کلمه در او فتنه حرف رقم زخم اگر از دست عشق  
 که گشت غصه ز کزین کیش عشق سخت است ازین کشیدن کمان عشق  
 تا از جان و هر چه در او است بگذری هرگز که زینت اندر جان عشق  
 آرزو که بخواند سبک از سر کون از پا فتنه بردن بار که ان عشق  
 سر زده با پیر و سر و پیمان ملک فقر تا که گشت گشته ز راز نهان عشق  
 یکباره پاشان شود بگذر زنگ تمام خواهر که باز پاشان عشق  
 که ز رزم هر کون و بران است عشق تا او فتنه که از تو بر آستان عشق  
 هر راز در داده صفاده که آرداد خورشید فیض سر زده از آستان عشق  
 رخ میزند شاد سواران روزگار بر پا که هست بدست عشق  
 باز آمدن طوخن از عشق و عاشقی بکانه آشنا بود از زبان عشق  
 تو نه خال کشتن حسرت و عجزت است  
 آن غلبه فتنه ز کشتن عشق

بیاد که نداده است خسته مار خاک پا که چاره کنیشتن آب تشنگ  
 برین باده که ازیم خرقه تا لوس بر آب تاک بوشیم و قرار اک  
 نقاب از رخ کمر و سر و صبا شد تو نیز پرده بران زور و خفاک  
 باید و در آرد پادشاه از ان پیش که دورا بفریاد که کشتن فداک  
 نمکشد که از دامن تو دست مرا که اصرار که کشد پارس بدامن خاک  
 از تیر قید محبت که تواند رفت چسان ز دام رخصت بستر خاک  
 چشم هر سیه و زلفک ان کاوشش بر دین و هر از دستم ان خاک  
 نظر بجا که کریان او که کشته که چون نمیشد از دست غم کریان خاک  
 نبود در ختم رونق از نمود او شاد فاطمه آن دخت خواهد بود خاک  
 برار کند می ارداد هر زلف حوا زرقص آن جبین هم نمود خاک  
 چگونه جان جان قاهر فدا است که گفت اورا صدره بر جنت خاک  
 بود ز عیب نیز اجمال قدس او بد نظر توان که جز بدیده پاک  
 مرا که در هر گشت مهراد عجزت  
 ز بول روزی مت چو نه پاک  
 نمودش با جلوه زان سب و در خاک که بود عشق و محبت نیا از اندک  
 چو در فرشته محبت ندید عشق نیست نمود بر تو حسن تر از در خاک  
 چهل بار لوح دلم نمیشد نقش ز نقش غریب اگر نمیشد پاک

۱ بود ز عیب میزاجش خجیب \* بد نظر توان کرد جز عیب ده پاک  
۲ بجز ز سوزن شرکان و تازلف صیب \* در رفتن توان زویر این هر صفا پاک  
۳ بر دورشکل زلف تابدار بخت \* یک نگاه هر از دستم آن بت پاک  
۴ بنیر نام تو نقش در آن صورت شیم \* بهم ز نیم که اوراق دفتر ادر پاک  
۵ قریب انده غم بودی تو خاطر من \* تو که در دیرفت انده زهر غنا پاک  
۶ بدین کمال نباشد حال لب نه \* تو خود به یک یار پر جنت خدا پاک  
۷ ز دست فتنه رها که هر خواهی \* زن بود دست بنیادمان خواهد بود پاک  
۸ بود و محال اگر مضرع حضرت  
۹ در در و رخسار ز جلال آن پاک  
۱۰ بعد از وفات حسن کن بر جهم ز خاک \* بر ترم اگر بخت نداد آب پاک  
۱۱ ای بر آتش دلم از محبت زن \* بر باد تا زفته مرا از غم تو خاک پاک  
۱۲ بر من ز نوس دار و صحت خدایا \* زان شیر چش آن که ز جنت شوم پاک  
۱۳ تو با چنین لطافت اندام و دلبری \* طوایر باغ جان و طویل من خدا پاک  
۱۴ این است رسم عاشق قدش پاکباز \* کاند ز جنت لعل نمده جوشم پاک  
۱۵ صد بار چاک سینه خود را زخودیم \* با تار صبر و باز شد از دست عصه پاک  
۱۶ که دید تیره آینه آستان ز زنگ \* از لب آینه از هر من آه درد پاک  
۱۷ حوت شک تاب که هر من کی شد \* رفت آه ز تین من از بیکه بر پاک  
۱۸ مرد و ز جنت ارباب هر نفس ترا \* فردا که ز آتش جوی خور پاک

۱ صد بار خورد بر سر دیوانه اگر سنگ \* خواهد که خورد بر سر او بار و ک سنگ  
۲ تا ابد اندر ز حکیمان شود ابر \* که دوا که از تابش خورشید ک سنگ  
۳ هرگز نرود از دشت اندیشه قلم \* که حک شود آن نقش که تابش ک سنگ  
۴ از حسرت نوید رفقا در شیرین \* که گوشت و پخته شود ز ک سنگ  
۵ از سست و فاد در سخت اندک \* که هر زارم که مژگن شده در سنگ  
۶ در که و کمر از غمت آنگونه کشم \* که آه دلم ناله بر آرد ز جگر سنگ  
۷ از بار فراق تو پیسته ز کمر کوه \* از جور و جوار تو ز دست ک سنگ  
۸ بالاسر و دست که آورده قیام \* ز دلم تو سیرت که بگفته ک سنگ  
۹ باشد بر سنگین هر تو زدم ترا نوم \* با این هر سخت تو برابر شود از سنگ  
۱۰ میگرد بهر نظر کاش ز جنت  
۱۱ حیدر که شود از نظرش که هر ذرک  
۱۲ خدا را سطر با بود این چه آینهک \* که بر بود از سرفرازان ک سنگ  
۱۳ نمیدانم زاهد را غرض چیست \* که دارد دایا با ما سر ج سنگ  
۱۴ خدا را نظر الصفا فی ضمیران \* که شد که نمده هر تیره از زنگ سنگ  
۱۵ خود آرای بود در کشش ما غار \* که تا هر بود در پیش ما سنگ  
۱۶ مکن از سحر با ما هر رنج \* که در روز ازل بودیم ک سنگ  
۱۷ سرم شوریده شد که باده تیغ \* دلم آشفته شد که نغمه ج سنگ  
۱۸ زن آله فوایان را نواله \* که فایا در بر آیم از هر سنگ



۱۱ ازان دشت بلورین هر که ز دحام \* زنده مینار تقویر بر سر سکن  
 ۱۲ سیه شد روز من تا شد پیشان \* بر در ماه او آلف شمشیر ملک  
 ۱۳ دلا علم داد لب از دست هر که \* که عقد کمر از او آموخت فرهاد  
 ۱۴ امیر المومنین حیدر که جبریر \* بود در ملک او مرغ شب آهنگ  
 ۱۵ قوام دین نظام ملک هستی \* شب که درین سریر و عرش او یک  
 ۱۶ کرت عبرت قمار شربت است

بدان دلا در او بران چنگ

۱۷ کشت دور غم با ده خورشید چنگ \* بران بلیقه تا طرب بش و جلیج  
 ۱۸ با پر کرمی کلکون برن نغمه \* که ز کف نغمه سر کشت مرغ خوش بخت  
 ۱۹ نوا بر مرغ چه برخواست بار کشتین \* ز دست لاله رخ که به لبه کلک  
 ۲۰ بنو جبار کند ساز رک مستی و عشق \* کی که بر سر او هست دانش و فرنگ  
 ۲۱ چه نغمه بود نام که در مطرب ساز \* که ز کف نغمه سر کشت مرغ خوش بخت  
 ۲۲ خوش آمد ابر جهان جام صلح کف نغمه \* که دهر دهر چه در او است نیت و طرب  
 ۲۳ کفم کویه صبور بر بجز بار که نیت \* حدیث عشق و صبور حدیث نیت و طرب  
 ۲۴ زین شده است بمن عرصه ملک نیت \* فراخا جهان کشته بر وجودم نیت  
 ۲۵ اگر نه نیت سرقدر عام پیش را \* گفته ز ابر و شرکان چو امان نیت  
 ۲۶ شدم چه خوش ره بر تضرع عبرت  
 ۲۷ نیت که شودم هر تاج و عرش او

۱ چاک در پی دیوانه میرود اخطاف \* دلم نیت و دوش نیت نیت  
 ۲ بین که تا به صد کار چرخ دار نیت \* که میرود دهر دیوانه از پی اخطاف  
 ۳ تو که بصورت چنان دین روش کنی \* عجب نباشد اگر نور شود ملک  
 ۴ مرا خیر تو ز خواب باز داشته چشم \* با چشم بود جادو خواب یا که خیال  
 ۵ خیال و صد ترافقت در هر ما \* خیال باطل را با بین و حکم ملک  
 ۶ شمع نتوان زد تو را که از خو \* نوشته خلا تو بر غزل آفتاب ملک  
 ۷ بجاک پسر غزیت که تشنه است دلم \* با آب تنی تو چندان که تشنه کان زلال  
 ۸ من ز دستان تو دیو کین غم کوم \* چرا که هیچ سخن را در او نماند بحال  
 ۹ دل بد شود چه رشت چه زخو رشید \* زهر است شده بد وجود من چو دلال  
 ۱۰ غم فراق تو از پا مرا آور دی \* اگر نه دشت که فقر مرا امید وصال

شاعریت از آن شاعریت تا کند

شاعران خسته و ان نیک خصال

۱۱ که چه دلم که کنی را بنود با تو وصل \* هیچ پروان زرد از دلم این فکر محال  
 ۱۲ بجای تو شدم قانع و خوش شمع \* کفم پی که زاکر خوش هر خود را بخال  
 ۱۳ روزگار نیست که با این عهد آرزو دلی \* میکشم با غم بجز به دشت وصال  
 ۱۴ راستی چون غم ابر در تو میو دراک \* بجز ابر در تو پیوسته شد شکر وصال  
 ۱۵ صبر است حال چه حاجت که هم عرصه جود \* رنگ زردم خبرش سیه از صورت ملک





۱. اگر در هر بود این عقده مقرر که تران گفت با کسر مقرر هر  
 ۲. بجانان میرسد جان آنز مانع که برادر خود را از مقام  
 ۳. ترکن خانه هر را از اغیار که تا در هر نماید یار منزل  
 ۴. بود از ابد صورت تا که پابست دلش از عالم معنی است غایب  
 ۵. دلم از حرکت تیر کفایت طپد در سینه همچون مرغ بستر  
 ۶. کو همچون میان کاره انست که لیس را فراموشه ناکه در کمر  
 ۷. چنان پر شد دلم از هر مولا که جایگزین غایب نیست در هر  
 ۸. آتش درویشان که از حق بش نش هر آینه که دیده ازل  
 ۹. نشان پاریان نیست درشت

من و جبرست سپردم این هر

۱۰. اگر شود شد از بار غم عشق مرا هر که در کاسان سدا این با نرمل  
 ۱۱. صد چشمه خون برود از چشمه چشم چون برود آن سرور دلم ز غم  
 ۱۲. را ندیم به ریا غمت کشتی امید تا که رسد کشتی با جانب سحر  
 ۱۳. از کشتی غمت که بجان آیدت از پی کس کشته ندیده است رود از پی غمت  
 ۱۴. که سر برود می نزد دشور تو از سر و در هر برود می نزد مهر تو از مهر  
 ۱۵. در این از زلف پاسبان شایه که سر نبسته باز جو ز دلبسته

عجرت بجوم که برود از سر کوی

حقا که نهاده است در ره با طر

۱. در قدم تو خویش با صفت کسرم تا تو که کسرت سر سایه هر بر سرم  
 ۲. که چه بخاطر اندرت هیچ کدر کرده ام هیچ کدر نمیکند جز تو بخاطر اندرم  
 ۳. روزی که بر سرم از سینه زدندی بهر نیاز مقتدر از سر و سینه بدم  
 ۴. از حرکت من خند پارسای شرف که چه تو با منظر سر زنده نظم  
 ۵. نیست اگر چه خواهم در غم بنده پرور که هر که در جزا در هر جان پرورم  
 ۶. بشک خیمه در او در هر و دیده کرد که برود و نیرود نقش در از بارم  
 ۷. دیده برود و دیگران بر کیم از کجا کیم تا که ان او شدم باز خویش نمکرم  
 ۸. آنچه از او تیغ به بند بند من تدعیم بقی اگر ناله زهر بر آورم  
 ۹. شیر سپهر عجز با یکستان کن

کشته زبون چه کرد با کسرت حیدرم

۱۰. که تو بر آن ایستم تا که بر آن از درم می نزد که از درت ره بدر نیم  
 ۱۱. که چه زیاده برده نام مرا تو خست دل نیست و غایب که جز تو رود بخاطرم  
 ۱۲. جو تو کینه جو بدلیکند و ز قدون مهر نمیکند درم که تو بجز بر کفرم  
 ۱۳. رویه ز غیر بر خست بسته دم و کثودم تا خبر کسان که من از تو بفرم  
 ۱۴. خاک وجودم از غمت رفت با و بچنان آتش شوق در دلم چو شش عشق در سرم  
 ۱۵. خواجه که دنا بهیچ از چه فروخت بنده سر بجز او هیچکس باز فرو نسیا درم  
 ۱۶. ماه من از هر مردان نیست بهشتان لی که هر که در جزا در هر جان پرورم

۱ آنکه بگردم به درد فراق یا ردا چار چسبیدت اگر صبر شود بیشتر  
 ۲ جرات اگر که تضرع بنده خویش خواندم  
 ۳ نیت عجب شد که بستمه قبله تو عزم  
 ۴ ز کس جرات از مهر خود باز داده ایم تا جلوه کاهش بدکیت نموده ایم  
 ۵ با صوفیان صفه عشق از شراب شوق ز کس لال ز این سیه مهر نداده ایم  
 ۶ چون گشت که درخت کلم استماع کرد صد بار پیش از لب ساقه شنوده ایم  
 ۷ بر رویش ز دیده و از ذکر غریب چون غنچه بسته ایم و چه ز کس کشوده ایم  
 ۸ سر را چه کور در غم چو گمان کلم هست بنهاده ایم و کور سلمات ر بوده ایم  
 ۹ چند آنکه خواهد کاسته از بنده پروری ما بسچان بعد ق و اراوت فرو دهیم  
 ۱۰ بر بار ما فلک ز شرف نموده است سر تا سر با پریر غرابات سوده ایم  
 ۱۱ بر آستان شاه بخت سر نهاده ایم  
 ۱۲ دایم ز کسید دهر به عجزت خود ایم  
 ۱۳ نرید تا ملک از دامن تو دست آیدم به دوستی که امید از جات خویش بدیم  
 ۱۴ که که بچرخد از دراز تر شب بجران ز روز و صبر تو آنان که میهنه نمودیم  
 ۱۵ تو جگر در هر من دوستی و خافند از آن بخت تو عمر بکوه و دشت دویدیم  
 ۱۶ بجز تو بچند ندم نظر بچند ندم تور است چه که دم هر کجا که رسیدیم  
 ۱۷ متاع دین و دهر و عصر و بوس هر چه که بوم فرو ختم من دکان لار و دست خریدیم  
 ۱۸ هر آنچه صبر نمودم تلخ تر شب بجران بجا رده بکافات شهر و مهر خریدیم

۱ مر آن غبار که برداشتم شست ز کوشی بجای سرمه بر این چشم بکشیدم  
 ۲ شراب شوق زانکه از به پیش به دیکام عجب مدار بین که ز شوق جامه دیدم  
 ۳ نظر ز دیده عبرت هر کجا که بکندم  
 ۴ تور است به که دم بجز تو بچند ندم  
 ۵ مکنده به پیش نیکو ده جد جام شراب چشم است تو یک چشم زدن کرد خدام  
 ۶ است از لعل قریح خوش تو مستدام نیت چشم بر نیت تو حاجت شرابم  
 ۷ ز آتش عشق خست بخت سرا پر وجودم با وجودیکه من روز آنکس دان غرقه دارم  
 ۸ مکنده در چنگ نیار و دهام از زلف تو ای که شعله از چه ددت طاعت چه برابم  
 ۹ با خیال تو بخوابم به شب تا به صبح شاید لعل طالع سپید از پستان تو بخوابم  
 ۱۰ همچو فراد خیزن شود مان نکینت از آنکه بخت و شیرین دهنان کرد کبابم  
 ۱۱ من بر بریر ندم صر زده از صبر جان زانکه در الواس صرف شد ایام شبام  
 ۱۲ یارب آن ترک خا از من بچم و جفا چه خطا دید که بر جاعل کرد عظام  
 ۱۳ تو خداوند و عجزت بودت بنده فرمان  
 ۱۴ که کشته در بنوا از ز دریت رو بر نمایم  
 ۱۵ متفق با من است دلدارم در ترقیت زان سبب کارم  
 ۱۶ از انقلاب چشم جانانم از حد الیت قسه دلدارم  
 ۱۷ از انقلاب چشم ز که دید از حد ال قه شش کند دارم  
 ۱۸ نیستم در خیال آزادی تا که در بنده او که نفت دارم



۱ ای رسته و ط خواه قانون دان + مستدانه میکشد ز درم  
 ۲ پی ثبوت خطا و پی تقصیر + میکند برکشتن از خطا دم  
 ۳ باز بر آستانه مجلس + پاسبانان و سنده اگر بارم  
 ۴ به نایم دگر از آن در روی + جان بر آن رسته به سپارم  
 ۵ عبرت از سر تضرع مرا خواند + بنده بر شاه فخر ما دارم  
 ۶ سرو جاز و پایش فاش نم + دامنش را اگر بدست آورم  
 ۷ بر ندامت شهنشاه مهر تو بست  
 ۸ بکشته از زکینه بر دارم

۹ شب پی تو که بر بستر سجایت بودم + کوته بر و رخسار منقید غم  
 ۱۰ شیرین تر از شکو شده دندانه اقا + بر رخ یا سحر که از آن لب شنوده ایم  
 ۱۱ بر بستر ایم چشم ز در زات کانیات + دگر بر آفتاب جهالت کشوده ایم  
 ۱۲ توان پیشتر که خور و آب زندگ + ما از خیال بعد است زندگ بودیم  
 ۱۳ بار فراق را با امید وصال تو + با این تن ضعیف تحت غمده ایم  
 ۱۴ هرگز حذر برکشتن مردم نمیکند + ما چشم هر سیاه تو را از موده ایم  
 ۱۵ تا صبح غیر خواب پریشان نمیده ایم + که با خیال زلف تو میکش غمده ایم  
 ۱۶ در بحر سرف ز صحنه سفید است + هر بیت از این غزل که بصفحه ایم

عبرت زبان بدج طعنه ایم  
 ز اهر کمال کورضا صحت بهر ایم

۱ دور از تو ندانم که من دشته چو غم + در تن نبرد آب و بیل حیرت سکونم  
 ۲ آنگاه که شبی به تو رسیده است پایا + دانه که من اندر شب بجران تو جو غم  
 ۳ یخوات کند فغانم چه خود را کو + شد سو خرابات نغان را در انجو غم  
 ۴ در صحنه میخوام از میسکه زارم + خواهم کند این جراحی از خلد بروم  
 ۵ سرخه بخونم ز چه آلوده فانی + اکنون که بسیر نیچ عشق تو ز بو غم  
 ۶ با من نشیند که من مت و خرابم + از من بگریزید که کمر کرده جو غم  
 ۷ کم بود منستی بگریان زدم از چاک + داد می امر دوزخ اندازده فزودم  
 ۸ عبرت پی خون رخشم یا چه آید  
 ۹ بر کوی من دید و گذشت از سر غم

۱۰ بعد از این در خطه رمی نوشتم + که نوشتم با بیان رس نوشتم  
 ۱۱ بسکه کرد آن حر و شش ناهربان + فخر جنت هم ز دست و نوشتم  
 ۱۲ از لبش آب و سب پی پی در کیم + زلف او جام پی در پی نوشتم  
 ۱۳ اید شد در پی جهالت تو بهارم + پی تو می اندر بهار روی نوشتم  
 ۱۴ کرد دهنه زخم خردی می + جام می را جز بسب که نوشتم  
 ۱۵ باده در سر و در زور جو آنی + که نوشتم که بهر میری نوشتم  
 ۱۶ شمع بشتا تحت سستد بر سب + کند در شمع که تا که نوشتم  
 ۱۷ باده بشتد موزون بر لطف + باده هرگز با نوازی نوشتم  
 ۱۸ از می عشق می مستم چه عبرت + می دگر تا عر که دد ملی نوشتم

۱ یاد اگر ساقی نباشد می نوشم \* که بنوشم جز ز دست و نه نوشم  
 ۲ پی نوار نه ندارد داده ذوقی \* داده را جز با نوازی می نوشم  
 ۳ می پای می خوردن از جهت ساقی \* من حکیمم داده پی در پی نوشم  
 ۴ گفت ز ادم چند نوشی با هم آخ \* گفتش چون عمر کرد دلی نوشم  
 ۵ شیخ با جفا که دارد میخو رد می \* منکر زندگام تا که نوشم  
 ۶ با وجود خون رز آب بقا را \* من ز دست خضر فرج پی نوشم  
 ۷ داده در سرت در جفا و ظفر \* زان سبب جز آب تاک می نوشم  
 ۸ در میاری پستانست ساقی \* که بنوشم می اگه دی نوشم  
 ۹  
 ۱۰ بجز عبرت از شراب عشق حیدر  
 ۱۱ آنچنان مستم که دگر می نوشم  
 ۱۲ چنان از باطن عشق تو مستم \* که آید که نیستم از خود که هستم  
 ۱۳ چه آمد رشته زلفت به مستم \* ز قید کفر و ایمان هر دو رستم  
 ۱۴ بویست تا که بستم با تو الفت \* سر موئی بکسر الفت نبستم  
 ۱۵ شبنمی چون زلفت اندر پایت اقم \* که شایه دانست الفت به مستم  
 ۱۶ مراد که می حاجت نیفتد \* که از کیفیت چشم تو مستم  
 ۱۷ نه زدم قیوان گفتن نه زاید \* که هم پیانده هم پیان مستم  
 ۱۸ بقدر چرخون عفت سوز \* ز دام عقد و زلفم نشستم  
 ۱۹ چه بستم عهد عبرت باشه دین \* ز خود هم رشته زلفت گشتم

۱ شمع کاین طاق نه نطقه صد بار  
 ۲ که من در جنب ایران تو بستم  
 ۳ جز شور و دان تو بهر هیچ ندارم \* زمین دایره جز نقطه دگر هیچ ندارم  
 ۴ ایخبر شیرین دهنان که بمن آید \* جز قیثه ز دست تو بهر هیچ ندارم  
 ۵ شد در تو چنان خود سراپا بر وجودم \* که هستی خود نیز خبر هیچ ندارم  
 ۶ بر کردش چشم تو مرا تا نظر افکند \* بر کردش پای نه نظر هیچ ندارم  
 ۷ گفتم کجا در برم ایسه و برومند \* خذید که من سر و دم و جوی هیچ ندارم  
 ۸ گویند بخور غم که شب بجز سر آید \* دقتی من دشب بسو هیچ ندارم  
 ۹ هر چند خنده ناک بود بادیه عشق \* من خوف در این راه ز نظر هیچ ندارم  
 ۱۰ از خون جانم چه قسم که من از دی \* قسمت بجز از خون جگر هیچ ندارم  
 ۱۱ چون بت بدل مهر شایع می بخت  
 ۱۲ در حشر چه عبرت بلف از هیچ ندارم  
 ۱۳ عمر بکشت و دمی خاطر آسوده ندارم \* تا که با تنفسی نفس آسوده بر دارم  
 ۱۴ گویم بدین تنفق آینه نقیصه \* که تو یا در منرا اندیشه ز غبار ندارم  
 ۱۵ بهر خاک من ایرو و خدایان گذر کرد \* پیش از آنکه که بردا ز گوی تو بخارم  
 ۱۶ با همه شیر دلیها که مرا بود در آخر \* که بوی چشم خواله بفران کردارم  
 ۱۷ نفس صرف شد عمر بجهت خاطر \* تا که اقل بدان زلف پریشان کردارم  
 ۱۸ سرو جان و هر دین زینم که اندازد \* تا که اندر قدم قاصد جانا نه سپارم



۱. ایستاده پای نه دارم من پناه مسکن \* که جواد در سر کوی تو خود را بشمارم  
 ۲. خرم ای دست سخن بس که گزشت باید \* نسیم بیا رنگ کور تو گذارم  
 ۳. چون نظر از تو بپوشم که نظرت نباشد \* چون بگردان تو گویم که کفایت تو نیارم  
 ۴. کم از تو برانده درم از مهر بخانه  
 ۵. عبرت نیست از دوست اردشیرم

۶. ای همه جا که ده خور ایصنم \* دیر و حرم را ز تو نور ایصنم  
 ۷. حاضر می اندر همه جا و ز نظر \* غایبی از فرط خور ایصنم  
 ۸. که نه ای به بهشتی جلال \* برنگند دیده بجز ایصنم  
 ۹. و در کز دور بهشتی تو را \* متعرف آید بقصور ایصنم  
 ۱۰. با تو چه سازد که زده دلم \* ز که در سرست غرور ایصنم  
 ۱۱. حسرت تو غایب نشود تا شده است \* با خبر از ذوق حضور ایصنم  
 ۱۲. از هر من صبر تو قیاس دارد \* نیست دلم به تو صبور ایصنم  
 ۱۳. عیش و طرب هر ریشه از نزد کن \* تا شدم از نزد تو حور ایصنم  
 ۱۴. غم که عبرت رسد از عشق تو  
 ۱۵. مایه عیش است و سرور ایصنم

۱۶. از که انبار عشق از راه گشتم باز نام \* تا بک سیرم کمر ساق به طرک نام  
 ۱۷. بر دور پیر و تقا بر دم ز آفات طریقت \* ساکن در کوش داد و شد خط اما نام  
 ۱۸. آتش هر اندک اندک خنجر که اندر نمودم \* تا بک از شرش سوخت مغز استخوانم

۱. سکه با من نمیکنم نهایی در خود را \* بر سر باز را نمانده آخر است نام  
 ۲. فرقه در قید کفرا افتاده قوی در غم دین \* من پا در درو و موت خیال از این نام  
 ۳. اینجا که اندر من میکند خست و خجسته \* غرق در آتش عشق بجز از خفا نام  
 ۴. که چه بجز در جوار که ده پیرم یکست \* که مرا پیر از سرشت شود ز جود نام  
 ۵. رستی نماند که ام بقول آن قامت نیاید \* فارغ و آسوده طلب از شسته آخر نام

۶. صاحب از برق آه خویشین عبرت نیام  
 ۷. غیر از این کردی شراف و در محمول جام  
 ۸. که تو چه تیر برود در گذر از مقام \* رفت زشت تا بر ترغش این دلم  
 ۹. سخت شرار عشق او خرم هستی مرا \* جز کف خاک این زمان نیست بجز حاصلم  
 ۱۰. تا بجا که دور او یافتم اشتغال هر \* ساخته بخود از خودم کرده ز خویش غافلم  
 ۱۱. از سر بر زاکم ساز نوای عشق را \* قص نماید از طرب ناله بر زیر محفلم  
 ۱۲. دیده بزرگ تر از آن باز گشتم بر روی او \* تا دم مرگ بگویم سیر بر روی قافلم  
 ۱۳. من که پرست گو شدم از طعن و ریش و عی \* باز شود که در کوشش پسند عافتم  
 ۱۴. حسرت و صد کفایتان بکشم بزند که \* کس به پیشان دهد از پس مرگ از کفتم  
 ۱۵. من نه با اختیار خود میروم از قهای او \* بسته بپای جان و مهر طره او شکافتم  
 ۱۶. در ره عشق هر قدم بهم طاک بودیم  
 ۱۷. عبرت از پیش در جنت است شام  
 ۱۸. پرستان بجز چنین خرم و یار است نهیم  
 ۱۹. وقت آن شد که بمرتا زانم عهد قدیم





اگر زلف بر خود پیچم معذوم که من از دست بخود پیچم خبر دارم  
 قاصد از یار منگرده که از دست خبر  
 بچو عورت سر جان در پیش اندازم  
 با بوشیم می و حکم با حق کنیم زاده از مرغ کند کمرش بر حق کنیم  
 با دهر و شیم و طبع با طبع کنیم ماده بوسیم و حکم با حق کنیم  
 نبودیم که ما بجز از تارم تا که تکیه بر تارم نه کنسید از زرق کنیم  
 خوان و درون ملک با طبعش خوان دست آلوده بدین خوان بطن کنیم  
 کار بهرام در انجام چه با کور کشید قصه آغاز کرد که از خورق کنیم  
 خوب رویان جفا پیشه نداشت و فافا لغت آن به که باین طایفه مطلق کنیم  
 هر صاف کرد و زد و درت عورت  
 صافیش تازی صاف مرقه کنیم  
 با قریب ان شورت میگرد در قلم جیم کاشش پیش از شورت کشت بر زخمیم  
 من بر پیش چشم و این نیا پیش بخت تا که بر دوا میکند کوشش جیم  
 عشق طغیانست از لوح دلم نقش ادرا در تن من بر دوزخ و حکمت آموز وادیم  
 ای که فتنی از وطن آوارگان را من نیامم رحم بر من کن که در کور تو میکنم زخمیم  
 تا که مرا که بخت میسر در تن تو اندم بیرون چون از قافه میسر از زخمیم  
 از ترنجیم شب رتو رنج میسر آمد به نصیبی کشت از سبب نخواست نصیبیم  
 با کله و کینوسر تو که دزد سر کرد نام از کس می برد آن در غزل و کینوسر دیم

سکه را فدا دهم در سنگها از بزم تو میدهر از خنده تا که شده و صد قسیم  
 چشمت شیدم من از عورت که نهان تا حاکم  
 با قریب ان شورت میگرد در قلم جیم  
 که چه از هم تشنایان میرسد مردم صفریم در چرخ از هم که راه تشنایان خوش گیرم  
 یک معذومم ز زرقن حال از را که چندی به نظم کوشیدم در دیار تن صفریم  
 که چه در دوا طبعیت جان به ننگ آید لیکن چند روز صحت را از دوا را که اندیم  
 که به بخت بر زلف کفار بر سر بسندم که با طبعه طر از شوخی دستگیرم  
 با کینه از کاهی میکند مایه با جمیع با کمان سخت کاهی بر زدن کی بر تیرم  
 ای که کفیتی که باشد به زبان سودایم پس چرا سودی ندیدم که میکنم نفیم  
 از کجا سخت بکمان بر غنچه کشت جانم و بجان کشت پیمان داغ بخت کردیم  
 شزه شیر لا محاله نمک در بندت نبونم طایر عشق آتشانم که در دست اندیم  
 در دیار خود عزیزم که در ملک و سلیم در بر مردم بزرگم که در پایت پیروم  
 من و کسر سحر است بر کیم نو که دایم زنده جاویدانم که در پایت پیروم  
 تا امیر المؤمنین را بچو عورت من عذوم  
 ملک دار از ایدیم شهر را از ایدیم  
 سکه به چشمت تو مت و خواب بر خوشم گوید من از این بختن با صاف بختیم  
 تا که زهر در تو یافت نصار منسیا نیست بقدر ذره مهر بنان که خوشم  
 دست پشیمان شوتا نوز ز خاطر من خورشید گویان کن تا کنی شوشم

۱. او برآمد و تا نرسد از کفم \* پیش نیت که نیت آتش در آتش  
 ۲. چون که نزد در زشت شد وصل قسم \* باغم و در دعایا زهر فراق بچشم  
 ۳. عاشق و دلکش متفقد و تنگد \* دم چه زخم ز عاشق نیکه بلیکشم  
 ۴. هر دوام دولت باده فروش بر سر \* بر ملک از زمین رود تیر دعا در ترشم  
 ۵. شاد شیان که من با هر فکرت \* تا که گذار او شدم خرم و عرش بر ترشم  
 ۶. و آن قامت ویم زان شده نام حرم  
 ۷. پیروز کس هم زان همه عمر سر خوشم  
 ۸. بنیاد چه بر پیش سبزه باده فروش \* یار چه جا ز امید انداخت زوشم  
 ۹. زان که شکر آوازده شکر آوازده سخن \* با دگر اگر بجز سخن عشق نیشم  
 ۱۰. آله آن لب میگون و سر زلف دلاور \* نه سبزه تویم و نه بلبل نیوشم  
 ۱۱. چون دانه بود و دلخ بدل زان کمر تویم \* چون غنچه بود خون بیک زان لب نوشم  
 ۱۲. چندان ز فراق ز شکر کس با شدم \* تا خاک زمین را بر لبه از آب نوشم  
 ۱۳. هم چشم حریف اکلن گوگرد و خراشیم \* هم خنده نوشین لب تو برده نوشم  
 ۱۴. چون جوده کند ساقیستان چه شیم \* چون فقه زین مطرب وستان چه نوشم  
 ۱۵. از خانه بدوشان سرگویی منم \* از صقه بکوشان در بلبل فروشم  
 ۱۶. بیدار کند یار من چون شدم داد \* هر پر زهر آتش زخم چون فروشم  
 ۱۷. حیرت نه بخود یا قد ام ره بین  
 ۱۸. از بخت کو خوانده کو سر خوشم

۱. وفا کرد بعد آن کفار و بسندم \* و کز بعد کویان کجاست من بسندم  
 ۲. من آن نیم که ز دلدار خود کردم \* چه آکنده چنه که بند از بسندم  
 ۳. اگر چه سچو کجاست قاتم لیکن \* بدان خوشم که بر او دریا بسندم  
 ۴. کج که اگر سچو است از ان لب ترین \* که در مذاق بیهوشتر دید از بسندم  
 ۵. تنم اگر ضعیف است بسجگاه ولی \* بزیار غمت بسجگاه و بسندم  
 ۶. کجا رو است که چندین طول بگذاری \* مرا که از تو یک التفات خرسندم  
 ۷. زیاد برده که عالم جوان را \* پدر که میداد از عشق آن پسر بسندم  
 ۸. هزار مصیبت از بنده سر زده است بنور \* امید و از بختش خدایم بسندم  
 ۹. کجاست چه افتاد در اتم اول کام \* امید از دل و مهر از کون کون بسندم  
 ۱۰. ز شرف تو چه عجزت چه رشته مای کمر \* که در شکی بی در جهان پراکندم  
 ۱۱. بدین امید که نیم جهان دوم مرگ  
 ۱۲. شاد اگر هست که بر برگ آرزو مند  
 ۱۳. من چه با قامت و رخسار ترا شدم \* فارغ از بهر کس یا کسین و شدم  
 ۱۴. دیگران که ز لبست بوسه می دارند \* من خنده به پیشانی از آتش شدم  
 ۱۵. من همانم شدم آرزو ز فیه جهان \* که بدام سر زلف تو اسیر افتادم  
 ۱۶. زلف را تاب ده تا نرسد تاب من \* یا را غیبت تو تا فراقی از یادم  
 ۱۷. رشته مهر بر آئین ز جوشم \* لطف با غیر کن تا کفر بسندم  
 ۱۸. یا رب این آینه رویان چه در کند \* که اثر در حیرتشان کند فریادم



غزلت

ص ۳۳

۱ چه غم از سیر فراق تو مرا که در خواب  
۲ خاک راه تو ام دیدت بهر پایسم  
۳ بنده عشق تو ای کجای خوش باش گمن  
۴ عجزت ارشاد بخت بنده خوشم خواند  
دارم امید که با هر تویرم شاد  
هسپانای که بهر تو زلزل زادم

۱ به عشق پیر رسم ادب از یادم  
۲ اگر آن خشم و دیرین دهنان شکست  
۳ خواستم که بشکن زلف برم به لبش  
۴ این چنان کرده مرا که بس است در خواب  
۵ گند در بند کیت بچ که دم تقصیر  
۶ میکنم ناله و فریاد ز جورش شب و روز  
۷ نظرم ناکه بر آن قامت و رخسار افلا  
۸ هر که از پیش نظر رفت رود از مهر و یار  
۹ لاله کوش داغ بدل سینه بر تنش دارم  
۱۰ با من از عقد کوئید سخن زانکه نداد

عجزت از مستی طبع که مرا هست فلک  
سخت صعب است که از یار گیرم دادم

غزلت

ص ۳۴

۱ شب وصل ز زلف تو عقد باز کنم  
۲ مرا ز دیده بدایان ستاره میریزد  
۳ که مگر در آتش بهران خود بوزانی  
۴ بگفتش که مرا کشت چشم قنات  
۵ ز آب دیده بگردم وضو به نیت عشق  
۶ بر در حق گنم باز نده در مهر  
۷ بطوف کعبه هر که دسترس دارم  
۸ مرا نصیب شود که کدای در جوت  
۹ شونده دشمنم از عالمی به دوستیش  
روم بیکده از راه کعبه چون عرت

۱ که تو کس خلق رو به کهنه قدر عام  
۲ ترک و غوغا ز دست خجرا زت است  
۳ هستی عادی یافت بر که یار تو مرد  
۴ سینه پیر میکنم که زنده آن غمزه تیر  
۵ دیکه نموده بر بوش خون دل را اهل  
۶ گفتش آخر مرا عشق تو بدنام کرد  
۷ عقد خواجه نموده پیر خرابات کو  
چون تو ضم قایم کس نشد بقام  
از تو نباشد شکست که بکفی قدر عام  
خسرو آفاق کشت بر که تو شد غلام  
پایمان مینم که شود آن نظره دوم  
از چمن که دانه و صبر است را حرام  
گفت مرا که خدایت بگرد از خاک نام  
تا که خرابش کند از حی یا قوت نام

۱ سطر بستان کجاست کوثر اید سرود \* ساقستان کجاست که خدایم  
 ۲ جام مرد و دم چشمش داد و گفت  
 ۳ ز آتش می عبرت آنچه شود و خدایم  
 ۴ ای صدم هر فریب دی قمر خوشخوادم \* خمر و شکو دمان شاه شیرین کام  
 ۵ که تو کمان کیش روی نیست بم زیر \* در تو گشته دلفنی من که زیم زوادم  
 ۶ بزم که خالی ز تو است عیش گدود حل \* جام که از دست تو است باده نباشد حرام  
 ۷ دیده و مهر و قشقت پرده برافکنی رخ \* جامه و جان اندر تو است باده در لکن بکام  
 ۸ مهر تو بود صورت پاکش از سرمه را \* جان ز تو بود در رخ تیغ بر آرد از نیام  
 ۹ که تو بهر جا هست شور و بیا یکند \* آنچه قیامت کند که نباید قیام  
 ۱۰ هر که که ز یکسند از سر کور حبیب \* بکشد از اسم و رسم بگذرد از سنگ نام  
 ۱۱ من بودت ز عشق دست نخواهم کشید \* کوبد دست بر و خمر طول از طلام  
 ۱۲ در هر جرت نماند جز غم عشق  
 ۱۳ اگر بر در بزم خاص بارند از نعام  
 ۱۴ ز اعدای و جوش عده زان نکشتم \* که اعدای قدح است هیچ طرفتستم  
 ۱۵ سخن گوهر از صنوف صالحه بامن \* که من نه بنده اشرا فم و نه کهنه بستم  
 ۱۶ ابراهیم است مشروطه پایداری من بین \* که هر چه داشتم اندر شش فیت زبستم  
 ۱۷ خیال است مشروطه آفتاب خاطر \* که هر دو می پد خیال آن زبستم  
 ۱۸ بنبر و اگر چه با خرام اعجاز و شوق \* دله عده الفیت ز بچیک نکشتم

۱ ز اعدای صدم ز اعدای محض \* که بکشد تو ام نیستیم چشم بکشتم  
 ۲ قسم بدست مشروطه و مجلس شورای \* که یار عهد بودت شکست دین نکشتم  
 ۳ جان ز باهر مشهور و مدحیر خرابم \* که نیستیم دمی که ز حال خویش نکشتم  
 ۴ ز بند ظلم چه عبرت ز اتمام عداوت  
 ۵ بخت کس بچاره من نکشتم  
 ۶ اول قدم چه از سر کوبت نکشتم \* اندر خوار خویش بخت نکشتم  
 ۷ که سر و دیراه تو اید دست کو برود \* من آن نیم که عشق تو از سر بکشتم  
 ۸ ز ابرو بقصد ابر نظر که کمان کشی \* اول پیش تیر تو من جان بکشتم  
 ۹ جز من اگر کتی نه به پاکوی تو \* تا خاک است بر سر کوبت نکشتم  
 ۱۰ که آرد ز آب بقا یکسند و کر \* لب را که ز لعل بیت هر دو نکشتم  
 ۱۱ تاره بر آستان تو سپید انود لایم \* باور من که رو بر راه در نکشتم  
 ۱۲ من خند لب کلشن جانم خدای را \* تا به چه جند جبار در این بوم در نکشتم  
 ۱۳ ساق ز زنجیر ملک طولم خدای را \* که باهر تا داغ بر خویش نکشتم  
 ۱۴ عبرت اگر بگوشتا افتدم کند  
 ۱۵ از کور او که بخند اگر نکشتم  
 ۱۶ زان خاک بستان تو را در بصر کنم \* تا خویش را ز مردم صاحب نکشتم  
 ۱۷ تا که ز صحت رخ نیست ای کفار \* خست ز خود کفار ز خون جگر نکشتم  
 ۱۸ سر و بستان جان نیست چون شد \* تا پاره نشینم و خاله بکشتم



۱ کفنی کن کجایت زلف مراد از **دین** قصه را چون به جگر خنجر کنسم  
 ۲ بهر هم زده است فتنه چشم تو شهر را **باید** از این خنجر ملک را بکنسم  
 ۳ من آن نیم که غیره و رسم عاشقی **راه** دیگر میبیم و کار دیگر کنسم  
 ۴ بر لب پا و محبت یاران هم نفس **من** که شش جان بفرم مرغ بکنسم  
 ۵ عبرت صفت نمودم از آن شاعر **تا** که مدح پادشاه بجز در بکنسم  
 ۶ دارم و دین عالم که شد ماکدا را **بیزیدم** پادشاهان فخر اگر کنسم  
 ۸ نیست با قاتل از شرقی به خرم **بخت** خنجر از آفتاب هر قرم  
 ۹ حال را تو چه بری ز من ایست کن **با** وجود تو خود هیچ نباشد خرم  
 ۱۰ روزی در بر من گذری بسود و دل **به** تر شریف قدم تو ز سر میگذرم  
 ۱۱ کفتم باز نظر از تو برو و گری **که** مراد خود از آنست که صاحب نظر  
 ۱۲ کندم حال تو ایچو که دست دد **از** جان با خنجر بگذرم از چون بد  
 ۱۳ تا به تیرم زنده ام ترک کماندار **رو** ز کاریت که در پیش خنجر بگرم  
 ۱۴ که بعد ز بهر بن میسده ای دست ده **که** ز دست تو کارنده تر است از کرم  
 ۱۵ جو که کن من از ترک و گزند **بجو** عبرت بر شاه ز تو شکوه بزم  
 ۱۶ شاه عالم احمد شمس در پیش تو از **که** بجز در کار نیست پناه و که هم  
 ۱۷ چه نام آن لب شیرین بر آید از دهنم **بر** در و آج ریش خلد و دست سخن

۱ بر عالم خد سس از سرم نخواهیت **اگر** به خنجر در این دیر پارسند تخم  
 ۲ جدا ز هم وطن دیگرم شکایت **بجوش** آن زمان که ز غربت برنده تخم  
 ۳ شب فراق بان دلخوشم که باشد **خیل** روی تو تا روز شمع بکنم  
 ۴ چنان ز ساغر لب و لب تو سرستم **که** بچگونه نباشد خبر ز غم بکنم  
 ۵ چه بار پرده ز صورت بر افکند من **ز** روی شاه معز نقاب بر بکنم  
 ۶ ز بسکه داغ فراق تو بر جگر دارم **پس** از وفات عمر لاله رویه از بکنم  
 ۷ ز بسکه بخت بد چو شدم باریک **تا** نه غیر خایه درون پر بکنم  
 ۸ کنند اگر بعد آفاق دشمنی با من **به** دوستی که هر از هر دست بر بکنم  
 ۹ رسیده است لبم تا بر آن لب شیرین **نبات** و قد حلاوت بر نه از دهنم  
 ۱۰ مکن در غم ز من از لب و دهنست **من** شاکر سلطان دین ابو بکنم  
 ۱۱ مرا لبش زنده است جان محبت **نه** مردم از بره عشق تو قدم ز بکنم  
 ۱۲ بستم باروشه است و با شادی از لبم **بیا**رم دادا که صد که کند زین پیش نهادم  
 ۱۳ نه مرا بهر نام هست از نه غم خواری **به** شامی که از آخر خبر دوشستان نام  
 ۱۴ بدل کفتم که ای دیرانه که آبا خواری **بگفت** از بهر چون ششم خرابه افکاه و افلام  
 ۱۵ من از غم که شاخ سده ام به جانم **چرا** ای رب در این و چرا ای و افلام  
 ۱۶ بفرست آنچنان فوسن ایستادگان **که** خوشان وطن یار که رفتند از لبم  
 ۱۷ نهادم یا و غیر از دهن هر خوش **و** کنی شاد با و تا قیامت روح و بکنم

۱. بپن باسن تها و لاسا حسا د سگورا \* که با لم د قفس چون نخت اوند که دارا دم  
 ۲. نخو ابد رفت پرون مهر مولا از دلم بکنر \* که از لاله بر آن شنه آرا کاکان زارم  
 ۳. نمی آیم بدون درشتی مهر عجب جرت  
 ۴. که کردیم کند سید فانیخ بنیلام  
 ۵. که در دود فرستی و کردی بی دشنام \* بر طریق که باشد خوش است از تر پیام  
 ۶. برفت رسم سلاطین از زمان آردوز \* که کفر زلف تو بنمود رخ در اسلام  
 ۷. حلال غیبت و صلات کو بر آن کند \* بر آنچه غیبت و صحت در آن بخویش حرام  
 ۸. چال خوب تو را در سپهر نیکو \* چرا قاف علم که ده لیز د غلام  
 ۹. بر طریق که خواهی مرا بگو و به بند \* که نیست طایر مالوف و شمش از دام  
 ۱۰. ما بر استی که ز ترست در چین سربازی \* بر اعتدال تو ای سر و قدس از دام  
 ۱۱. باغ سرو از انشد علم به آزادی \* که بهر بند که قامت نمود قیام  
 ۱۲. شدم ز عشق تو بد نام و خوشدل بهین \* که در جهان به کوثر زمین بر آید نام  
 ۱۳. بخاک کشته عشقش گذشت باز بگفت \* بر زرش عجب لایح کیف نیام  
 ۱۴. اگر به شکوه پندت پرستانش \* کنند جانب او روی و پشت برانام  
 ۱۵. چه کرد در مهر عیبت ظهور نور عجب  
 ۱۶. ز لوف خاطر او که در نک ظلم  
 ۱۷. آید جان بره جالت مشروط بهشتیم \* مردم همه دانند که از اهر بهشتیم  
 ۱۸. از آن اهر بهشتیم که جان مار گرامی \* اندر دم آزار و مشروط بهشتیم

۱. قانون د ساسی که تا پست نمک \* در لوح مهر خویشین از زانو شستیم  
 ۲. جاترا به جالت مشروط نهادیم \* از خویش گذشتیم از او در گشتیم  
 ۳. آتش همه از خون جوان وطن بود \* آن تخم عدالت که در این بر رخه شستیم  
 ۴. در راحت مجلس همه خاکیم که امروز \* فردا بر کسکه او همه شستیم  
 ۵. ما فر مشروط طلب نیک نهادیم \* ما زمره چهار همه پال سر شستیم  
 ۶. در دیده ما خارش شد آن که کشتیم \* بر یک ما شد کفن آن پند که شستیم  
 ۷. ما خوب که داری مشروط بودیم \* شاید که ز اهرم یزنجیم که شستیم  
 ۸. عبرت همه از مشروط مجلس شریک است  
 ۹. که در حرم دوی رفان یکنه شستیم  
 ۱۰. از این بضاعت فرجاده شرم میدارم \* که از دمان تو بوسه بجان خریدارم  
 ۱۱. ز خاک راه توام که چه چار تر داری \* منت ز جان که را می عزیز تر دارم  
 ۱۲. دلم چه از پی زلف تو رفت و شستم \* که رفته رفته بدو پاک کشته کارم  
 ۱۳. چنان بقتل جان تو محو که دیدم \* که هر که دید جان که نقش دیوارم  
 ۱۴. ز درد عشق تو من جان بدر نخواهم برد \* اگر که عیبت مریم بود پرستارم  
 ۱۵. چه قدر روز وصال تو را ندانستم \* بر آنچه در شب هجرت کشم سزاوارم  
 ۱۶. چنان خیال تو در دیده ام که فراق \* که خواب راه ندارد و بچشم میدارم  
 ۱۷. ما روی و بر جان بر و عا از من \* که من جدا از تو از جان خویشین دارم  
 ۱۸. چه برق رفتن من بچو ابر از داری \* جدا از دور تو باران رنگ میدارم



۱. این کد در در تضرع شد مروت کجا بش ای کونین سرفرو دارم  
 ۲. بود خوشتر که هر کس طلب کند یاری  
 ۳. ولا حیدر که در بسج بود یارم  
 ۴. زور آمد از درم آناه و رو گرفت جام بدلی کشید دیدم بدست ماه تمام  
 ۵. ز زلفش بگوش زار رسید جان بر لب بزم بر لب جان رسید چون لب جام  
 ۶. میا میس که که چینه نیستی کجا بجا شراب عشق و محبت نیدهند بجام  
 ۷. بزم در کشتن از فروغ بگوش تفاوتی نتوان داد صبح را از شام  
 ۸. زشتان زبستی جم غفیر نام جام نماند بیار می که جاز است نیستی بجام  
 ۹. که که در در عشق تو پنهان نشود میان سلسله عاشقان ندارد نام  
 ۱۰. هوار گندم خالش دل از سر بدار که آدم از پلین دانه رفت و رفت و دانه  
 ۱۱. که دانه درشت ای که یه ام کو را زکایات کنیده است ایزد عظم  
 ۱۲. و صی ختم رسیده را سستین حیدر که یافته است ز تیغ کجش روح بسلام  
 ۱۳. بنمیرد که او نیست ماضی محبت  
 ۱۴. که اینم در دست از حوادث آیم  
 ۱۵. نظرش که زاندر و در او نیندازم که صفا هم ندانم کس که من زنده نظر دارم  
 ۱۶. نمودم نذر در جهان که که صفا افکند روان در کجش افشایم سر از در کجش افشایم  
 ۱۷. ز شوق کعبه کوشش چنان بکشد نه از چشم که ایم مانده از زقار و با سر در کجش افشایم  
 ۱۸. سرانجام از چه بمان گشت آن نامهربان نه شرطی تر باشد که باو نرسیده آغازم

۱. کن باور که با این جوین هر از تو بر کرم که که تو هست عهد من حرفی سخت جان بزم  
 ۲. چه کیم که کوشه از مردم که تا دارم نهان ماند بیکر دو کوشه شپش شوخی پرده از دارم  
 ۳. نمودم آتش عشق تو را پنهان درون هر نه بشم دلب دیده خوا بگشت غمازم  
 ۴. به افروختن چون شمع حاضر ابرو زنی بر آتش تو تن برداشتن من قدر با دارم  
 ۵. کجا در شفت بکاشان محبت خبر باشد  
 ۶. مرا که در د تو نام کجا خوشی دارم  
 ۷. زاده از صومعه در سیکه که که دیدم معجم در زخمی ره زکایات بغیر حس نصیم  
 ۸. راه یا به بخت ابات معان مسکن عشق ره بغیر حس یا بسند اگر این نصیم  
 ۹. بر که را سینه چه سینا شود از آتش عشق از شجر بشنود آن که که کشید کیم  
 ۱۰. تا کوسه هر تو پند بر شش در زمان است که بر خاک در کشته نصیم  
 ۱۱. بهویش هر کشته یافت بیاد تا که آقا در زلف تو در دست نصیم  
 ۱۲. که نسیم آرد از کور تو بوی بر شش سر جان را بسپاریم بکار نصیم  
 ۱۳. هر دانه در با سر زلفش ز نهار که بزرده است هر دین کس را از کجش نصیم  
 ۱۴. بخوش میسکه ره عطر که نایز آن که نماند بجز از مطرب می بار و ندیم  
 ۱۵. محبت امرو ز کجش تو از نام افلا  
 ۱۶. طبع پنهان چه زلف دیند در زیر کیم  
 ۱۷. آتش زده در جفم عشق رخ جانم عشق رخ جانم آتش زده بر جانم  
 ۱۸. با قدر آموده از کدش بستانم باطلعت او فارغ از کیر کستانم

۱ از بس غرق و سرستم و به پیشم در واد عشق او گشته و جیرا غم  
 ۲ آنکه که نظر کردم آن صورت زیبارا تا جان به تنم باقیست در آرزو و غم  
 ۳ تا دیده من افتاد بر چاک گریانش از دست غش و ایم چاک است که با غم  
 ۴ در خواب شبی دیدم آن زلف پوزرا آن خواب پریشان کرد و بگریه  
 ۵ که تر زنده بر سر در تن کشد بر سر نه مرده عشقم که روی بگریه  
 ۶ در زهر میزد که بر سر من سایه سر در قد مش ریزم جان در غش افتادم  
 ۷ درستی اگر که دم از با هم کش تو به اکنون که شدم به شیار از کرد و پیشانم  
 ۸ از قید من سزای زلف تو زادم که بنده خود خوانده سلطان خراب غم  
 ۹ خیر علم عبرت زاهد صرشت خوانند  
 ۱۰ ناست خراب از اصدق ناخوانم  
 ۱۱ چه رفت از بد دلار هم بر دشت از غم نباشد در هر آرای نیاید تا دلار هم  
 ۱۲ من اول بار دوستم که هر روز زلف استم که این کافورند از هر چو شیطان راه و غم  
 ۱۳ میان چشمت دگر گشت ز غم چون بنم ز غیرت بر سر موئی شود نشسته بر اندام  
 ۱۴ نو دم رویش از نور عشق اندر شیرینش بخوان که از غم خود داد و دشت هم  
 ۱۵ بجا شد که بریزد بجام ز بر غم زدم که زهر از دست آن شیرین نپوشد است کار هم  
 ۱۶ سزا بودم توخت اندر عشق عشق هنوز زنده بر میان بچه گمان عشق او خام  
 ۱۷ من آن زهر کو افکام به ام عشق دانستم که دیگر هرگز آزاد نخواهد بود از این دام  
 ۱۸ جد از آن لب بیکون چشم است از جبرست مدای خون هر شد بجا بر لب در بام

۱ بهر دست در چه بر تو ز قمار من خیل صورت تو نقش بسته در من  
 ۲ اگر چه از بر من رفت تو لیکن هست خیل زلف و دخت روز و شب من  
 ۳ بخوبی تو همراه جان نخواهد رفت از این دیار بربندد چون که من  
 ۴ چه غنچه بک ما دلب تو خون خوردم پس از وفات بگریه زده از من  
 ۵ بر آرزو که با ریز زمو گفتند از آن میان ویا حرکت نکرد من  
 ۶ بسینه غنچه بچکان بار تا که دید شکست صد کجاست ز کشتن من  
 ۷ خوشم پیکی خود که چون گشته شوم که طلب کشت خون من ز قمار من  
 ۸ جز امید رفت زلف غم و جوش دینم که چه بود ز تحسید عشق حاضر من  
 ۹ نبود فاصله عبرت میان حیدر من  
 ۱۰ اگر حجاب من و ما نبود حایر من  
 ۱۱ هر چشمه حیران بود جز لب جان غیر از لب جانان بود چشمه حیران  
 ۱۲ و سبب پریشانی جامع نمیشد که زلف تو ز شایه بکشت پریشان  
 ۱۳ پی که از آن چاک که پان پیش را دانه که چو امانده مرا سر کوبان  
 ۱۴ بعد لب بقیس و شی کام دلم داد در زیر کین دارم از آن ملک سلیمان  
 ۱۵ که در زهر چرخ گذرناوک دایم شدت در اندیشه چنان نادک نرکان  
 ۱۶ زیر قدم راهرو کعبه تود شد نرم تر از لاله و کبریا نرکان  
 ۱۷ خشت سرخ نبشته است که زدی جویدم عین و دشت لقا ن



۱ اگر کفر چنان شود صخره صفا \* هرگز نبود نفقت هر دوختن  
 ۲ هجرت اکثرت آوردی آب حیات  
 ۳ حشره جوان بود خراب جانان  
 ۴ خیال و صواب لعل تو بهت در بین \* بین بگو محال خیال باطن من  
 ۵ به دور غفلت چو شیشه می شکند \* ز سنگ خاره بودی المذاکر من  
 ۶ بوخت ز آتش عفت دلم چو روانه \* بدین امید که در تو شمع مخدوم  
 ۷ اگر در سبزه رفتم بخانه مرغ \* که حشرت ز فقه وصول مخدوم  
 ۸ بهر است دانه حال تو قوت جان و عمر \* همین ز غم هستی بس است صبر من  
 ۹ بنهر برون و فزان نیرسد بشم \* پس از وفات کی که بودی از کفن  
 ۱۰ بشرع کشتن صید حرم حرام بود \* بگو خورشید مرا از چوشت قاتر من  
 ۱۱ محبان زد که حیدر بجهت ام هجرت  
 ۱۲ که در حرم در او خوشیست نزل من  
 ۱۳ دارد در صراط هر من \* بگو بخاک باطن من  
 ۱۴ و فکوس که فاش شد باطن \* در سر از نفقت هر من  
 ۱۵ از می ده و حرازمه یی شیخ \* زمین آب مجین شده کمر من  
 ۱۶ سرخه بچرخان من نیل بود \* از کسبه و غرور قاتر من  
 ۱۷ کارم بچگون کشید تا شد \* زلف سیهت سلاطین من  
 ۱۸ از غم حسن در کمر اندام \* به صاحب است حاصل من

۱ از بسند هر نفس رستم \* تا لطف تو کشت شام من  
 ۲ رفتم ز رفت اسیر پوشش \* نقش خست از مقام بر من  
 ۳ دیگر کشد مرا از وطن یاد \* تا کور تو کشت منزل من  
 ۴ هجرت زدم طحالی  
 ۵ حشرت رموز مخدوم  
 ۶ بنیاد و جود در هر ویران کن در بزم \* و آنکه به آبا و اجداد من  
 ۷ یا زین زین شایاروی روحی باش \* اوضاع هر رخ را جدر کن و بر من  
 ۸ یا در رطاعت را بر مقدم ششطان \* یا دست اراد تو بر دامن آدم من  
 ۹ ز آثار قناعت را در کردن عیش کن \* تا قوس عبادت را بر تربت بر من  
 ۱۰ زان پیش که خاکت را بر باد و کج \* بر تو کش هر آنچه از دیده پر من  
 ۱۱ اسرار طریقت را با عارف محرم گو \* صبا حقیقت را با صوفیه بدم من  
 ۱۲ برخیز و با ما در طرف کستان تا \* با سادہ رخی بنشین می با هر قرم من  
 ۱۳ داند خورماستان رطل و خم و ساق \* که در بر ما تو قدم میزنی ازیم من  
 ۱۴ که تیر زنی بر هر ای ترک همان ابرو \* چون زاده زلال ز سر دانه و حکم من  
 ۱۵ رودیده و هجرت گیر پس حلیت جیدن  
 ۱۶ چون طلعت او دید حشرت از جهر بر من  
 ۱۷ بکجه خواهر اگر ناگزین از من \* که کشم نا ز تو را هر چه کنی ناز من  
 ۱۸ من از غیر تو پر دافه دم خانه هر \* نفس نیز تو اسیر پر دوز من

۱ اگر ز تو ز من در خبر داشته است که بسازد آن دهر ناساز من  
 ۲ تا دم در در جگر شربت که درش تا سحر که چمن بود هم آواز من  
 ۳ جوی خون که رود از چشم چشم کنار گشت همی آن سرو سرافراز من  
 ۴ گشت غمزه صید لکن دلمیداند که چایکند آن غمزه غماز من  
 ۵ دگر منظور که نیت بفر از تو مرا از چه آخر کز چشم رضا باز من  
 ۶ عجزت آدم که نهادم قدم اندر عشق

۷ بود معلوم سر انجام در آغاز من  
 ۸ بهشت مرا از تو در آید من رسته هر دو فایز عهد بستن  
 ۹ زان لب شیرین ده پاشخ فغانی که حیف بود باشکوه بر لب میخند  
 ۱۰ آهوش بود از روی شوق دین هر دو پاشخ پیش تو در باغ عشق در قدمت ریختن  
 ۱۱ هر که بجا که دست سرنهند باید شش در دم مرگ از پش خاک بر پختن  
 ۱۲ دگر بر گشتن دم زرد از اسرار است بر سر دارفت باید شش که ریختن  
 ۱۳ عاشق چه دست و پا پیش تو قسم شد از سر کویست ندید چون ره بگریختن  
 ۱۴ شد زلف تو است آفت دلاشدن قاعده چشم تو است فتنه بر آید بختن

۱۵ پیش عجزت زهر جان برت باغ عشق  
 ۱۶ شیوه قیامت کین بر سرش که ریختن

۱۷ با تو مرا از دست زد و فایز باغ عشق پیش هر خالست ز شوق جان و سر از عشق  
 ۱۸ با چه تو نقش آوری هر که زنده ز عشق چاره ندارد دگر جز سرو جان باغ عشق

۱ سبک بود که خرم از تو فغانی بودف که رسد هم بچک نوبت بنواختن  
 ۲ نیت مرا که جز تو لغت که نیت شرط شناسایت غیر تو نشناختن  
 ۳ دل تو بر دو کمان هر که دد باید شش پیش خدایک بلا سینه سپر باغ عشق  
 ۴ که چه نبرد حتی بیسج بجای دلم بهشت مرا از زو جان تو پر داختن  
 ۵ بر بهشت بدان شای دین سپدت رایت حسن جمال بر ملک افراختن  
 ۶ هر که بیای تو رخ میندایش هر که در نیت روا بر سرش بستم تا باغ عشق

۷ آنکه جو عجزت کند ترک سر اندر عجزت  
 ۸ می نشود بر سرش تیغ بخت باغ عشق  
 ۹ تا روشش شمع شد چهره بر افروختن شیوه پروانه گشت از سرش کوختن  
 ۱۰ که نه چو پروانه گشت که نه خسته بر خوریم شمع صفت تا چای چهره بر افروختن  
 ۱۱ تا که مرا باز شد دیده بدان دور روی از هر دین شایدم دیده فروختن  
 ۱۲ هر که خورده ارشد عشق تو را باید شش دین و مهر و عقد و بکوش گیره بفرختن  
 ۱۳ با چه خبر که بر دانه چه محمول عشق حاضر هر شد از او در دغم زنده باغ عشق  
 ۱۴ زانش غم ز شش عشق و شد بخت باز ده که هر مقام را نیت سر پوختن

۱۵ عجزت اگر که کمر خورده بر از سر عشق  
 ۱۶ بایدت این راز را از باغ عشق

۱۷ فغان از عشق جانان رخسار شش بجان که آن آتش که چون فتنه در دهر دمان  
 ۱۸ چو آتش در دلم ز عشق عالم سوزد انستم که آن آتش که زود خرم تا به توان بمان



۱. خورشید بخت و بستان کرد مجرم بود آیا \* که برق خانان نوزد آتشیان من  
 ۲. لعل هرگاه کاهی آید نامهربان آخر \* سخن از وفا بر دیده آخرشان من  
 ۳. گمان کردم که هستی نیست عهد و پیمان \* لیکن رفت رفته شد یقین آخرشان من  
 ۴. بجز کفر و خبیث نباشد در ضمیر من \* بجز نام لب لعل نیاید بر زبان من  
 ۵. به آب خمر میز فک درگاهست که زد \* بهارستان بویت اندر استخوان من  
 ۶. بجای مردمک در دیده شام خورشید را \* به تیرم که زنده روزی بت ابرو گمان من  
 ۷. به تیرم کاشش بر آن بت ابرو گمان من \* که از شمشیرش به پیکان بود شاق جان من  
 ۸. باز پاترک ناز ابریت طناز کن \* عجز و سب از من که دیده بمن باز کن  
 ۹. می کشم از جان و مهر ناز تو را زین \* ناز اگر می کشی باز بمن ناز کن  
 ۱۰. ای که هر جان مایه نازت بود \* صیحه مارا بساط طعمه شه باز کن  
 ۱۱. تا که بوزیر هر از آتش پنهانیم \* بر نفس از ناز زین ناز که باز کن  
 ۱۲. خواهر اگر جان من بر جی جانت شود \* پرده ز رخ بر کن در بر من باز کن  
 ۱۳. مطرب عشاق است شور و در نو \* که تو مخالف نه کوشش به او باز کن  
 ۱۴. هست چو این دهر را نیستی انجام کار \* تا که بود فخر عشره آغاز کن  
 ۱۵. مردم روح القدس در لب جان برود \* صیحه روان تو نه و عمر اعجاز کن  
 ۱۶. تا خود خرد آرا نیست بر دهرت توان \* بهر خدا ترک ناز ابریت طناز کن

۱. بود در آخرین نفس در دلم آرزوی تو \* شکوه که باز شد دیده من بر دی تو  
 ۲. هر که از این جهان رود آرزوی دل برد \* در هر ستم و غیبت جز آرزوی تو  
 ۳. دهنه که جو نفع و ضرر را پس هر که خلق را \* می نشاند عاشقان زنده مگر بوی تو  
 ۴. زشت بود اگر کند جرئت ای پری \* دعوای حسن و دلبری پیش رخ تو  
 ۵. زان سر که بکند ام هر کشه که دیده ام \* کسب نماید از صفا طرف مگر بوی تو  
 ۶. غارت برش میکند فتنه عجب شود \* آن لب می پرت دان دیده فتنه بوی تو  
 ۷. باد بگوئی شود خالیه بجزد مشکب \* بخت اگر بغیرش ماه بچین سوی تو  
 ۸. زار بوی کج برستی بذر اهر دل تو \* روی نازستان بود کاه ناز سوی تو  
 ۹. زان لب برش پوشه داشت آرزوی دل \* پای رسید که شد دید چو تنه خوی تو  
 ۱۰. باز جتن در آورده جان بب رسیده را \* که بگوی من رسد جود از سبوی تو  
 ۱۱. خاک و جو دهرت از دست غمخیزت  
 ۱۲. رفت یاد و چنان بهت بختجوی تو  
 ۱۳. نخلین شده است که دلم از جفای او \* شاد است خاطر به امید و نای او  
 ۱۴. عزم و خاطر دود به آخر رسیده است \* بر من هنوز اول جو رو جفای او  
 ۱۵. خاک و جو دهن ز غمش گرود باد \* هر که بدر غیره دازد سر هوای او  
 ۱۶. تا از زمان که دخت پندم از این جان \* باز است و دود لب به امید نای او  
 ۱۷. یکبار هر که دید خوش رو همیشه هست \* در آرزوی ای که کند جان فدای او

۱. آینه من زهر جهان دیده / چنان است از جهان آشنایی او  
 ۲. اختیار را اگر چه بسیاران / گزیده ایم ما و گریه بجای او  
 ۳. هر کاروان که بار بر بندد / دشت هزاره فتنه در قفسای او  
 ۴. گشتم کدایی در که شاهر / مشایان سرباز سپاهی کدای او  
 ۵. در آری دین شکر که صدر / خورده است خضر بنده سربازی او  
 ۶. عبرت چگونه بدج / دنیا کو پیش کشت  
 ۷. قیاح او در شکر / کوفته ای او  
 ۸. مانند منت عاشق / در سوخته کو / دین و مهر و دنیا تو بفرخسته کو  
 ۹. پر دانه پر توخته بسیار / بود یک / چون شمع خست آتش افزوده کو  
 ۱۰. منتظر رجعت تو / غرق / لیکن نظر از هر جهان سوخته کو  
 ۱۱. دارنده غم عشق / تو در هر همه آت / تر غم عشقت چون آموخته کو  
 ۱۲. زانان که سراپای / تو را کم نگاه / پانا بس از آتش غم سوخته کو  
 ۱۳. دادم که آت / در شکر ملک جهان  
 ۱۴. عبرت به از این / است دانه و خور کو  
 ۱۵. بر خیز تا مجلس / شوری نیم / خاک در شکر تویم و بسیاریم آید  
 ۱۶. ما نیستیم بنده / اشراق ملک / با بجز حدیث و مکر و تکیان کو  
 ۱۷. کوید کن از صالح / و صالح / ما از صنوف عالمه داریم گفتگو  
 ۱۸. هنگام انتخاب / و گیر است و عیال / از بهر اخذ قرض هر سوخته کو

۱. ما را و یک عالم کافی / بود ضرر / کز غلظت مملکت بود آسگاه سو بود  
 ۲. جوینم تا و یک خداجو / برای ما / باید بجهت و جد غایبم جستجو  
 ۳. پاهای شرم بدست / از سب داریم / از بهر خود و یک کدای سب کو  
 ۴. با و احال حق و کالت / و یک را / آید بدون زعده آن کارا کو  
 ۵. در قصه او نه پاس حقوق / تو گشت / باشد حرام حق و کالت بدست او  
 ۶. پیکر و بلاغ ابر / وطن را زردی بند / کفیم آنچه شرط بلاغ است سو بود  
 ۷. بهر غبار / شستن ایران به دوستی  
 ۸. عبرت قلندرانه / پاتاق ز نیم بود  
 ۹. رهن دین و مهر / مستماری تو / فتنه جان و تن تو کس چادری تو  
 ۱۰. سر و نیار و چسبید / با قد موزون تو / نه از در فروغ با رخ نیکی تو  
 ۱۱. چند نهانه / مرا فتنه رویت کشد / پرده بخش لری تو کم روی تو  
 ۱۲. روی تو را ختم / قبه جان من است / پشت کن تا کنم سجده به ابروی تو  
 ۱۳. ناخن تلک / کجا باز تو نه نمود / آن که هر را گشت بر دلم از موی تو  
 ۱۴. با چو تو زور / آوری بخیله زدن / زانکه نه از دکت طاقت نبردی تو  
 ۱۵. پارسه / صبر چون بشم من که کند / پایه طاقت ز جاقوت بازوی تو  
 ۱۶. کز کن فلک / تیر بس با مردم / بدیم که گشتم باز سر کوی تو  
 ۱۷. عبرت اگر / در حرم با کجیا رود  
 ۱۸. در هر در / جان از نیست بجز نور تو



۱ کعبه صاحب دلان نیست بجز کوی تو \* قبله نظر نیست بجز روی تو  
۲ روی تو را هر که دیدت کند قبله را \* تا بر داری ز سجده بر روی تو  
۳ دست صبری یافت بجز زور آویز \* پرتخت شکست قوت بازوی تو  
۴ شمشیر بدیاری من شده اندم که شد \* دام ره حق من سلسله موی تو  
۵ بر طیفه رو کنم جز تو نیاید بچشم \* دور بر تو نهسم نیست بجز نور تو  
۶ ز آب بقا خضر اگر زنده جاوید شد \* داد مرا زنده که خاک سر کمر تو  
۷ کشته عشقت ز شوق بر جگر ازیر گدا \* که بر خاک او باد بر و بر تو  
۸ مگر اجماع و سحر منزه هر که دید \* آن لب جان بخش دان کر سن حاجی تو  
۹ رهندوی روی تو شد ابرست چمنی ز جان  
۱۰ بر که چو عبرت بدید خال چو هندوی تو

۱۱ چو رویت که بود خوشید را خنجر \* کجا باشد چو ابرویت شد نو  
۱۲ بجز از رخ نقاب ایام و بخشای \* ز رویت آفتاب چرخ را خنجر  
۱۳ حدیث عشق ما حسن تو برد \* زیاده داشت شیرین و خنجر  
۱۴ پیش کندم خالت کجا را \* نیز ز دخر من هستی یک جو  
۱۵ تو سلطان ملک حسن هستی \* خویانت که دیان تو قسم رو  
۱۶ هر من در پی خوشید رویت \* چو که جزئت دایم در کت و دو  
۱۷ کت جبرت هوای پاوشایت \* که ای کوی شاه را و لب شو  
۱۸ امیر المؤمنین حیدر که باشد \* ز غنم دلش عسله مر نو

۱ سحر که سطر پی زو این ترانه \* که این دنیا فکرت و فتنه  
۲ نباشد جایش این محنت آباد \* ندارد شد آسایش زمانه  
۳ بدو ساق شراپه معرفت نوز \* بزین مطرب نواز عاقلانه  
۴ چه خوش میگفت بر میفرشان \* سحر این کلمه با چنگ و چانه  
۵ که جان که رسد بر صد جان \* که بر دل خود دیر از میبانه  
۶ ز آفات زمان این شده انگش \* که در کمر معان بگفت خانه  
۷ چو غیبه بر خیزد از هر نامه زار \* زنده چون چنگ در زلف تو شانه  
۸ هم بر زده صبا تا زلف او را \* بهسم زو مرغ هر را آشیانه  
۹ بر ارم صید هر محبت بیت من  
۱۰ ز زلف و خال دارد دایم و دانه

۱۱ صبا ز صفت آن زلف تا بداد که \* کثرت و بت بیا بر سر کجا رک ۱۲۵  
۱۲ چرا ز چرخ نکایت کفر که افکندت \* بجا من ز سر زلف آن کجا رک ۱۳۵  
۱۳ بر آید از هر دیوانه کنان خوش \* چه زو بکشد زلف آن پر خنجر رک ۱۴۵  
۱۴ بنیر او که زو بچین زلف سیاه \* بس حزن زو کس بشم تا رک ۱۵۵  
۱۵ چگونه باز توان کرد عهده زان غم غلت \* که بسته است بر چین او هزار رک ۱۶۵  
۱۶ که بجا من افکند تا بشم ابد \* که زو زلف زو زلف یار رک ۱۷۵  
۱۷ و که با خنجر بر باز توان کرد \* اگر زلف تو دانه مرا بجا رک ۱۸۵

۱ بسیار حس کرده از زلف نایداران \* پس بت بر دلم از دست روزگار که  
 ۲ بکار عجزت کشیده امی که لقا  
 ۳ که از زلف زلف تا بدار که  
 ۴ تا کشت آن هر زلف شایسته آفتاب \* که دید روزگار من و عالم سیاه  
 ۵ نسبت بهر ماه خوش راه که هست \* عین ز پر توخ او نور مهر و ماه  
 ۶ و لذت به کاری مار آب چه بود \* آنرا که حال هر شود ز حال آفتاب  
 ۷ از هر یک که داشت آید پیشان \* شایان شسته دند بر دست چه خاک راه  
 ۸ از دست چشم من تو ترسم که عاقبت \* که در غراب کار خرابات و خانقاه  
 ۹ ترسم که عاقبت نخواهد که پشت \* ملک هر مرا که بر در یک نگاه  
 ۱۰ که این زلف زلف پیش بیا دیت  
 ۱۱ عجزت بر بد که شاه نجف پناه  
 ۱۲ ای دلش دگر خود از آستان نخواه \* سرشته تر تو بت نکند و ایمان نخواه  
 ۱۳ سرشته تا چرخ کند زنجیر روی \* جز تر رستی دگر اندر گمان نخواه  
 ۱۴ بازار و هر سود و زایش که شربت \* آنرا که خاطر از غم سود و زیان نخواه  
 ۱۵ مردن ز زندگانی بدوست خوشتر است \* تنها چو خضر زندگانه با و دان نخواه  
 ۱۶ خواهر جویم ز تر جهان با خبر شوی \* جز غایم رسد ز روشن روان نخواه  
 ۱۷ از جم غفیر جام نشانی نمانده است \* بر در جام داده و از جام نشان نخواه  
 ۱۸ از جو روزگار در این چرخ هست خط \* جز از خط سیب که تو خط ایمان نخواه

۱ آن طریق عشق سبک روشی چو باد \* سر را ز باغ قدر جو زلف که ان نخواه  
 ۲ با هر تر عشق مقصد میر ست \* در راه عشق غیر چون بهشت ن نخواه  
 ۳ عجزت ز دست فتنه آیم نامنی  
 ۴ جز استن حضرت صاحب انجاء  
 ۵ پرده از عارض خود آ که بر انداخته \* هر دم در از رخ خویش خبر ساخته  
 ۶ آقا با چه زلف با رخ اولاف رحمت \* تو که صد بار پیش سپهر انداخته  
 ۷ یک جزیره مهرت بدلم نیست چرا \* با من باخته هر زده جفا ساخته  
 ۸ خوبو یان همه در پیش وجوه عدلند \* قدر خود را تو صدم بهر چه ساخته  
 ۹ بهیچ خورشید عالم علم که غوی \* علم حسن در آفاق بر افراشته  
 ۱۰ که ده مات نه از برج دگرش خویش \* لب غوی چه بیدان جهان ساخته  
 ۱۱ از غم ابرو در کج راستی از ترک بزر \* به سبب تیغ جفا بر سر ساخته  
 ۱۲ من نپر دانه ام از تو بکمال بر خویش \* تو بکمال هر من هیچ نپر ساخته  
 ۱۳ بهیچ دلف از تو قفا خوردن عجزت نیاید  
 ۱۴ غیر از آید چو چنگ این همه بنواخته  
 ۱۵ گناه یکس و دو اثم به فضل آید \* که خوش بود ز خدایش زنده نگاه  
 ۱۶ بخواب غفلت ای نفس تا کجا بر خیز \* بر آستان عبادت نشین و عذر نخواه  
 ۱۷ بشو در قدر ادراک راز آب چشم \* بنور پرده پسندار از آتش نگاه  
 ۱۸ بر دوشتر کجا روغشید خواهی بود \* تو را که بت بیاض هر از گناه سیاه



بر و مراد رحمت فرمودند که نیست **۱** بجز در تودرس باز تا بریم پناه  
 چگونه رویت هم از در تو که ما **۲** غریبیم جز این استان بجای راه  
 بشک اینک خداوند روز زیبای **۳** کن ز لطف کردار زشت بند لک  
 بخت تو چه حاجت بعرض حاجت ما **۴** که قلب تو بت زمانه لغیر ما آگاه  
 ز هر لعل حشر اگر خواهر این غریبت **۵** بر پناه لطف حق وای دانه  
 شبی در زمین استغاثه یافت **۶**  
 بر دوزخ که در دوزخ منور گناه **۷**

خفت و میداد با مهر باشد در راه **۸** نمود سبزه خط تو کار مهر کباب  
 که غم اینک تو برقع زرخ بر اندازی **۹** بر آفتاب جلال که بت تاب نگاه  
 چگونه جرم ختم بر سپهر نگاری **۱۰** که روزگار من از خط سبز تو است سیاه  
 به کستین ظلم مران زرد که خوش **۱۱** که استن تو که زینک و بد مرست پناه  
 اگر تو چاه زخمندان بخلق بنما **۱۲** هزار عاشق پیدل بچرخ در چاه  
 در کاسیه ران زنجیر سستی نیست **۱۳** مرا که آن دهن تنگ شد و آفتگاه  
 اغان بکرمت ایشهر حسن چنان **۱۴** مرا که پیش رکاب تو نیست سرگز راه  
 که ده روز درون آه تشن من است **۱۵** بشرع عشق پذیرفته نیست که چه گواه  
 ثواب باشد اگر رحمت آوری بر ما **۱۶** که غیر مهر و محبت که ده ایم گناه  
 که کن در جنت و قیامت تو نظر **۱۷** که هر کینه ز سر و دونه بت دیده ز ماه  
 چشم بر بزم ماه افقند اگر غریبت **۱۸** دمی ز سینه نوزان خود بر آرد آه

حزینا

زفت کس ز پیت از کفار هر جای **۱** که کار او کشید آخر مشش بر توان  
 بنده صرغ از بشت بزلت توهر **۲** بغیر از آنکه بر آورد سر بشیدانه  
 در آفتاب رخت بخود زده مح شوند **۳** چنین که هستی اگر رخ بخلق بنما  
 بجز تو از تو محبت دیگر این هر من **۴** نمیکند که تو اش غایت قنای  
 بس را باده که فوخر بر باد نیست **۵** که بر زنده ریائیت باده چنای  
 دمی که که بگوید کلوی میسنار **۶** چو جام خنده ز غم بر سپهر میسنای  
 ز غمشینی این خلق فتنه بر خیزد **۷** که این طبع خور کن پستنه مانای  
 کت بود مهر و دین خور کن از پیش **۸** که فتنه هر دین است ترک لیثای

غلام حضرت شاه و لایع غریبت **۹**  
 که بندگان در شربت فراموشی **۱۰**  
 کجا بر خیزد از دست که با منظر نشینی **۱۱** که روزگار از تو یک خود هم نشینی  
 و لا چون صبح اندر عاشقی روز نشینی **۱۲** که با یاد خدا جندش دیگر نشینی  
 چه صورت بیاید باید بر بار دار جان **۱۳** اگر خواهر سر در رفت منصور نشینی  
 شاخ سدره دار در شیان ایلار قدس **۱۴** در این بستان سر و آفتاب منصور نشینی  
 خواب باده کن معمره تن را جو درون **۱۵** اگر خواهر در این ویران سر منصور نشینی  
 زهر آلوده دارد خوان کتر شد تخت **۱۶** تو که خواهر عشرت باید که باز منصور نشینی  
 بر کف و بوشه مغرور و پست است آرد **۱۷** که نیرنگ فلک کند اردت منصور نشینی **۱۸**

عزیز

اگر دایه بکشید که در ارمان داری که چون پروانه میوز را که با نور نشینی  
اگر بکشید بنشیند با تو در محبت  
بدان ماند که عمر با خدا در گذر

مکن از سخن پروانه با منظور نشینی که چون پروانه میوز را که با نور نشینی  
بنشین چشم دل را از دنیا و آخرت ببرد بخاطر گذران هرگز که با منظور نشینی  
اگر است پروانه زمان نوزد فروغ شمع را نشاید عاشقت گفت از زکاتش چو نشینی  
بوسه دهنده که روح امروز از این نواغیز فردا در جهان با نور نشینی  
چو ز کس از لعل فردا آفراده خنجر اگر امروز با آن ز کس محمود نشینی  
بر ابر قفس در مجلس چو تکیه تخت بوزاند حجاب را اگر مستور نشینی  
مخبر از سر بنده این رخ خستار کیست که خط بزن کند ارد چنین مغرور نشینی  
ز جان تا کند رایدل نه چهره جانانرا اگر ماند موی ساه و در ظهور نشینی  
تو نزد دیگران تو است محبت جبهه صفا

چو ایام ز خود بجز از او مجبور نشینی

نیت هر چند به سر تو مرا دست رنج کشم باز طلب نیت مرا تا نفسی  
یا رب این فغان که رفت و گجا بگوید که نه چار قدر نیت با کف جری  
هم کس از سر عطر پیا بان جزان نیت دریا سپهر و درخورد خفا و خشی  
کفر زلف تو ز تنها هر دین بر دین که هر دین به این صمد و نیت پنه  
رو نیا به بخت از او خود چن آرس که بگر منزل غفا بر دایه

عزیز

ص

روز شب عارف و حاجی بجهتند در شب چشما داران کز این مشرند ارد عیسای  
و لم از دولت دیدار تو محروم شود که فایده تو غیر از تو که عفت  
بدان کس را جز در راه بر منزل است کاین غایت نشود شاد هر چه بود الهوت

عبرت آن یار بود در جها با همس

یک کس را به شش نبود دست رنج

که نخواهد که شود مملکت جموری مکن پست از مشروطه و قانون جموری  
خواهی در پادشاهی در مشروطه داری در نه به حرف شود مملکت جموری  
غیر از شاه بهر اهر او باش ماش که نخواهد بری صرغ از این مغروری  
تا لماند که نفس پرستان کردی از سر از عالم آزادی اذن جموری  
ظلمت ظلم تو کرده است جازا تا یک بعد از نیت دگر پیش که خواند نوری  
وقت آنست که از پرده در آید نیت با کشت بد مشروطه کند مستوری  
چاره جز دادن مشروطه داری که حال ایشا که از چار طرف محمودی  
رای جمهر بر آنست که به دولت عدل نسیب در دجهان مملکت سموری

شیخ را کرده اگر باه نیت مپوش

است سرستی عبرت ز می انکوری

یکدم تا بر دولت برای او که این زمین که لغز آمدم به بر پایش نه  
در طین عشق جانان هر چه پیش از تو آید کنج یا رنج فراوان پادشاهی با کدای  
که وصل یار خواهی کن بجز پیش محنت و روزی حق جوای صبر کن در چوای



۱. کاشیافته لاکورجی صبر بهمت \* تا به اندک گذشت نیت رسید رنای  
 ۲. بخت بر خور دارد در آنکه مشوقش تو باش \* طالع بیدار دارد در آنکه در خوش تو آید  
 ۳. در خون رفت نه دم نمانده ام عاشق بیست \* در خرد بچکانه ام تا با تو کردم آشنای  
 ۴. دانه خف تو تا کردید دام را هم بجان \* کرده ام اندر هوایت طایر هر را بواله  
 ۵. با چای از غمت مجو ع حسن و لطافت \* خواطر مجموع عبرت را پریشان بینای  
 ۶. یا صبح گوید تو میزد هر که میگوید خدا دارد

ز آنکه تو در جلاله و مراتب ذرات کبرای

۷. نه دارم من سر شیاق هستی \* که چندان نیستم شیاق هستی  
 ۸. مرا با هستی عهد مودت \* بود محکم تر از میثاق هستی  
 ۹. هلاک آید کاش نامم را بخت \* برود آفتابی از لوراق هستی  
 ۱۰. و قلی کاش دست قدرت در غیب \* شکست آفتابی اندر طاق هستی  
 ۱۱. بدین هست مجازی در حقیقت \* غمی باشد نمود اطلاق هستی  
 ۱۲. هر آن کس که بخت نیت کردید \* وجودش دارد در استحقاق هستی  
 ۱۳. از این آفاق بگذر تا ز نفس \* دهندت سیر در آفاق هستی  
 ۱۴. غم روزی نشاید خورد عبرت \* بداند هست تا رزاق هستی  
 ۱۵. می آن اولین خلقت که باشد

بفرمان خدا خلق هستی

۱۶. رخنه که در دلش از ناله شب گیر کردی \* در او بود چنین سخت تو تقصیر کردی

۱. گری باز کردید ز کار هر عاشق \* تا که باز از آن زلف گیر کردی  
 ۲. نه بین من شده ام پیر ز غمت جوانی \* که جوانی که ز داغ غم خود پیر کردی  
 ۳. چون بر در صفت را تو بدان لعل شکست \* اندران سسده اش بر چه زنجیر کردی  
 ۴. دار را بشن محب عالم خوی که در عالم \* همه تغییر پذیرفت و تغییر کردی  
 ۵. زان بکر منزل مقصود رسید تو که چون \* حتی این مرصع پیر همی پیر کردی  
 ۶. خوشتر از نقش جهان است این چوچون \* نقش آردسته در عالم تصویر کردی

عبرت آنکه بر هر پره ز کسیر دلای

تو که خود را بصفای بیدار کردی

۷. بن امروز تو فردا قیامت بنمای \* از درم که که بدین قامت رخسار باری  
 ۸. تدعی کاش که روزی بکنه تو پیچد \* تا به اندک محالست ز بند تو رنای  
 ۹. بکامی که دلی در سبزه آفاق نماند \* که تو چون کور بچکان حدت ترنای  
 ۱۰. صیقل ز کتب غم از نیت جلال تو پس ز چه \* رخ بر کس بنمای غمش از هر پیر و نای  
 ۱۱. سکه جز یاد تو ام هیچ بدل راه ندارد \* چون گویم که غم از هر پیر و نای  
 ۱۲. با خیال که با خرم از غم و شادی \* چون کند که در دهن هوایت هر بواله  
 ۱۳. پشتم از بار جدای تو بگفت و محبت \* که ده افق ز کمر که کشد بار جدای  
 ۱۴. که هر که خاک افق بکار هر عبرت \* یا صبح با زدن آنرا بشتر نکشت خدای

چرخ با دست نکند تو اندک بچند

که سر را که تو از کار کنی باز نماند

۱- ار اکن در منتر نقشه که کوخیز از حدیث مطرب و می  
 ۲- به به جای پر از می تا بگویم تو را سیاقه احوال جم و کی  
 ۳- کوزه ام و زود در دم و آن غنیمت که به ما بگذرد بس بهین و در می  
 ۴- بر نه از زهد و تقوی رفته چشمت بجزون از خرد و است نه شاکلی  
 ۵- نواله دست بر که از صفایان مخالف راز ناکن در ره ری  
 ۶- بیابانیت یابید در ره عشق که در درخت کوهن افکنده پی  
 ۷- غرض ما را تو نه از هر چه عالم که بجزون را غرض یابست از می  
 ۸- بجز از حیدر اسرار حقیقت بجز از چو که در بر نه شکری  
 ۹- بشد علی نامه عمر تو غریب  
 ۱۰- نشد طو مار و صف تو غریبی  
 ۱۱- باشد ز قامت تو قیامت کنایه دوز و در دل پذیر تو فرس آیدنی  
 ۱۲- خود را اسیر بکنند اندر کشت عشق هر کس که هست صاحب غم و درایتی  
 ۱۳- چه من بفرمود محبت نباشد شش باشد شهید عشق تو را که جانی  
 ۱۴- خواهر که ستم ام بود پاوشانیت از یاد شه کن بر حقیقت رعایتی  
 ۱۵- تازه بر من ز غفلت کف تو بر لب از چهره بر فروز چراغ هدایتی  
 ۱۶- پروانه و محبت او بین کز اشتیاقی میوزد و ز شمع بخوبی حمایتی  
 ۱۷- طلی شد زمان عمر و نشد علی حدیث عشق از در دانا ستی  
 ۱۸- کانیست هر تر جزو غم براه عشق زیرا که من ز خضر ندیم کفایتی

۱- در بریم با زمین عطار چشم داشت بر ما چو انیسکی آفرینستی  
 ۲- با سخن از ان لب شیرین بگوینت شیرین تر از حدیث دانا شکیستی  
 ۳- ساقه خدایر از می حبت تو تر  
 ۴- بنما ز راه لطف میرت نه تر  
 ۵- که غم آنکه بعد لب تو ماند می نو که کمر حبت از کف دست نه می  
 ۶- که از قصه رستانه ز جور خمر بهشت که که از کف غمان و شستنه می  
 ۷- می است آتش ما تشنه دین به محبت که آتش مهر باران و شستنه می  
 ۸- چو شهید با همه غم که شمعین است از ان سبب که بعد لب تو ماند می  
 ۹- در آن نفس که بپریم چو باره زنده شوم بختی من که از لطف که چکانه می  
 ۱۰- ز خاک رقص کنان بر چرخ خارا لود بر تجم پس مرگ از کف نه می  
 ۱۱- غم زمانه زور و عبرت از چه با بختی  
 ۱۲- که تا ز چنگ غم و محنت رانده می  
 ۱۳- آید کف من اگر طوطی کفاری کیم و که از هر که در آفاق کفاری  
 ۱۴- تا با تو فدا هست سرو کار من آید است با بچشم نیست به علم سرو کار می  
 ۱۵- جان و سر من بهت که پوشش خالت نقش زده ام تا بزم با تو قمار می  
 ۱۶- از سر زشتی مدعی و طعنه و غیبار غم نیست که را که بود بچو تو یاری می  
 ۱۷- دست آورد و بر بادیده خاک وجودم از در دلت از دست من در دلت غباری  
 ۱۸- زین پس نبود در دهر من صبر و شکر در دلت در دشت از این پیش قدمی



۱ در زیر سیل زلف تو آن چهره روشن + صبحی است که پنهان بود اندر شب تاری  
۲ مشک فتن و نافه آتار نخواهم + و بخت من افد اگر زلف تو تاری  
عبرت نبود سستی مازنی انکور

مستیم ز غم که در او نیست بخاری

۳ گذشت غم و ندامت از آن گشتن + که غم نفس شودم بکف نفس دلداران  
۴ باده که غم را در کف آن کش + که فتنه جایی بدل مهر ماه سیمان  
۵ سر که عشق ندارد کجا خبر دارد + که هست در سر شور و یگان چه سودان  
۶ مباد دولت و صفت مرصیب اگر + بجز تو از تو غایم که در غمتان  
۷ بگو جان و دیده من که در دستم + جز این بضاعت مزاجه نیست کالان  
۸ بر آن که نصیب است مایه حیات و لذت + که ز غمزه عاشق گشت چه پروان  
۹ ز دست فتنه مراد جز پارس غم که در + جهان ندارد از این گوشه امن تر جان  
۱۰ نقیه شهر که بودش ز بکشت پر بریز + کنون بر نذر او نیست باده پیمان

کشت و عقد باده هر از صبح عجب عرت

که هست در کف او حق بر صفا

۱۱ چون همیشه هر رفته است شیدا + که هست در غم خطه دلداران  
۱۲ از تره روز و رن که خبر نشود آن کو + شدش خوش است بیدار ماه سیمان  
۱۳ تو را که عشق نباشد چه حاصل دارد این + که در مقرر بجهان بوده است و غداران  
۱۴ از حادثات زمان که پناه میطلبد + بدین نیست زمین خانه امن تر جان

۱ چه شک چشم من آید موج ایدرم + خدر کشید که هر موج اوست دریائ  
۲ نعیم هر چه جان را بگویند نجشای + که از تو جز تو ندانیم با تمنا  
۳ چنان غمزه جو چشمت خراب مردم را + که غیر شیشه نمائده است باده پیمان

بزیخت و لا سر می در عرت

ز آفتاب قیامت که چه پیمان

۴ بار یک میان است تو را در که از روی + اندیش به در کش شده بار یک از روی  
۵ چشم تو زنده بر یک جان از تره شتر + هر که نشنیدم که بود نیشتر از روی  
۶ جز خط که بد و درخ تو با له به نیست + کس ناله نید است بدور قرار از روی  
۷ جو خمار قدرت که رخت را زلف از دست + کس خط خوشه است بکبرک قرار از روی  
۸ چه مور تو در دیده جوانور نمائده است + که از کف شود کاسته نور به از روی  
۹ مور تو چو از آتش خراب ره نوزد + در آتش اگر باز نمائده است از روی  
۱۰ من کیم مور و در ز حکم تو نیست بم + بر پارس و لم بسند و بندر که از روی  
۱۱ که در که از کار غمزه بسته با باز + آن ترک خط عقد کشت به اگر از روی

بار یک از مور سر اگر ده جو عرت

بار یک میاشت که بود در که از روی

۱۲ کفتم صفا از رخ شک مد و پروین + گفت از نظر سر و داس را به از این منی  
۱۳ کفتم ز لب و دندان درج در و مر جان + درج در و مر جان صیت برج مد و پروین  
۱۴ خواندم که در نرسیت لیکن چه گویدیم + هم خوبتر از آن هم تازه تر از این

ازین لطف بر دلام دین حسن و دلایلی چرخ مد و خوشیدر باغ کمر و نری  
 چون چهره را فرود از آفتاب تن و جان چون طره زلفش نه بغیر سر و دینی  
 محبتش بود که تو محواری غنی بخشید بر کن آنرا که تو شیرینی  
 در پیرین نه محبت دیانت ز زبانی مهر در برینت که بهت ز سکینی  
 در سبزه چیت رفت گذر از روزی آید بر رخ رست در سبزه بت چیتی  
 تنها بود حیرت کافیه کیشی  
 کافیه کیشش است آنرا که تو آئینی  
 آنرا که سر و کلاهت بختی ری با پنج کیشش نیت عالم سر و کاری  
 در کینه بهت دلم در روز فاق آنکه در کیشش دست و پا صد کاری  
 محبتش تو شد بد پایش بند از زلف در دلم کنی بهتر از این نیت کشاری  
 آفتاب و سرمه را بد و خاک تو باز م دارم بهر سس لیکه زلف با تو قاری  
 بهشیر شد هر که ز دیدار تو شد ست در خربشتی بود هیچ خاری  
 چون غنچه شود گداز در محبت از آنکه هر جا که محبت بود همه دم قاری  
 ناچار خامد سرمه تسلیم بایت چون نیت ز کوی تو مراد قاری  
 کفایتی بود در هر خود را بشماریم در دهر بارانکه نیست شمار ی  
 هر کس بهر آنکه تو هر داده و بخت  
 بنود تو ز کیشش جز بهر کسی کنی  
 ما را از کرم ساقی سر کرم کن از جایی باشد که شود بخت از آتشش می

کیرم اگر جایی از دست بوریست کار هر کسی کرد نه الجده سرانجامی  
 تا زلف دلاوریت در دست صبا افتاد از زلفش کی که در کیت نفس آوری  
 جان پیش کیشش نام سر در زلفش اندام که با صبا آرد ز پیش تو پیای  
 ما هر یک بستم و ز هر چه جان رستم بر لطفش یه واد که هر د به لاری  
 بس خون جگر خوردم تا به پیش ردم آرد نشود عا صبر به خون جگر کامی  
 بر سر کمر و روش هر که نشد خود آید نظر دارد با سر و کمر اندامی  
 دارم طمع زان لب شوریده سران بستم ما تکه لان از وی خرسند پیشانی  
 در هر روز و صبحش زلفش زلفش  
 ناچار بود و سبجی اندر به کیشش  
 ساقی پاکد شب در عین تنگدستی ما را به کینه بود ای می پرستی  
 با لاری در اسر خود اندام ما ندیدیم سر هر که به کینه اندام در بوستان هستی  
 بر لب غنچه تو ایرو سیم اندام که تو خود را در حق درازد هستی  
 رستم که هر که هر که بیرون برم ز کیشش کیشش تو خود کن که بهت هستی  
 خورشید تا چو سایه بر خاک زلفش افتاد با لاری زلفش دارد هزار پرستی  
 اسر و ز ما و ز اند بستم هر که لیکن با لاری زلفش نیت ما ز می هستی  
 محبت نه بد تو در زلفش کیشش  
 می ده که به زیارت بود در حق هستی  
 خدا نبود در بر و در تو جمالی نایده چه بود کجاست دیده ای



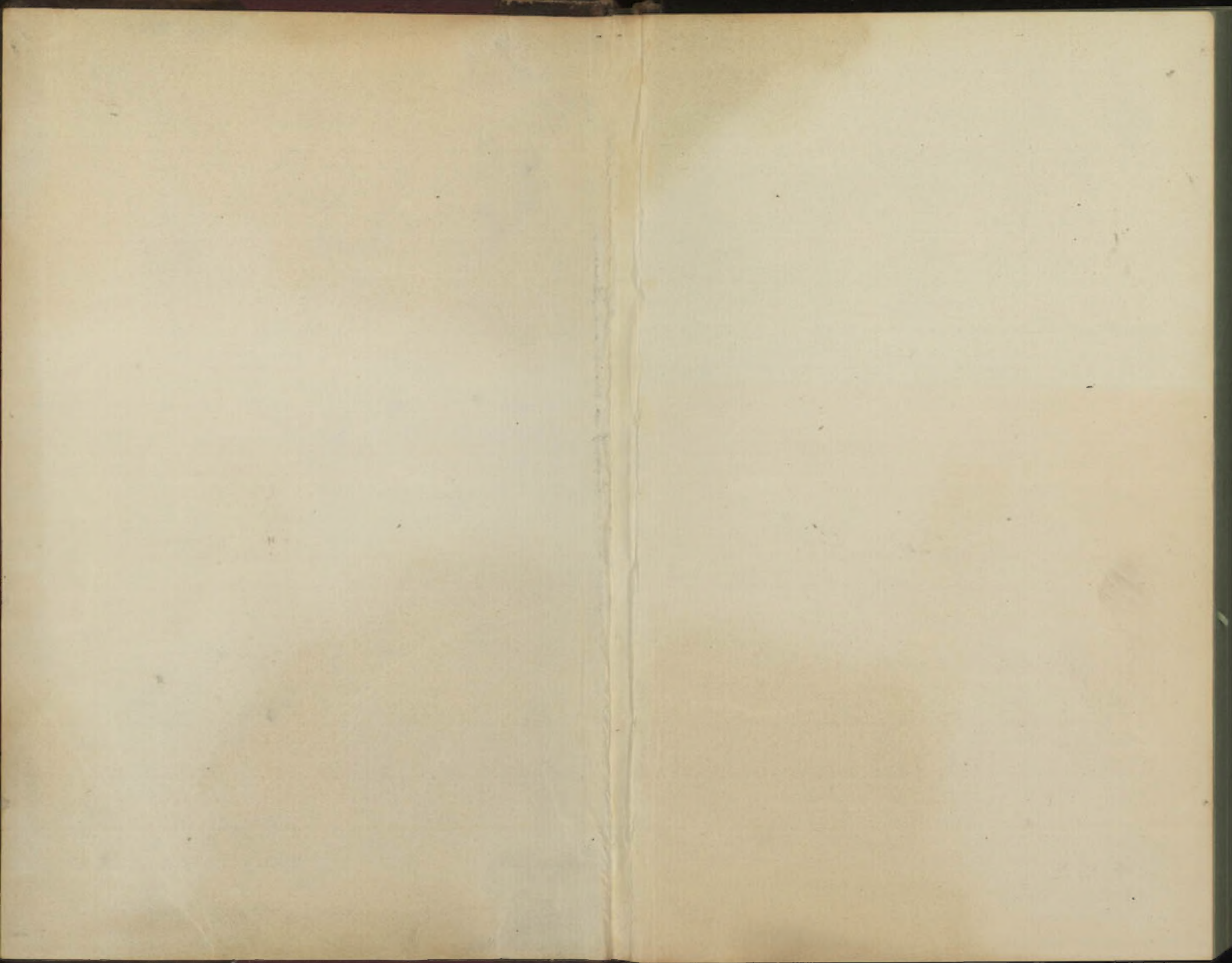
۱ در چرخ نثار دچرخ ماه فروغی \* در باغ نباشد چو قدت تازه نهایی  
 ۲ بر حسن و جمال تو که قدش باشد \* هر چیز که من بودش قد کمالی  
 ۳ تا از بر من رخت لایه چو بخت \* هر روز من میگذرد به تو چه پای  
 ۴ هر که چه ز خوش نقش افکند \* داور تو بر دگر همیشه نقش چو خال  
 ۵ بیرون نرو داز مهر من مکر و صالت \* اندر دلم افکند عجب فکر محال  
 ۶ هر کس بخالی کند عمرش و مارا \* جز و صد تو در من بود هیچ خیال  
 ۷ دلش داز آغوشم بغم آنکه دلم \* دنبالش بجز بود روز وصال  
 ۸ **بخت هر عیبت بخواه ز تو خورند**  
 ۹ **بیک چشمم کوشش نه در بخواه**  
 ۱۰ بهشت رخ از مایه دل و جان \* و دل ز دماغ خون شود چندان جان  
 ۱۱ جان و تن کن با دایه دل و جان \* رخ ره پیش از من از دل و جان  
 ۱۲ بخت و بخت آن که بخت تو را \* میگذرد و برون از مهر من کنان  
 ۱۳ از چرخ پیش پرده تا فلک تو را \* تا چرخ کثر مارا از عشق و پنهان  
 ۱۴ صد جان اگر کم باشد در غایت عشق \* با من شوی از دست از مهر و پنهان  
 ۱۵ سر و دست خوانم لکن نه در دلم \* شاداب تر از لعلی از او تر لایه  
 ۱۶ عارض چه برافروزد بر این رخسار \* قاست چه برافروزد از آرایش ستان  
 ۱۷ در و دست کوثر لب فرجش \* آن کوثر و آن عیبت با دایه تر لایه  
 ۱۸ هر کس که چو عیبت شد سودا زده زلفی \* سودا نبود او را لاله که پریشان



۱ نه هر خاک که میت بدلم گذشت پای \* ز تاب آتش مهر بودم بیدار پای  
 ۲ ره درسم پیش از تو کن تو غم از من \* که خواب و بخت شتم ز چشم نخل پای  
 ۳ اگر ایضا ببقی گذشت بجز جانان \* بر من سلام مارستان زو حلال پای  
 ۴ بخت و عقد مهر ز دمان تنگ آفر \* سخن بگو خدا را همه که بود عقال پای  
 ۵ چو سکن درم بر غیبت هر که است جوان \* که پیش خاک کور تو کم است از مرال پای  
 ۶ بدل خوار **بخت هر عیبت بخواه ز تو خورند**







خطی  
۱۰